



زنده باد همبستگی دانشجویان و زلمهتستان ایران

فهرست

۱	سر آغاز
۲	سر مقاله
۵	بررسی و چگونگی انشعاب خط راست و عملکرد آن پس از انشعاب
۱۱	زندانیهای رژیم و زندانیبیدان سیاسی . (چریکهای فدائیان خلق)
۲۳	تلگراف سازمان مجاهدین خاسق ایران به جبهه خلق برای آزادی عمان
	بناسیت دهمین سالگرد آغاز انقلاب سلحانه خلق عمان . (مجاهد شماره ۵ -)
۲۴	اطلاعیسه سیاسی جبهه خلق برای آزادی عمان
	بناسیت دهمین سالگرد انقلاب و ژوئن . (مجاهد شماره ۵ -)
۳۴	در باره جنبش انقلابی پرتغال
۵۹	نکاتی چند در مورد جامعه شناسی
۶۵	مدافعات انقلابی شهید علی مهین دوست
۷۹	بیوگرافی سیاسی
۸۳	ادبیات

سرافاز

اکنون دانشجویان در اختیار شما قرار دارند ، ارگسان تحقیقی سازمان امریکا ، خواستیم تا این دانشجویان باشد جدا از انجماد فکر و آزاد از قالبها ، فرصتی باشد برای تمامی دانشجویان متعهد که سخنی دارند در خدمت جنبش خلق ، و نظری وسعت بخش افق دیدند .

اگر به خلاقیت فکر بسازیم ، اگر باز بسودن افق دیدند را ضرورت میدانیم ، باید که زنجیر تعصب را بگسلیم ، باید که سادگانگی را خطرس و آسان پذیری را نقص بدانیم . نگاه کنیم به گذشته .

چگونه اصل برده پرور الگوسپرداری سازمان ما را دچار فقر مبحث خلاقیت فکری نمود . و همیشه پیامونیم که تنها سخت کوشی ، و عنصر ابتکار ، و تفکر عمیق است که دستاوردی در خدمت آموزش ، تکامل فکری و عملی بهار میآورد .

این را میدانیم که همه سخن در اعتراف نواقص عمومی کار و کمبودهاست و این يك ضرورت است . چرا که اگر به عبوب کاری نبریم ، و اگر در حد امکان علت کمبودها را در میان ننگ داریم . و تنها بدان امیدهای کاذب بسنده کنیم توده را فریب دادیم و این خیانتی است که مرتکب آن نشده و نخواهیم شد .

برای ارتقا سطح آگاهی خود ، نیازمند سخت کوشی ، مطالعه در پراوتیک مبارزه میباشیم . چریک فغانی رفسیق اشرف - دهقانی میگوید . " یادم بود که هر وقت میخواستم جزوهای بخوانم قبل از شروع ، به مشکلات راهی که جزوه بآن وابسته بود فکر میکردم و بخود میگفتم : اگر این مشکلات را قبول داری ، شروع بخواندن بکن ، والا این بی صداقتی است که بخاطر خوش آمدن و ارضا کنجکاو و روشنگرانه آنها بخوانی " .

بیاموزیم از جنبش انقلابی درون میهن ، بیاموزیم از فدائیس ، از مجاهد ، که به برکت امتقادی راستین پاهداف - مقدس خود ، فرهنگ افضل انقلابی را باز آفریدند .

دائرة فرهنگی و انتشارات سازمان امریکا

سرمقاله

کفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی بعلمت شرایط تاریخی و اجتماعی معین مبارزاتی در ایران بوجود آمد ، لذا از همان آغاز تشکیل ، حرکت آن تابع رشد و تکامل جنبش خلق و نیازمند بهای آن بوده و خواهد بود . علت وجودی و - ضرورت تاریخی کفدراسیون ، همبستگی عمیق آن با جنبش ضد امپریالیستی ، ضد ارتجاعی و دمکراتیک خلق و پاسداری بیسوسه نیازها و خواسته های مرحله ای و دراز مدت آنست . با رشد تئورهای جامعه و عبق و گسترش روز افزون مبارزات اقتدار و طبقات خلقی و رشد انکار ناپذیر و تثبیت سازمانهای انقلابی صلح بعنوان رادیکالترین و پیشروترین بخش متشکل جنبش ، کفدراسیون ، علیرغم خواست و تلاش ضد بوجانه رژیم ، نه تنها تعطیل پذیر نیست بلکه هر روز با قاطعیت بیشتری تگام یافته با برخورداری از حمایت توده های آگاه دانشجویی و دانشجو عبق و دانشه وسیعتری میابد . جنبش دانشجویی ما بمثابة بخشی تفکیک ناپذیر از جنبش رهایی بختر خلق ، در صحنه مبارزات ضد امپریالیستی ، ضد ارتجاعی و دمکراتیک میهن ما همواره دارای سنتهای پرازشی بوده است . کفدراسیون جهانی بمثابة یگانه بخش متشکل دانشجویان و محصلین ایرانی در خارج از کشور و با الهام از بیکار خلق و سنن پراج آن همواره در طول حیات مبارزاتی خود نقش برجسته ای در بسیج هر چه وسیعتر دانشجویان مصغوف خود و ارتقا سطح آگاهی سیاسی و میبازره کشیدن آنان علیه رژیم مغفور شاه و امپریالیسم جهانی بسرگردی امپریالیسم آمریکا و جلب حمایت افکار عمومی جهان بدفاع از جنبش خلق ما داشته است . هدف از شرکت در مبارزات دانشجویی بیان همبستگی عمیق و رزمنده کفدراسیون با بیکار بیکار خلق ، فرزندان انقلابی دلاور آن و مبارزین در بند بوده و تعمیق این همبستگی از طریق همراهی با این مبارزه ، پای بندی و تعهد بیشتر در قبال آن و بالاخره تشدید مبارزه علیه رژیم محمدرضا شاهی و سیستم ترور و اختناق حاکم در ایران است . اساسا معیار و سحک درجه رشد و ترقی بودن یک جنبش دانشجویی اینستکه تا چه حد از پیشروترین خواسته ها و شعارهای مطروحه در این مقطع زمانی از طرف توده های استثمار شده دفاع بنماید ، آن را درک کند و در تحقق آن گام برداشته ، در این راه از دادن قربانی ابا ندارد .

برای کفدراسیون این چنین سوالي در طول حیاتش مطرح بوده و خواهد بود . اگر روزی کفدراسیون از جنبش خلق عقب افتد . و شعارهای مطروحه اش با شعارهای عمومی مبارزات خلق تفاوت محسوس یابد در انصورت در مجموعه حرکتی که خلق ایران ، برای رهایی خود از قید امپریالیسم و ارتجاع وابسته بان مینماید ، نقش منفی و ارتجاعی خواهد داشت . اصولا در برابر هر سازمان دانشجویی دیگری نیز در جهان همیشه این سوال مطرح است که در برابر جنبش عمومی خلق چه نقشی دارد . کفدراسیون تا کتون در مقابل این سوال جوابگو بوده و از این امتحان تاریخی سرفراز بیرون آمده است . همیاتی با جنبش خلق ، روحیه فدائاری و از خود گذشتگی را بیمان مردم بردن و در این راه حتی آنجا که ضرورت داشته باشد از دادن شهید و قربانی ، زندانی و تبعیدی نهراسیدن ، همان سنت ارجحند جنبش دانشجویی ایران است که کفدراسیون به حراست آن میبرد از .

کفدراسیون جهانی بنا به وظیفه انترناسیونالیستی خود همواره علیه تجاوز و توطئه امپریالیسم جهانی بسرگردی امپریالیسم آمریکا و سیاست توسعه طلبانه دولت ضد انقلابی شوروی و هر نوع حرکت سازشکارانه و ضد انقلابی دیگری ، مبارزه کرده و میکند . بر این -

اساس پشتیبانی از جنبشهای انقلابی و شرکت‌عقلی در مبارزه ضد امپریالیستی دانشجویان و جوانان جهان را بخش تشکیل ناپدید می‌سازد. از مبارزه ضد امپریالیستی، ضد ارتجاعی خود دانسته و آنرا به عنوان یکی از وظایف مهم مبارزاتی خویش بطور مداوم در دستور کار قرار داده است. همبستگی فعال با خلق قهرمان ویتنام و پشتیبانی از مبارزه قهرماناناش علیه تهاجم امپریالیسم، پشتیبانی از جنگ عادلانه خلق لائوس، پشتیبانی از جنگ دلاورانه خلق کامبوج، پشتیبانی از مبارزه ملی ضد امپریالیستی خلقهای آفریقا بویژه آنگولا، موزامبیک، کینه بیسائو، پشتیبانی از خلق قهرمان فلسطین و جنبش انقلابی آن علیه امپریالیسم و صهیونیسم و ارتجاع عرب، پشتیبانی همه جانبه از مبارزات انقلابی خلقهای منطقه بویژه جنبه توده‌های خلق برای آزادی عمان، پشتیبانی از جمهوری دموکراتیک یمن جنوبی و مبارزه با دسیسه‌های امپریالیسم و دست‌نشاندهاگان آن علیه این پایتخت استوار انقلابی در منطقه همواره، فعالیت مبارزاتی - فکری اسپین را شل داده است. بر این اساس کفدراسیون جهانی دفاع بدون قید و شرط از مبارزات جنبشهای رهایی بخش جهان بویژه در منطقه و تبلیغ خنثانیت آنها را ادامه داده و میدهد. رشد و گسترش کفدراسیون جهانی که امروزه یکی از آبدیده‌ترین جنبشهای دانشجویی در جهان است، با دلیل پراتیک مبارزه قاطع ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی آنست و هر قدر دانش مبارزات پیگیر و طامع کفدراسیون وسعت بیشتری یابد، قدرت بسیجی و استحکام درونی آن افزوده و در نتیجه فعالیتهای مبارزاتی آن پتانسیل بیشتری می‌یابد. لازمه تحقق این اصل ارتقا سطح آگاهی سیاسی و مبارزاتی توده دانشجویی متشکل در کفدراسیون در جهت مبارزه پیگیر و آشتی ناپدید بر علیه امپریالیسم جهانی و رژیم‌عزت و استشار شاه وابسته به آن میباشد.

کفدراسیون جهانی ماهیتاً سازمانی است ضد امپریالیستی، ضد ارتجاعی و هر حرکتی در تپش شدن این مضمون، کفدراسیون را به نوعی تمکین و رضا در برابر ارتجاع سوق میدهد. در واقع حرکت سیاسی خطرناک تر محوشه دار کردن این مضمون اساسی کفدراسیون جهانی بود. معیار سنجش مضمون ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی کفدراسیون از شرایط اجتماعی و سیاسی ایران، تضاد های جامعه و عملکرد نیروهای مختلف درونی در درجه اول، و از چگونگی آرایش نیروها در سطح جهانی در درجه ثانوی، برخاسته و در شعارهای آن متبلور میشود. بنابراین تعیین کننده خصلت ضد امپریالیستی یک نیروی اجتماعی تضاد های دو قدرت یا چند قدرت در سطح جهانی نیست. کفدراسیون بعنوان بخشی تشکیل ناپدید از جنبش دموکراتیک مردم ایران، با حرکت از ضرورت و آرایش نیروهای داخلی، رژیم شاه را وابسته به امپریالیسم جهانی بسرگردانی امپریالیسم آمریکا مینماید. در این شرایط مشخص مبارزاتی، حضرات راست رو پس از نا امیدی از تعبیر مضمون دموکراتیک کفدراسیون به گوش جهت تعبیر مواضع ضد امپریالیستی کفدراسیون - پرداختند. در این رهگذر راست روان خود را پشت مواضع کشورهای و نیروهای قرار دادند که شاه را "ضد امپریالیست" و "حافظ منافع ملی" دانسته به تبلیغ و توجیه سیاستهای وی پرداختند. آنها در شرایطی که تشدید مبارزه علیه رژیم شاه و مبارزه علیه امپریالیسم جهانی، اهمیت خاص یافته بود، عهده دار مبارزه علیه "سوسیال امپریالیسم" و تسخیر مذهب ماهیت ششوری - به دیگران سعی در تحت شعاع قرار دادن مبارزه علیه امپریالیسم بسرگردانی امپریالیسم آمریکا میبود. هر جنبشی در مراحل تکاملی خود از آفت و خیزهای میگرد و خصائص ویژه ای دارد. یکی از خصائص ویژه آن ماهیت طبقاتی و درجه رشد آگاهی و میزان تمهید مبارزاتی شرکت کنندگان در جنبش میباشد که هدف مبارزاتی آنان را تعیین میکند. در یک طرف مجموعه مبارزینی قرار میگیرند که همه توان و امکانات خود را در اختیار جنبش میگذارند و در سمت دیگر فرصت طلبانند که از همه توان و امکانات جنبش در جهت نیل مقاصد خود استفاده میکنند. بدین جهت فرصت طلبان بنا به سرشت خود نه ملکی و نه اصولی دارند که بدان پای بند باشند. لذا نه

اصالتی و نه رسالتی در قبال جنبش خلق دارند ، چون پر گاهی از هر نسیم ملایمی جابجا میشوند و تغییر موضع میدهند . همه تلاش آنها بخاطر حفظ بقا خود میباشد و چیزی که برای آنها مطرح نیست انجام عملی است که برای جنبش مفید باشد . در فرآیند مبارزاتی و تشدید روز افزون آن در هر جنبشی خطوط انحرافی طرد میشوند . در کفدراسیون جهانی نیز خط رزمنده با الهام گیری از واقعیات درون جامعه ایران و مبارزات اوج گیرنده اقتدار و طیقات خلقی و سازمانهای انقلابی مسلح پیشاهنگ خلق و با تشدید فعالیت همه جانبه مبارزاتی کفدراسیون ، خطر راست و انحرافی را از جنبش دانشجویی طرد نمود و هنگام با جنبش خلق ، با قاطعیت به حسن حفظ و حراست مضمون مترقی کفدراسیون پرداخت .

کفدراسیون رزمنده باید همه امکانات و توان خود را در جهت دفاع همه جانبه و بدون قید و شرط از مبارزات اقتدار و طیقات — خلقی ، دانشجویان ، کارگران ، دهقانان ، روحانیون ، نویسندگان و هنرمندان مترقی و سازمانهای رزمنده انقلابی در ایران و جنبشهای آزاد بیخس جهان بویژه جنبش انقلابی فلسطین و عمان در خدمت گرفته . مبارزه قاطع و بیگیر خود علیه رژیم متفقین پهلوی و — امپریالیسم جهانی بسرگردگی امپریالیسم آمریکا را هر چه بیشتر تعمیق و گسترش دهند .

www.iran-archive.com

” بررسی عمل و چگونگی انشعاب خلافت و عمل کردن پس از انشعاب ”

اکنون قریب ۵ سال است که جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی خلق دلاور ما با پشت سر گذاشتن بیش از نیم قرن مبارزه —
محتوی و کیفیت نوین یافته است . رستاخیز سیاهگل و حمایت بیدریغ خلق از جنبش مسلحانه بدرستی و آغاز دوران جدیدی را
در مبارزه عادلانه خلق در جهت نابودی کامل رژیم ارتجاعی و سرسپرده شاه خائن و قطع کامل استیلا ی امپریالیسم در ایران ،
نویید داد . با گذشت ۵ سال مبارزه قهرمانانه و حماسه آفرین سازمانهای انقلابی و مسلح درون کشور ما پا بجای گذاشتن دهها
شهید و تاثیرات شگرفی که این پیشگامان راستین جنبش بر جامعه ما گذاشته اند ، اینک این واقعیت بر همگان روشن است که جنبش
مسلحانه ایران این دستاورد بحق ۸۰ سال مبارزه خلق ، امروز هر چه تودهای تر و گسترده تر میگردد و با اتکا به شیوه قهرانقلابی
در میدان عمل پاسخ دندان شکنی به فهر ضد انقلابی رژیم دیکتاتوری و وابسته به امپریالیسم شاه میدهد . دیگر رژیم منقر شاه ،
نه با ادعاهای پوچ خود و نه با هیچ تلاش ذبوحانه دیگری قادر به فریب توده های خلق ، قادر به تبلیغ قدر قدرتی خود و افسانه
جزیره ثبات و آرامش ، قادر به تبلیغ سرکوب و نابودی جنبش نوین خلق ما و سازمانهای پیشنازش نخواهد شد . بلکه بعکس آنچه از
این کارزار بی حاصل عاید او میگردد ، ضربات هر چه کوبنده تر مبارزه خلق و سازمانهای انقلابی اش و انفراد بیش از پیش روی در —
میان افکار عمومی ایران و جهان میبازد . واقعیت تثبیت و رشد بیسابقه جنبش نوین انقلابی در ایران در همین حال که نمودار روشن
دوران نابودی دشمنان خلق است ، رسواگر ماهیت کلیه ” مبارزین ” دروغین و فرصت طلبان نیست که در پوشش مبارزه با رژیم سالها
خلق را سر و نوانیده و بخاطر بقا وجود بی مایه خود تودها را به ورطه بی عقلی و تمکین به رژیم فاشیستی شاه کشانده بودند . در
واقع تولد جنبش نوین خلق نه تنها ناقوس مرگ دشمنان خلق را در سراسر ایران ظنین افکن ساخت بلکه به زندگی سیاسی کلیه
عناصری که جنبش ما را طبعیه فرصت طلبی ها و جاه طلبی های سیاسی خود ساخته بودند نیز پایان داد . جنبش نوین خلق بدرستی
۵ سره را از ناسره ، مبارزین واقعی را از فرصت طلبان تسلیم طلب و رهبران واقعی را از جاه طلبان و سیاست بازان حرفه ای یک
باره و برای همیشه جدا ساخت .

در خارج از کشور نیز کفدراسیون جهانی پس از ۱۵ سال زندگی مبارزاتی ، امروز بیش از هر زمان دیگر به مبارزه قاطع و بی —
امان خود علیه رژیم شاه ، علیه امپریالیسم ، علیه عمال ساواک و کلیه مرتجعین ادامه میدهد . کفدراسیون جهانی این سنگر
واقعی و این یگانه پایگاه جنبش دانشجویی در خارج از کشور ، این روزها نیرومندتر از گذشته با حمایت بیدریغ توده های دانشجویی
در خارج از کشور ، همه امکانات و همه توان خود را در خدمت تشدید مبارزه بر ضد رژیم شاه و در حمایت بی قید و شرط از —
مبارزات انقلابی در ایران و منطقه گذارده و در این راه از تأکید سازمانهای انقلابی ایران و منطقه عمیقاً برخوردار است .
کفدراسیون جهانی با الهام گیری از مبارزه پیگیر و بی امان انقلابی در ایران و پیروی از خواسته های آزادی آن ، با تشدید
مبارزات خود و حمایت توده دانشجویی آگاه و مبارز ، موفق شد بحیات سیاسی فرصت طلبان بی عمل راست ، در درون تشکل خود
خاتمه دهد . رشد چشم گیر مبارزات کفدراسیون در سالهای اخیر با عکس العمل عقب افتاده و انحرافی عناصری چند که بخاطر

شناخت نادرستان از ماهیت رژیم و امپریالیسم ، در پیکار علیه رژیم نیز تزلزل و تا بیگیری نشان میدادند ، مواجه شد . کوشش این جماعت که با ارائه تزه‌ای صنفی گزایانه ، دست اندر کار سیاست زدائی از کفدراسیون شده بودند ، در ابتدای کار بوسیله عملکرد اکثریت قاطع اعضا کفدراسیون در هم شکسته شد . اما دیری نپایید که واقعیت تشدید مبارزات دفاعی کفدراسیون هم گام با رشد مبارزه انقلابی در ایران ، مقاومت این عده راهبکار شکنی و مخالفت علنی در برابر مبارزات دفاعی کفدراسیون بر علیه محتوی ضد امپریالیستی ، ضد ارتجاعی آن کشانیده و این همانا نتیجه منطقی ناتوانی این گروه در بیگیری مبارزه میبود . این عناصر تحت عنوان عده بودن " سوسیال امپریالیسم شوروی " و با طرح این مقوله که " رژیم شاه نو مستعمره شوروی است " ، تضاد عده - خلق ما را نمه با امپریالیسم آمریکا ، بلکه با شوروی ارزیابی کرده و از این طریق مبارزه کفدراسیون را بر علیه رژیم سر سیده شاه و امپریالیسم جهانی بسر کردگی امپریالیسم آمریکا به زیر سوال کشیدند . اینان خیانت شاه را در اوج " مبارزه ضد امپریالیستی " نامیدند ، کوشش رژیم را در پاسداری از ضائق امپریالیسم آمریکا در مقابل شوروی " مبارزه ضد دوا بر قدرت " خواندند ، در سینار - های کفدراسیون کزرا اعلام کردند که رژیم دارای حرکات مستقیم و حتی گرایشهای ضد امپریالیستی است ، و طبیعی است که با این چنین ارزیابی های بنحایت انحرافی از ماهیت و اعمال رژیم نمیتوان کماکان در صفوف جنبش در خدمت مبارزه قاطع و تا باخر با رژیم محمد رضا شاهی قرار گرفت . بلکه بعکس نتیجه منطقی این قبیل تحلیل ها و مواضع جز مغالظه با حکومت نبوده و در تحلیل نهائی و در ادامه خود به سازش و اتحاد با رژیم شاه بر اساس این چنین جیبه های باصطلاح " مثبت " و " مترقی " ، " ضد امپریالیستی " و " ضد دوا بر قدرت " میانجامد .

در رابطه با ارزیابی از جنبش انقلابی خلق ، این جماعت منحرف در ابتدا معتقد بودند که مبارزه گروهها و سازمانهای - مسلح در ایران " تروریسم است " - " جد از توده ها است " - " منی ماجرا جوانه است " - " منحرف است " - " از چاه پنهان است " و بعدها که رشد و تثبیت جنبش مسلحانه حتی دستگاههای تبلیغاتی رژیم را بی اعتبار ساخت و رژیم خود به ناتوانی اش در شکست و ناپودی سازمانهای انقلابی و مسلح اذعان نمود ، فرصت طلبان در کمال وقاحت و بی شرمی اعلام نمودند که جنبش مسلحانه ایران - در تئوری و عمل شکست خورده است (رساله شیگاکو) ، و از این راه آب به آسیاب رژیم محمد رضا شاه ریختند . این منحرفین هر جا که مسئله حمایت بدون قید و شرط از جنبش مسلحانه ، تبلیغ مبارزات و دستاوردهای سازمانهای انقلابی مسلح در کار بود ، تحت عنوان ممنوع بودن تبلیغ " منی چهرگی " نه تنها از بحث مبارزات مردم و سازمانهای پیشتاز آن جلوگیری میکردند ، بلکه حتی از شرکت در اکسیونهای حاد ضد رژیمی کفدراسیون که بخاطر حمایت از جنبش خلق ایران و خلقهای منطقه انجام میگرفت (مانند اکسیون - نهایی اشغال سفارت خانه های رژیم) خودداری نموده و تحت لوای اینکه این اکسیونها تبلیغ " منی چریکی " است و " توده های نیست " به تخطئه این درخشانترین مبارزات کفدراسیون که مورد پشتیبانی سازمانهای انقلابی ایران واقع شده می برداختند . زمانیکه بحث درونی کفدراسیون بحث دفاع بدون قید و شرط از جنبش های انقلابی جهان یوزوه جنبش عمان و تشدید حمله رژیم شاه بود ، اینان عنوان میکردند که بخاطر دریافت کمک از شوروی و عدم اعلام موضع علیه سیاست شوروی ، جنبش اصیلی نیست و به پیروزی نخواهد رسید اینان اعلام کردند که جمهوری دیمکراتیک یمن جنوبی ، این انقلاب پیروز منطقه و مهمترین مدافع جنبش عمان ، نو مستعمره شوروی - است . بدین ترتیب گستاخانه به بی اعتبار کردن و بی حیثیت ساختن جنبش های انقلابی منطقه و نیروهای ضد امپریالیستی و مترقی

در خلیج فارس برداختند .

در رابطه با دفاع بی قید و شرط از زندانیان سیاسی و کلیه رزندگان در بند رژیم شاه این عناصر معتقدند که شهید حکمت جو که پس از مدت ۸ سال اسارت و تحمل شکنجه در زندانهای شاه به شهادت رسیده بود ، عنصری است ارتجاعی ، هم طراز هلمز ، جاسوس CIA در ایران بوده و خویش حلال است . از این رو نه تنها به توجیه جنایات محمد رضا شاهی پرداختند ، بلکه اصل دفاع بدون قید و شرط از زندانیان سیاسی ایران را نقض کرده و به یکی از محکومترین ارکان وحدت سازمان رزمنده ، ماکتفد راسیون ضربه وارد ساختند .

در ارتباط با فعالیتهای بین المللی کتفد راسیون ، این جماعت منحرف معتقدند که سازمانهای باصطلاح چپ در اروپا و امریکا که از رژیم شاه پشتیبانی میکنند ، چون هومانیه روژ - اکتبرلیک، K-B-W ، سازمان سیاسی طبقه کارگر بوده ، اشکارا به همکاری خود با این سازمانها ادامه دادند . اینان در امریکا توده های دانشجویی را برای شرکت در جلسات سازمان اکتبرلیک (حامی رژیم شاه) بسیج نموده و با سوپاستفاده از تربیون کتفد راسیون و بنام کتفد راسیون ، با این سازمان اعلام همبستگی و همکاری دادند . ما در اینجا برای روشن کردن ادعای خود به درج برخی از مواضع ارتجاعی این سازمان که چیزی جز تبلیغ سازش طبقاتی نیست میبریم :
" امروز مردم ایران و دولت ایران قدمهای مهمی در جهت دفاع از منافع و حقوق ملی خود برداشته و در حال گسترش مبارزات خود علیه کنترل و استثمار امپریالیستهای مختلف و بخصوص سوسیال امپریالیست شوروی که به غارتگری و خطرناکترین امپریالیست در منطقه تبدیل گردیده ، میباشد در ۳۱ جولای ۱۹۷۴ شاه ایران قرار داد نفی بین شرکت ملی نفت ایران و کسرسیوم - جهانی ایضا نمود که طبق آن ایران تمام حقوق نفتی خود را در زمینه های مالکیت ، تولید و اداره کسب خواهد نمود . عطیات - فوق از طرف دولت ایران و دیگر کشورهای خلیج در جهت بازپس گرفتن مواد طبیعی و قیمتی خود از دست دول امپریالیستی باید مورد پشتیبانی عام طبقات کارگر کشورهای جهان قرار گیرد و نه فقط دولت توده های چین مبارزات دولت ایران و دیگر کشورهای خلیج بطور محسوس باعث تضعیف تلاشهای چپا و لگرنه و ابر قدرت در شمال نواحی نفتی منطقه بوده است
اتحاد جماهیر شوروی که با چنین شرایطی روبروست دست به تشدید عطیات توسعه طلبانه خود در منطقه زد و هیلینونها دلار به باصطلاح جنبش رهایی بخش منطقه سرازیر نموده است اتحاد جماهیر شوروی همچنین به پشتیبانی از سازمانهای در عمان پرداخته که همکاری نزدیکی با روزیونیستهای حزب توده دارند . " (تاکید روی کلیه جملات از ماست - تماچنشل قولسها از نشریه اکتبرلیک ۱۹۷۴ آورده شده است) .
خلاصه کلام این جریان انحرافی راست که از مدتها قبل اوسیر راستین کتفد راسیون منحرف شده و از مواضع مترقی و محتوی ضد امپریالیستی - ضد ارتجاعی کتفد راسیون مشعب شده و سرانجام در جریان سمینار ۲۳ سازمان امریکا و با زیر پا گذاشتن مرکزیت رسمی کتفد راسیون و نقی موازین تشکیلاتی آن با اعلام اینکه دیگر مسئولین کتفد راسیون - جهانی را به رسمیت نمیشناسد ، از جنبش خارج از کشور و سازمان متشکل آن کتفد راسیون جهانی کمست .

بررسی کارنامه اعمال این جماعت بخوبی از ماهیت هدفها و برنامه های ایشان پرده بر میدارد . پخش آکازیب و مسائل بی پایه ، محتوی تبلیغات و کار سیاسی اینان را در چند ماهه اخیر تشکیل میدهد . عطیات این حضرات راست در دو زمینه قابل توجه

میباشد. در درجه اولین ورشکستگان سیاسی استراتژی خود را بر پایه مبارزه کفدراسیون بجای مبارزه با رژیم قرار دادند. در سراسر آمریکا به خانه‌های ایران حمله ور شده به تخریب جلسات ضد رژیمی پرداختند. هر جا که در توانشان بود اعضای کفدراسیون را مورد ضرب و شتم قرار داده و اتهامات بی اساسی پانان زدند. هر جا که توانستند اعلامیه‌های ضد رژیمی کفدراسیون را که به منظور افشای رژیم شاه و در دفاع از جنبش خلق و روزنه‌گانش تهیه شده بود، از دیوار و محل اعلانات شهر یا از دست اعضای کفدراسیون با توسل به زور گرفته و پاره نمودند. در شیکاگو طی چند جلسه متوالی با شکستن درب‌خانه ایران که محل تجمع دانشجویان مبارز و قطب مقابل کنسولگری ارتجاعی دولت شاه میباشد، بر پایه ترابم زدن جلسات هفتگی واحد‌ها حمله را آغاز کردند. اینگونه اعمال منجر شد که روزی نامه‌های دولت شاه بشک سخرهای بدخ این حوادث بنفع دستگاه خودکامه پهلوی بپردازد. باید از این جماعت پرسید فرق اعمال شما با اعمال پان ایرانیستها و عالیت یا تشکلهای دست پرورد رژیم با شیوه شعبان جعفریها و عوامل دست نشانده ساواله در خارج از کشور که هدفی جز تخریب تشکیلات ضد رژیمی کفدراسیون و ضرب و شتم اعضای آن ندارد چیست. آنتونیک از ماهیت برنامه‌ها و هدفهای رهبری این گروه انحرافی بر میاید. عملیات اینان تا چند صباحی دیگر با رسوائی هر چه بیشتر ادامه خواهد یافت. این قبیل حرکات مذبحخانه به انفراد هر چه بیشتر عاملین آن در میان توده‌های دانشجویی منجر خواهد شد. در همین جنبه از اعمال و سیاستهای این منحرفین چه بود. رهبری ورشکسته این جریان انحرافی پس از کنفره ۲۴ سازمان آمریکا تصمیم گرفت که بخاطر کسب وجهه سیاسی و جلب توده دانشجوی و رقابت و مبارزه با کفدراسیون بانجام یک سری آکسیونهای تالیسی و تبلیغاتی دست زدند. این عملیات در چند نوبه آمریکا و با تبلیغات وسیعی از جانب آنان انجام گرفت. عنایتیک مسئله اصلی و مرکزی آن نه افشا رژیم شاه و دفاع از مبارزات خلق. بلکه در کبریهای مصنوعی با پلیس شهرهای آمریکا منظور بنمایش کردن این عملیات و ایجاد زمینه‌های تبلیغاتی از پیش ساخته شده بود. بعنوان نمونه در جفرسون سیتی پس از پایان تظاهرات ۸ نفره در این شهر رهبری انحرافی که مدعی مبارزه ضد رژیمی است. به توده‌های صادقی که بخپال خود منظور صرفا اجرای آکسیون ضد رژیمی مجتمع شده بودند. تحت عنوان اینکه جلسه کفدراسیون این شهر ارتجاعی است. دستور حمله به جلسه هفتگی کفدراسیون را در این شهر صادر میکنند. این عناصر با شعارهای "مرگ بر عمل رژیم" - "مرگ بر ساواک" و غیره با شکستن پنجره محل جلسه بجمع دانشجویان ایرانی عضو کفدراسیون حمله ور میشوند. پس از اینکه این هجوم توسط اعضای کفدراسیون عقیم میگردد. رهبران انحرافی به گارد دانشگاه متوسل شده و از طریق وی پلیس شهر را خبردار میسازد. در گیری با پلیس توسط این افراد منجر به دستگیری عده‌ای از آنان میشود بلافاصله پس از پایان ماجرا خبر این آکسیون "ضد رژیمی" در جفرسون سیتی و دستگیری ۲۴ نفر توسط این سردمداران ضد کفدراسیون در سراسر آمریکا پخش میشود و بدور آن کارزار تبلیغاتی وسیعی براه میافتد که محور اصلی آن "دستاورد های" این عمل ضد کفدراسیون میباشد. این قبیل اعمال و برنامه‌ها را جز سوءاستفاده از نیروی توده دانشجوی و گمراه ساختن آنان در راه تخریب تشکیلات کفدراسیون در آمریکا جز اخلال در امر مبارزه دفاعی و ضد رژیمی کفدراسیون و بالاخره جز تحقق آرزوهای دیرینه جنایتکار شاه که سالهاست جهت نابودی جنبش دانشجویی در خارج از کشور و تشکیلات بی همتای آن مذبحخانه مینماید چیزی نیست.

عملیات انشعابگران نشان میدهد که اینها هیچ مسئله سیاسی و جدی ندارند. تبعهائی از قبیل "دنبال روان سپهر" و اینها دولت اسرائیل را برسمیت شناختند "و دیگر تحریکهای بی پایه‌ای از این قبیل فقط افراد بی اطلاع و یا ساده لوح را گول

خواهد زد ولی مسلماً نخواهد توانست توده‌های دانشجویی آگاه، مبارز و قاطع را بدنبال خود بکشد. زمانی که خدا راست - مطرح نمود. گفتد راسیون باید برای دفاع از موجودیت خود مبارزه کند. با مخالفت قاطع توده‌های دانشجویی مبارز روبرو شد و امروز نیز این راست‌روان انشباع‌گر به تهمت اینکه "گفتراسیون در زیر پرچم سپهر است" یا "اسرائیل را به رسمیت شناخته" و هجویاتی از این قبیل سخن در سپنج توده دانشجویی را برای مبارزه با گفتراسیون میکند. این عمل با آن تزاولیه بی‌محتوی دارد هر دو بیک نقطه مشترک میانجامد. انهم با تحرات کمیدن توده دانشجویی از مبارزه روبرو رژیم و امپریالیسم است. ایندازه اعمال را در واشنگتن، شیکاگو، هیوارد، هوستون، استین، بومانت، اکلاهاسیتی، جفرسون سیتی، کمبیا، اوربانا انجام دادند. در جفرسون سیتی رهبران انشباعی میزبان پلیس را خبر کردند و امیدوار بودند که این کار را بگردان انشباعی گفتراسیون بگردانند. خبیرات سیاسی بدست آوردند و فریاد برآوردند که اینها با پلیس فاشیستی همکاری میکنند. در هوستون پدر از چندین بار که جلسات سازمان را برهم زدند، بالاخره مجلسی که برای بزرگداشت مجاهد شهید مهدی رضایی برپا شده بود حمله ور گردیده و با ایجاد زد و خورد جلسه یاد بود را برهم زدند.

ما از توده‌های دانشجویی طرفدار خط راست هنگامیکه مورد حمله پلیس فاشیست آمریکا قرار گیرند، در مقابلین پلیس آمریکا و دیگر عوامل امپریالیسم، منجمله رژیم پهلوی، دفاع می‌نمائیم و عمل پلیس را در هر شرایطی و به هر بهانه‌ای که انجام گرفته باشد قاطعانه محکوم می‌نمائیم. همچنانکه در واقعه جفرسون سیتی، با وجود فکر کودکانه سرمداران انشباعی که میخواستند از این مسئله - دستاویزی بسازند، بدفاع از آنها پرداختیم و هنوز هم باین دفاع خود باشکان گوناگون ادامه میدهیم. در همین دفاع از آنها در مقابل نیروهای ارتجاعی، این سیاست خط راست را در میان توده‌های دانشجویی افشا میکنیم، ماهیت منحرب انشباعی‌نکاران را برملا می‌سازیم. ما بخوشی اطلاع داریم که این فقط ما نیستیم که با این سیاستها مخالفت میکنیم بلکه توده‌هایی که واقعا با علائق ضد رژیم در صفوف انشباعی‌نکاران هستند باهیت در خدمت رژیم بود این حرکات بی‌برده و در مقابل سیاست رهبری انشباعی‌نکار شدیدا مقاومت میکنند. ضد جنبشی و مردود بودن تبلیغ سپنج دانشجویان برای حمله به جلسات گفتراسیون، برای برهم زدن یاد بود شهیدای انقلابی برای پاره کردن رابطه‌های ضد رژیمی برای اخلال در مبارزه دفاعی و غیره، برای عده بسیار زیادی قابل لمر است. ولی اگر کسانی نتوانند باهیت ضد جنبشی اینگونه اعمال بی‌بهرند، در تحت تاثیر این چنین برنامه‌هایی به تبلیغ و توجیه و اجرای آن بپردازند، خود نیز در مقابل جنبش مترقی ایران قرار می‌گیرند.

همان حضراتی که در یروز وقیحانه اعلام میکردند که "مبارزه مسلحانه در تئوری و عمل شکست خورده است و مبارزین مسلح را بی - شرمانه " تروریست " مینامیدند، امروز فرصت ظلمانه برای تحمیل توده دانشجویی برای ادامه حیات بی‌تور مبارزاتشان عوام فریبانه خود را مدعی طرفداری از این مبارزه اعلام میکنند. ما بسیار خوشحالیم که رشد و بسط مبارزه مسلحانه اینگونه تاثیر بر آنان گذاشته است. ولی از آنجا که ماهیت توخالی این راست‌روان را میدانیم یقین داریم که این تفسیر موضع در حرب، هرگز در خدمت تبلیغ واقعی جنبش قرار نخواهند گرفت. این کافی نیست که فقط درم از جنبش مسلحانه بزنیم، بلکه وظیفه نیروهای انقلابی اینست که تمام امکانات خود را در خدمت دفاع از جنبش زحمتکشان خلقی و مخصوصا مبارزه مسلحانه، عالیترین شگ مبارزه انقلابی قرار دهند. خطوط فرصت طلب راست که برای تزئین سیاستهای انحرافی خود این مواضع را گرفته‌اند، در حقیقت هیچ مسئله سیاسی جدی ندارند و لذا نخواهند توانست مسائل سیاسی روز جنبش را ببینند، وظایف آینده جنبش را درک کنند و بران آنها برنامه بدهند و

در جهت اجرای این وظائف حرکت کنند . فقدان يك محتوی عمیق سیاسی ، فقدان پرنسیپهای واقعی ، به فقدان مسئله مبارزاتی واقعی منجر میشود . انشعابگران که در مقابل با کفدراسیون از هیچ حرکت و برخورد غیر سیاسی و لویچی خودداری نکردند ، در حل و فصل مسائل سیاسی مداخلشان هم از هیچگونه اظهار لطف بیکدیگر دریغ نخواهند داشت . همه این حرکات و اتفاقات که بسیاری از آنها هم اکنون در بین خطوط راست انشعابی در شرف وقوع هستند ، همراه با تمام تاریخچه فعالیتهای چند ماهه اخیر انشعابگران ، ضربههای شدیدی به جنبش دانشجویی ما میآورد ، برخورد متحدین راست ، در جنوب کالیفرنیا و سوءاستفاده تبلیغاتی رژیم در کیهان هوایی) . این وظیفه يك يك ماست ، این وظیفه دانشجویان آگاه خارج از کشور است که رهبری انشعابگر راست را افشا و منزوی نموده و با شرکت وسیع و رزمند خود در صفوف کفدراسیون جهانی ، در جهت ادای وظائف مبارزاتی ضد - امپریالیستی و ضد رژیم خود عمل کند . ما معتقدیم که این کار تنها و تنها از طریق تشدید مبارزه اصلی ما علیه رژیم ارتجاعی و - مرتجعین بین‌المللی و عوامل سرسپردشان میتواند صورت پذیرد .

سیاست و متد کار ما در مبارزه با جریان انحرافی گسسته از کفدراسیون ، باید از طریق افشای رهبری منحرف و اپورتونیست این جریان و افشای ماهیت عملیات مخرب و ضد کفدراسیونی آن صورت پذیرد . ما مطمئنیم که تلاشها و کوششهای عیث - رهبری منحرف و اپورتونیست این جریان ضد کفدراسیونی که هدف اصلی آن حفظ باقی مانده موجودیت سیاسی خود میباشد . آن دسته از توده‌های دانشجویی که فریب رهبران ضد کفدراسیونی را خوردند ، سرانجام بصوفی رزمند کفدراسیون باز خواهند گشت . ما از کلیه توده‌های دانشجویی دعوت میکنیم که با طرد رهبری منحرف و ضد کفدراسیونی جریان منسحب بصوفی مستحکم - مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی کفدراسیون جهانی که بیکدیگر و بی مهابا و با تمام قوا علیه دشمنان خلق ، امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم امریکا و رژیم منحرف شاه وابسته با امپریالیسم ، مبارزه میکنند ، بپیوندند .

زندانیهای رژیم

زندانیان سیاسی از: چریکهای فدائی خلق

ماتناهایی که یک مبارز سیاسی در حال بازداشت بسر میبرد . بطور عمده بر دو نوع است .

۱ - سلول انفرادی .

۲ - زندانها و یا بازداشتگاههای عمومی .

سلول انفرادی

این سلولها بطور عمده در شکنجه‌گاههای اوین م قزل قلعه تهران و همچنین تمام مراکز ساواک در شهرستانها وجود دارند که در مرحله بازجویی مورد استفاده قرار میگیرند . رطوبت م فندان نور نافی و لاله تاریکی مطلق م عدم وجود ابتدائی ترین شرایط بهداشتی از مشخصات بارز این سلولهاست که بدرفتاریهای پلیس ، سوءتغذیه ، انواع شکنجه های جسمی و روحی و ازارهای دیگر ، شرایط زندگی بسیار دشواری را برای مبارز اسیر بوجود میآورد که اقامت برای مدت طولانی در اینجا مزید بر هفت میشود . پلیس از نگهداری یک عنصر سیاسی در اینگونه سلولها دو هدف عمده را تعقیب میکند .

الف - در هم شکستن روحیه مبارزه جویئی زندانی و خیال خود ، به تسلیم و داشتن مبارزه .

ب - جلوگیری از تماس و یا چند نفر ؛ بخاطر جلوگیری از مبادله اطلاعات مبارزین بهم دیگر - که مبارز را قادر به اختفا اطلاق عات خود و فریب دادن دشمن میسازد . لذا از این نظر ، مادی که پلیس مطمئن نشده باشد که تمام اسرار مربوط به پیک پیا چند نفر و بطور کلی اسرار سازمان آنها را کشف کرده است ، افراد را زیر شدیدترین شکنجه های جسمی و روحی قرار داده و آنها را در سلولهای انفرادی نه خواهد داشت و فقط پس از پایان این دوره مشقت به اتاقهای چند نفره ، که باز شرایط فوق الذکر را دارند ولی در هر اتاق چند نفر با هم بسر میبرند ، منتقل کنند . زیرا دیگر خیال او از این بابت راحت است که چند نفر برای موضوعات مختلف پیرونده شان محطها و پاسخهایی بیابند ، در ضمن پعدت نبود جا مجبور است هر چه زودتر - تر اتاقهای یگانه را خالی کند . البته این در مورد عناصر بالای مبارز و کسانی که احتمالاً اعدام خواهند شد ، صادق نیست و اینان را تا لحظه اعدام تک و تنها نگه میدارند ، زیرا که از ارتباط آنها با سایرین - از اینکه احتمالاً روی دیگران تاثیر بگذارد - رند یا مطالبی را بوسیله آنها به خارج منتقل کنند - واهمه دارند ، و هنوز هم از چند موردی که خلاف این رفتار کرده و افراد را به زندان عمومی فرستاده و بعد از آنجا برای اعدام برده است ، سخت پشیمان است . زیرا که این مبارزین تقریباً در همه موارد ، سخت روی زندانیان دیگر تاثیر گذارده اند . از آن جمله میتوان گروه قهرمان ارمان خلق را نام برد که تاثیر آنها بر جو زندان و روحیه زندانیان و حتی بر بعضی از اداب و رسوم زندان ساز یاد نرفتنی است . رفقای زندانی بنام آنها سرودها ، آهنگها و شعرهایی سرود هاند و حتی یک حرکت ورزشی را باسم همایون شیرانی نام دهاری کرده اند . از همین روست کسه افسانه ترک و گیلانی و سایر بهرمانان ارمان خلق ، مرد زبان زندانیان سیاسی ، در بسیاری از موارد برایشان فرما بخش

و روحیه دهنده است .

بهر حال ، اقامت در سلول انفرادی تا زمان پایان بازجویی و گاه مدت‌ها بعد از آن بطول می‌کشد . ولی بعد از این هم هنوز مبارز اسیر باید در سلولهای چند نفره که از نمره ۵ ، غذا و امکانات درست مانند سایر سلولهاست بسربرد . گاه ممکن است يك عنصر سیاسی چندین ماه و حتی تا دو سال را در این نوع اماکن سپری کند . در این سلولها ، گاه دست و پای مبارز را به تخت بسته و تنها در موقع غذا خوردن آنها را باز میکنند و بدین ترتیب او را حتی از قدم زدن در سلولی که سا- حشش ۱/۵ در ۲ متر است ، باز می‌دارند . در این سلولها ، مبارز از داشتن کوچکترین وسیله ای محروم است . حتی اجازه - نگه داری يك چوب کبریت را باو نمیدهند . تنها یک وسکوت کامل ، گاه صدای فرد را برای خودش بیگانه میکند و تازه اثر در يك چنین شرایطی ، مبارز را بحال خود بگذارند ، باز جای شکرش باقیست .

مردوران جنایتکار بمعاون رئیس زندان یا سرپرست یا بازجو ، گاهگاهی به سلولها سر میزنند و سعی شان تماما در جهت - تضعیف روحیه مبارز بشکلهای مختلف است . یا مهربانی های تهنوع اور شان ، یا حرفهای نیشدار و گاه با شک زدنهای پشان ، شرایط زندگی در این زندانها طوریست که حتی برای رفتن به توالت هم باید چندین بار با مامورین سرو کله و چانه زد . گاهی اوقات ، بعضی از این مامورین که از خود فروخته ترین افراد کرد شهرتانی یا ساواک انتخاب میشوند ، زندانی را به شماره یا سوت به توالت میزنند و باز میگردانند و اثر زندانی از این امر اطاعت نکرد ، او را به شدت و تکه میگیرند . و بار دیگر او را اصول بیرون نمیبرند ، بهر حال ، نظایر این مسئله برای خراب کردن روحیه زندانی زیاد است ، ولی زندانیان نیز متقابلا با يك سری مقاومت ها و همچنین اتحاد روشهای خاص در مقابل فشار پلیس و شرایط بد سلول مقاومت میکنند ، مثلا با خواندن شعرهای انقلابی و بازیهای مخصوصه که يك فرد میتواند با خودش بخشد . مثل بازی شطرنج و غیره - که بوسیله خمیر نان ، مهره های شطرنج را در کرده ، و یا صابون یا گچ روی پتوی زیلو ، صفحه آنرا رسم میکند ، و اگر ممکن شد با زندانی سلولهای بغلی بازی میکند . باین ترتیب که هر کدام ، يك شطرنج در مقابل خود دارد و حرکت خود را بوسیله ضربه زدن بدیوار وسط دو سلول ، و یا اگر ممکن - بود با صدا به رفیق دیگر میگوید . مامورین معمولا اینگونه تماسها را کنترل کرده و نسبت بان شدت عمل نشان میدهند . زندانیان با دانهای دیگری از قبیل ساختن وسایلی نظیر گلت ، نارنجک یا تسبیح و غیره از خمیر نان ، کشیدن نقاشی بروی دیوار و غیره ، اوقات خو را در داخل سلول میگذرانند . و وقتی که به سلولهای چند نره و یا بقول پلیس ، سلول اجتماعی منتقل میشوند ، با دیدن رفتای دیگر و تماس با آنها - که با صمیمیت و شور فراوان همراه است - وضعیت بهتری پیدا میکنند .

و این مرحله ، تا چند ماه ادامه دارد تا اینکه آنها را به زندان عمومی منتقل کنند .

زندانیهای عمومی

الف - بازداشتگاهها .

ب - زندانها .

بازداشتگاهها : نوی زندان موقتاند ، و معمولاً افراد پس از اتمام بازجویی و خروج از سلولها باینجا منتقل میشوند . در نتیجه در اینگونه محلها هنوز کسانی هستند که ممکنست تبرئه شوند ، ولی بطور معمول ، دیگر کسانی که بزند آنها منتقل میشوند ، محکوم

شده اند و باید دوره محکومیت خود را بگذرانند . البته این مورد بطور دقیق و حتی اجرا نمیشود و بهر و کراسی وسیعی که بر - دستگاهاهای پلیس و ساواک ، و ارتباط آنها با هم و یا با دادرسی ارتش ، حاکم است و همچنین این نکته که کجا پیش زندانها و بازداشتگاهها برای آنها محدودیتهائی ایجاد میکند . در این زمینه همیشه استتاهای فراوان بوجود میآورد ، و این تقسیم بندی را باید تقریباً يك تقسیم بندی نسبی دانست .

بهر حال ، روحیه حاکم بر بازداشتگاهها و همچنین امکانات آنها با توجه به موقعی بودنشان ، تا حدی با زندانها متفاوت است و افراد در اینجا ، شلوغ تر و پرتحرک تر میباشند . زیرا هنوز مدت درازی از زمان دستگیری شان نگذشته و شادابی و قدرت جسمانی سابق خود را چندان از دست نداده اند ، و یا هنوز بعضی عناصر ضعیف غربال نشده و باصطلاح جا نزده اند . هم چنین روابط و تشکیلات درونی زندانیان - نظر باینکه تقریباً اکثر اینها تازه وارد هستند ، و مرتباً - ان را که جا میآفتند بجای دیگری منتقل میکنند - ، هیچوقت آنچنان که در زندانها مستقر میشوند . در اینجا قوا نمیگیرند . البته این روابط بگونه ایست که رفع نیازهای آنان را بکند . ولی بهر حال ، نسبت بروابط و تشکیلات زندانها ، تا حدی جا نیافتاده است . از این نمونه باز آید شتگاهها میتوان زندانهای موقت شهریان ، پادگان جمشید اباد ، پادگان عشرت اباد و قزل قلعه را نام برد که اکنون همه تقریباً تعطیل شده اند . زندان موقت شهریان را به کمیته داده و اتاقهای آن را تبدیل به سلولهای جدید کرده اند - زیرا که با اوج گیری مبارزه و افزایش میزان دستگیریها ، نیاز کمیته روز بروز بیشتر میشود . گفته میشود که در حال حاضر حداقل ۵۰ نفر همیشه در سلولها - کمیته زندانی میباشند . پادگان جمشید اباد نیز مختص زندانیهای ارتش (سیاسی و غیر سیاسی) شده است که سیاسی ها را بعد از محکومیت به نزد سایر زندانیان سیاسی منتقل میکنند . زندان پادگان عشرت اباد تعطیل شده و قزل قلعه هم گویا در شرف تعطیل شدن است . بجای آنها در حال حاضر در زندان قصر ، يك بند بنام " بند چهار موقت " را باصطلاح " قرنطینه " کرده اند که - زندانیان را از کمیته و اوین ، ابتدا بانجا میآورند و سپس به بندهای ۱ و ۷ زندان شماره يك منتقل میکنند . این زندان که همان شماره ۲ قدیم است ، دارای ۷ بند میباشد و در تمام بندهای آن زندانیان سیاسی را انتقال میدهند - که تعداد اینها در هر - شرایطی حداقلاً ۱۰۰۰ نفر است ، از این ۷ بند ، بندهای ۱ و ۷ ، حالت بازداشتگاه را دارند و زندانیان پس از قطعی شدن محکومیت شان ، بسته بمیزان محکومیت ، بیکي از بندهای ۳ ، ۲ ، ۵ و ۴ منتقل میشوند . در بندهای ۲ و ۳ که در حقیقت يك ساختمان دوطبقه است و يك حیاط مشترك دارند که زندانیان تا ۱۵ سال نگهداری میشوند . و در بند ۶ ، زندانیان از ۱۰ سال بیابا ، البته این تقسیم بندی هم نسبی است و ممکن است کسی حتی هنوز انتخاب وکیل هم نکرده یا به بازپرسی نرفته باشد ولی مثلاً در بند ۲ و ۳ بسر برد ، و یا بالعکس ، کسی در دادگاه اول محکوم باعد ام شده باشد و در بند ۲ و ۳ منتقل شود و غیره البته همانطوریکه قبلاً گفته شد . کسانی را که رژیم از ابتدا تصمیم باعد اشان داشته باشد بهیچوجه بزند آنها یا بازداشتگاههای عمومی منتقل نمیکند و اگر در مورد کسانی . مثلاً نظیر رفیق گسرخ و رفیق دانشیان ، قائل باشند شادابی و قدرت که بدلا یلی از جمله وضعیت دادگاه و دفاعشان ، بعد از احوال چشم رژیم شده و به جوجه تیر باران سپرده میشوند . بهر حال ، همانطوریکه گفته شد ، نقش زندانهای موقت سابق را ، در حدود یکسال و نیم اخیر ، بند ۴ موقت و بندهای ۱ و ۷ شماره يك بازی میکنند . البته شرایط زیست در این بازداشتگاهها بعرباب از بازداشتگاههای سابق مشکل تر است .

زندانهای عمومی - ، همانطوریکه در بخش مربوط به بازداشتگاههای عمومی گفته شد ، در حال حاضر در تهران ، زندان شماره -

يك و زندان قصر، مخصوص زندانیان سیاسی است. و افراد محكوم شده در بندهای ۲ و ۳ - ۴ و ۵ و ۶ آن بسر میروند. بعد از اینکه رژیم تصمیم به شدت عمل بیشتری نسبت به زندانیان سیاسی گرفت - که این خود یکی از تظاهرات مثبت جنبش سلحشانه و اقزونی و حشست دستگاه حاکم از آنست - و هم چنین با توجه به چند فراری که در سال ۵۱ و عید سال ۵۲ انجام شد. کوشید که آنها را حتی الامکان در تهران و مراکز استانها و شهرستانهای بزرگ متمرکز کند تا بدین وسیله بتواند راحت تر آنها را کنترل و سر - کوب کند. همچنین عدم اطمینان دستگاه حاکم به کارها و نیروهای خود - بخصوص در شهرهای کوچک و امکان هم ردی و احیاناً همکاریشان با زندانیان سیاسی، که مثلا فرار از زندان ساری نمونه بارزی از آن است - موجب شد که زندانیان از شهرهای - کوچکی نظیر بروجرد، بندر عباس، زنجان و غیره جمع آوری گردند. همچنین زندانیان موجود در شماره ۳ و شماره ۴ قصر را نیز با سایر زندانیان همگی در زندان شماره ۲ که اکنون بنام شماره يك خوانده میشود - متمرکز کردند. و همه را تحت نظر يك کار مخصوص زندانبانی قرار دادند. زندانیان سیاسی زیر نظر سرگرد زمانی، که فردی است پست و کله شق، قرار دارند. کارهای زندان و وظیفه اصلی را بعهده دارند: یکی خرید کردن روحیه و وجهه زندانیان سیاسی و تبدیل کردن آنان به عناصر "غیر - سیاسی" و "نام" و دوم جلوگیری از نفوذ و تأثیرگذاری زندانیان با هم و انتقال تجارشان بیگ بگر و بوجود آوردن وضعی که هیچکس نتواند چیزی بدیگری یاد بدهد و یا روحیه کسی را تقویت کند. برای اینکار سرگرد زمانی توسط کارهایش از هیچگونه سعی و کوششی خودداری نمیکند. یکی از افسران زندان بنام سروان زیان پناه که يك جلاص تمام معناست، مدیریت زندان را - بعهده دارد و عملا مهمترین امر مدیریت او شکنجه زندانیان است - چیزی که سابق بر این بهیچوجه در زندانهای عمومی وجود نداشت و اگر یکی از افراد دستی بروی زندانی بلند میکرد یا عکس العمل فوق العاده روبرو میکردید. بهر حال که زیان پناه نه بهمانند يك مدیر زندان بلکه همچون يك شکنجه گر جلاص عمل میکند، و زندانیان را تحت همه نوع شکنجه قرار میدهد. از کسك زندان با مشت و لگ و باتون گرفته تا امتحان کردن یا باضلاح به صلیب کشیدن، بعضی پاسانها نیز تحت نظر همین افسران وظایف جلاصانه خود را بنحوا حسن بانجام میسرانند و يك لحظه را برای درست کردن درد سر و ناراحتی یا کشاندن زندانی به زیر "زیر هشت" اصطلاحی است که زندانیان بدقت زندان میدهند. از دست نمیدهند. از جمله این پاسانها، پاسان نامیان و پاسان صادقی میباشند که کینه عجیبی از زندانیان دارند، خود را مدعی خصوصی اینان میدانند. در ایجاد ناراحتی و شکنجه اینان بر دیگران سبقت میگیرند و از هیچگونه خوش رقصی برای افسران خودداری نمیکند. بهر حال، این گوشه ای بود از رفتار زندانبانان و وضعی که زندانیان سیاسی دارند. بعدا بشرح دقیق تر این وضع خواهیم پرداخت، اکنون مختصرا - چگونگی گذران زندگی در زندان سیاسی را توضیح میدهم.

بعد از دستخیز سیاهک: جوجیدیدی بر زندانها حاکم گردید، بطور کلی، زندانها قبل از دستگیری رفتای معتقد به مبارزه سلحشانه، يك دوره اراض را میگذاشتند و غالبا بر خوردهای زندانیان یا پلیس، سلامت امیز و حتی دوستانه بود. این علاوه - بر اینکه تجلی وضعیت حاکم بر جنبش و گروههای سیاسی آن دوره است. ناپیشگر وجود نفاق و چند دستگیهای شدیدی در بین زندانیان نیز میباشند. آنان بدلائل مختلف اعم از اختلافات ایدئولوژیک، اختلافات شخصی و یا علقی گروهی، از دیگران جدا - بوده و خود یا پاره ای از افراد معدود، جمعیتهای کوچک و متعددی را تشکیل داده و بدون داشتن يك وحدت صنفی قابل ملاحظه، زندگی آرام و محدودی را سبزی میکنند. وجود چنین جوی باعث میشود که نه تنها تمایلات مبارزه جویانه افراد تقویت نگردد، بلکه حتی در بسیاری از موارد، ضعیف تر هم بشود. شاید یکی از دلایل ظهور خائنینی نظیر دکتر دامغانی -

طلوعی، نوشیروان پور و غیره وجود چنین روحیه‌ای در زندان بود که توانسته است بعنوان يك عامل خارجی، ضعف‌های درونی و کمبودهایی که این اشخاص پست در خود داشته‌اند، تشدید نماید. این خائنین همانطوریکه در مصاحبه‌ها ایشان بیان کرده‌اند، هرگز قادر بدرك استثمار خلق و دفاع از منافع او نبوده‌اند و مبارزه برایشان يك بازی روشنفکرانه بشمار میرفت، و همین ضعف‌های پوشیده درون آنها بود که در زندان خود را بوضوح نشان داده است.

با ری که يك چنین جوی بر زندانها حاکم بود تا اینکه عناصر جدید بزند آنها کشیده شدند. عناصری که در بهره‌گیری از خصوصیات رزمجویانه و انقلابی جنبش مسلحانه دارای خصوصیات و روحیات کاملا مبارزه‌جویانه و تهاجمی بوده حتی در مواد متعدد - بمب‌تخلیه شور و انقلاب و کمبود تجربه عملی کافی، دست بیک سلسله اعمال افراطی نیز میزدند که همه نتیجه منطقی و قابل پیش‌بینی حرکت نوین جامعه ما بود. در اوایل سال ۵۱، زندانها بطور عمده وضعیتی منطقی بخود گرفت، موج جدیدی که بزند آنها رسید با خود تغییرات بسیاری را بدنبال آورد، بطوریکه رژیم تصمیم گرفت که زندانیان قدیمی را از آن بدور نگاه دارد. اینکار را در مواردی نیز بپانجام رساند ولی البته بدلایلی در این راه کاملا توفیق نیافت، بهر حال، اداب و رسوم و مقررات جدیدی را بر زندانها حاکم ساختند که در زیر بطور خلاصه در باره شان صحبت میکنیم.

بطور کلی، دو نوع فعالیت عمده در يك زندان سیاسی وجود دارد:

۱ - فعالیت‌های صنفی

۲ - فعالیت‌های سیاسی

در همینجا باید متذکر شد که این دو نوع فعالیت بهیچوجه از هم جدائی پذیر نیستند و هر يك با دیگر ارتباط ارگانیک و تاثیر متقابل دارد. تقسیم بندی فوق صرفا بخاطر ایجاد سهولت در تقسیم بندی امور و حدود نفوذ هر يك از فعالیتها بوجود آمده است.

فعالیت‌های صنفی - قبل از هر چیز این مسئله را باید تذکر داد که "جمع" و "زندگی جمعی" و "منافع جمعی" جای فرد و منافع فردی را گرفته است. و این امر، در کلیه شئون زندگی سیاسی زندانی، نقش اساسی دارد. احترام به خواست و منافع جمع، او را بخود میبندد، سپس، موازین و جزئیات زندگی جمعی بحرور برایش تشریح میشود.

از همان آغاز فرا رسیدن موج جدید به زندانها، تصمیم گرفته شد که رفا بطور جمعی زندگی کنند و بدین ترتیب يك نوع "کمون" تشکیل یافت. در تعریف اساسنامه کونها، برای زندانی جدیدی که میخواست عضو شود، چنین بیان میشد: "کمون" يك واحد سیاسی - صنفی است که کمون دارای مسئولینی بود. مسئولین سیاسی و مسئولین صنفی، مسئولین سیاسی نماینده‌های اعضا کمون برای مذاکره با پلیس جهت طرح خواستهای اعضا کمون و یا شنیدن گفته‌های پلیس و نظر آنها برای زندانیان بودند. هیچیک از اعضا کمون بدون اجازه این افراد (که در زندانهای مختلف با سازه گوناگون - مانند مسئول روابط عمومی - نماینده، مسئول زیر هشت و غیره - نامیده میشوند) با پلیس تماس نمیگرفت و اگر چنین میکرد، نمایندگان حق داشتند که از او توضیح قانع‌کننده‌ای بخواهند. این تاکتیک ساده باعث میشد که پلیس همیشه در مقابل يك جمع قرار گیرد و باین ترتیب که نماینده یا نمایندگان کمون - که گاهی يك نفر و گاهی تا سه نفر بودند - از طرف اعضا کمون با پلیس حرف میزد و پلیس او را نه بعنوان يك فرد، بلکه نماینده يك جمع متحد و یکپارچه میبیرفت و مجبور بود بسختان او گوش فرا دهد. در این شرایط خود بخود، خطر عناصر ضعیف در روبرو شدن با پلیس و احیاناً بروز ضعفهایشان بشکل شدیدی تر، از بین میرفت، این روش هم

چنین این حسن را داشت که از برخورد فردی اشخاصی که نمیتوانستند احساسات خود را کنترل کنند ، و احياناً ناچار چپ روی ميشدند ، جلوگیری میکرد . نمایندگان جمع ، که معمولاً از افراد پخته و با شخصیت و با تجربه انتخاب میگرددند ، سر پوشی ميشدند بر معایب و ضعفهای احتمالی بعضی افراد در حضور پلیس ، ولی این ضعفها و اشکالات ، در نزد خود افراد کون مخفی نمی ماند ، زیرا در جلسات هفتگی یا ماهانه و یا پانزده روزه کون (که بستگی بزند انبهای مختلف داشت) تمام اشکالات مطرح میگردد و سعی ميشد که از جانب اعضا برای آنها راه حلی پیدا شود . بطور کلی تصمیمات مهم در این جلسات گرفته ميشد ، مگر در مواردی که فرصت کافی نبود و در ایشمال ، نمایندگان اجازه داشتند که به مسئولیت خود تصمیم بگیرند . ولی اگر این تصمیمات بعداً مورد انتقاد قرار میگرفت ، در صورت تأیید اکثریت ، نمایندگان مبیاست از خود انتقاد میکردند . بهر حال ، معیار برای تصمیم گیری ، نظر اکثریت بود ، بر حسب ضرورت ، این تصمیمات ، گاهی با اکثریت دوسوم ارا و گاهی با اکثریت نصف بعلاوه يك ، اتخاذ میگردد . در هر حال ، همیشه نظر اکثریت شرط بوده است . انتخاب مسئولیت ، طبق اساسنامه کون ، با سیستم دواولتین انجام ميشد ، و انگاه مبیاست مورد تأیید جمع قرار گیرد . علاوه بر مسئولین سیاسی ، و مسئولین صنفی نیز از طریق انتخابی تعیین ميشدند . مسئولین مالی و غذائی که کار آنها رسیدگی با امور تغذیه و نظارت در امر خرید احتیاجات غذائی افراد ، رسیدگی و نظارت بر بودجه کون و نحوه طرح آن بود . شهرداران زندان که وظیفه حفظ و نظافت و بهداشت محوطه زندان ، تقسیم وظایف و تعیین لیست مربوط بنوبت مسئولیت هر يك - یعنی این که در هر روز چه فرد یا افرادی باید دست به نظافت و شستشوی زندان بزنند ، و اینکه سهم هر کس برای مخارجی که لازمت چقدر ميشود (در صورتیکه غیر از اعضا کون ، کسان دیگری نیز در زندان بوده که عضو کون نبودند) ولی امانگی داشتند که در نظافت و پرداخت مخارج مربوط بان شرکت کنند) - و تعداد افراد لازم برای اینکار را برعهده داشتند .

مقداری از وظایف مربوط بروابط داخلی افراد کون ، یعنی بررسی اختلافات آنها با یکدیگر ، تصمیم گیری راجع بانجام فعالیتهای افراد کون ، و از قبیل نحوه برگزاری بعضی مراسم و یا نظارت بر اجرای مقررات کون برای عضو گیری جدید ، و ضمیره در بعضی از زندانها به مسئولین بنام " روابط داخلی " واگذار ميشد . اینان ممکن بود بعضی از مسائل در رابطه با افراد خارج از کون را هم برعهده بگیرند ، و یا اینکه همه اینگونه روابط که خارج از کون مربوط ميشد - مثل تماس با پلیس ، یا افراد زندانی غیر اعضا کون - ، برعهده نمایندگان گذاشته ميشد . در بعضی از زندانها ، " کون داری " وجود داشت که مسئول نظارت بر امور مالی و غذائی بود ، و " کون یاران " را انتخاب میکرد - " کون یار " یا شهردار ، مسئول نظافت ظرفشویی ، تقسیم غذا تهیه جا و تقسیم آن ، شستشوی میوه و تقسیم آن ، و حفظ نظم امور مربوط بزندگی روزمره افراد بود . و هر روز ، عده جدیدی برای اینکار تعیین ميشدند . بطور تقریبی برای هر بیست نفر ، يك " کون یار " یا شهردار انتخاب ميشد که این عده دستورات " کون دار " یا استاندار را مسئول مالک را اجرا میکردند . اگر در يك زندان ، فقط افراد کون وجود داشت ، چه " مسئولین سطح زندان " احتیاجی نبود ، و وظایف نظافت سطح زندان را تمام افراد کون برعهده میگرفتند . ولی اگر غیر از اعضا کون افراد دیگری نیز بودند ، مسئولین برای سطح زندان انتخاب ميشد که امور و ترتیب تاریخ نوبت مسئولیت آنها را کنترل کند این فرد ، ممکن بود عضو کون باشد یا نباشد . که بهر حال ، بر اساس توافق بین نماینده کون و خارج از کون تعیین ميشد و مدت مسئولیت او ، يك الی دو ماه بود .

اینها بطور کلی ، همه ای بود از فعالیت‌های صنعتی در یک کون که البته در اینجا باید یاد آور شد که عضویت در کون منوط بشرایطی بود . معمولاً فردی که مایل به عضویت در کون بود چند روز ، حتی تا پانزده روز ، بعنوان مهمان کون از او - پذیرائی میشد و هیچگونه مسئولیتی باو واگذار نمیگردید ، بعد از این مدت ، اگر تحقیقات نمایندگان در باره او از نقطه نظر سیاسی و وضعی (از قبیل پولیس بودن ، خائن بودن ، خطرناک بودن بعلمت ضعفهای زیاد ، سابقه تعویب به جنبش یا بافرازد انقلابی) . خالی از اشکال بود اتفاقاً کون نیز نسبت به ورود او اعتراض نداشتند . انگاه نمایندگان کون شرایط ورود ، مقررات و اساسنامه کونی را برای او شرح کرده و بعضی پذیرفته میشد . البته اگر زاین افراد صلاحیت سیاسی بودند (طبق معیار کون) و یا اینکه خود از ابتدا حاضر بزندگی با جمع و قبول محدودیتهای آن نشده بودند ، به کون نص پیوستند و یا بعد از مدتی از کون خارج میشدند . این افراد غالباً از این نقطه نظر ضعف داشتند . البته بوجود آمدن کون از مراحل مختلفی گذشته است و کون ابتدا شکل کاملی نداشت . مثلاً برای نمونه میتوان از زندان عمومی اوین نام برد .

عده ای از مبارزین اصیل سال ۱۳۵۰ را تازه از سلولهای انفرادی باینجا منتقل کرده اند ، در هر اتاق عمومی . از ۳۰ الی ۳۵ نفر را نگه داری میکنند . روابط زندانیان با زندانیان ملا یتر از روابط در سلولهای انفرادی است . بعلمت زندگی جمعی در اتاقهای عمومی ، خواه ناخواه از شدت فشار روحی گاسته شد و اوقات بیشتری به طرح پرونده ها ، تا انجا بیکه مطرح بوده . و گاهی با سرود خواندن دستجمعی و شعر خوانی و ورزش عصر و چند بازی محلی زندان میگردد . ولی دلبره ناشی از وجود مأمور در بین افراد ، همه را بحایت اصول امنیتی مجبور مینماید . احضار ناگهانی بعضی از افراد برای تکمیل پرونده و حتی بازجویی و شکنجه ، در افزایش این دلبره نقش اساسی دارد . با وجود عدم تجانس فکری و عقیدتی ، بعلمت مواجهه با دشمن مشترک ، بین افراد وحدتی خود بخودی ایجاد میشود . هنوز مسائل حاد زندانیهای عمومی شهرمان در اینجا چهره ننموده است . سفره مشترک غذای زندان ، جیره روزانه سیگار ، تقسیم مسئولیت به ابتکار افراد سابقه دار رایج گردیده و بعنوان - امری اجتناب ناپذیر در میاید . فرد تازه وارد ، بعد از معرفی خود و شرح علت دستگیری اطلاعات لازم را در اختیار اعضا - کون میگردد و بعد از آن ، بعنوان عضو کون پذیرفته میشود . در تمام این مدت ، حتی یکفر خارج کون زندگی نمیکند . زیرا اتاق باندازه ۲ در ۳ متر که ۳۰ نفر در آن زندگی میکنند ، غیر از این اقتضا نمیکند . غذا بسیار کم و بد است ، بعضی از روزها ، غذا فقط باندازه پیر مردها و مریضها وجود دارد ، و بقیه باید مثلاً از خوردن نهار یا شام صرف نظر کنند . در این شرایط خوردن بعضی از داروها ، خود ماده غذایی محسوب میشود ، مثلاً در شهریور ۵۰ بعلمت کمبود غذا ، عده ای خود را بمریض زده و دارو میگرفتند که توسط مسئول اتاق بین افراد تقسیم میشد . در هفته ، یک یا دو نفر از هر اتاق ملاقاتی دارند . میوه و شیرینی و سیگار ملاقاتی ها توسط تمام افراد اتاق مصرف میشود . هر چند روز یکبار ، بازجوها برای بازدید و تهدید و تحقیر به اتاقها میایند و گاهی هم پس از بازدید ، تغییراتی در ترکیب اتاقها میدهند . عده ای را به قفل قلمه یا جمشیده منتقل میکنند .

قبل از اینکه به فعالیت‌های سیاسی بپردازیم . باید اشاره کرد که مسئولیتهای دیگری نیز در کون وجود داشت . مانند مسئول سلمانی که موی افراد را اصلاح میکرد ، مسئول ملاقاتی که اساس افرادی را که ملاقاتی داشتند میخواند و مسائل را که برای آنها آورده بودند در جای مناسب میگذاشت ، مسئول لباس که لباسهای زیادی را منظم کرده و در جایی نگه داری میکرد تا هر

کمر لازم داشت با مراجعه با ولیاسر مورد نیازش را دریافت دارد . مسئول ورزش که حفظ و نگهداری وسایل ورزشی و تنظیم برنامه و موقع استفاده از آنها و سفارش خرید لوازم مورد نیاز و غیره بمامور خرید را بر عهده داشت ، علاوه بر اینها ، نکته ای را که باید متذکر شد ، وحدت کلمه از نظر مالی بود ، یعنی هر یک از افراد که هر قدر که در توانایی داشت میخواست مسئول مالی پول بپردازد ، البته افراد بسیاری بودند که امکانات مالی نداشتند تا مبلغی در اختیار کوه نگارند ، و این بهیچوجه مشخص نمیشد که چه کسانی و بچه مقدار پول دادمانند ، و در نتیجه عوارض و ظواهر اختلاف طبقاتی در زندگی روزمره کوه محسوس نمیکردید .

همچنین در مورد کتاب ، هر کتابی که بوسیله ملاقاتی ها میرسید بمسئول کتابخانه کوه داده میشد و نام صاحب کتاب از روی آن پاک شده و از مالکیت شخصی به مالکیت جمعی یعنی کوه در میآمد ، مگر اینکه شخص بیک کتاب خاص برای تحقیق و ترجمه احتیاج داشت که در این حال میبایست چند ساعت در روز آنرا در اختیار کسانی که میخواستند قرار دهد و بقیه ساعات در نزد خود داشته باشد . اوج داشت در صورت احتیاج زیاد ، در موقع انتقال یا تبعید آنرا بهمراه خود ببرد ، البته این مورد بندرت پیش میآمد .

همچنین اگر کوه دارای باغچه بود ، یک مسئول برای باغبانی از میان داوطلبان انتخاب میشد .

فعالیت های سیاسی . اهمیت این فعالیتها از این نظر بود که اولاً وجهه سیاسی افراد را حفظ کند ، ثانیاً روحیه مبارزه جوشی آنان را زنده نگه دارد و از برخورد های سیاسی فردی مانع بعضی آورد . ثالثاً بر روابط سیاسی افراد و گروه های مختلف عضو کوه یا زندان نظمی بدهد و در رابطه با جنبش و مبارزه های که در بیرون در جریان است ، وظایف خود را بمنوان یک عنصر مبارز در محیط زندان و در مقابل پلیس دشمن و زندانیان عادی ، بخوبی ایفا نماید . بدین علت ، فعالیت های سیاسی و تنظیم حرکات در این زمینه از حساسیت و اهمیت خاصی برخوردار بودند . تصمیم گیری در اینگونه امور بعهده جمع بود مگر در مواردی کسسه امکان آن وجود نداشت ، در این حال ، نمایندگان اخذ تصمیم میکردند . ولی در همه موارد در مقابل جمع تبعید بودند . حرکات سیاسی را میتوان بطور عمده به اشکال زیر تقسیم کرد .

۱ - برخورد : بحث و مذاکره با پلیس که بوسیله نمایندگان انجام میشد ، و در صورت لزوم ، اعضای کوه بمنوان پشتیبانی در پشت در " زیر هشت " حضور میافتند .

۲ - نشان دادن عکس العمل نسبت به تصمیمات پلیس از طریق خواندن سرود دسته جمعی ، در اینگونه موارد معمولاً سرود هائی خوانده میشد که پلیس نسبت بانها حساسیت فوق العاده داشت ، از قبیل " راه تازه ای پیش پای خلق " ، ای ایران ، ایران " و یا سرود های هیجان انگیز دیگر .

۳ - مراسم استقبال از رفتای جدیدی که بزندان میآیند از طریق رویوسی ، و یا بدرقه انهایی که ازاد میشدند از طریق رویوسی و کف زدن ریتمیک و بدرقه کسانی که بزندانهای دیگر منتقل یا تبعید میشدند از طریق رویوسی ، کف زدن و خواندن سرود " ای رفیقان ، قهرمانان " . " ای ایران ، ایران " و سرود های دیگر .

۴ - برگزاری مراسم خاص در روزهای جنبش جهانی مانند : روز صلح ویتنام ، ۸ اوت ماه مه و غیره که با خواندن یک متن ، چند شعر و یک سرود (سرود انترناسیونال) اجرا میشد .

- ۵ - برگزاری مراسم خاتمه جنبش انقلابی ایران مانند روزها ، شهیدان ، سالگرد وفات دکتر مصدق ، سی ام تیر ، ۱۶ اردیبهشت ، بهمن روز رستاخیز سیاهگل . . . که همراه با خواندن متن دعا ، شعرها و سرودها ، متناسب با هر یک .
- ۶ - برگزاری مراسم خاتمه برای رفقای که شهید میشوند بعنوان مراسم یادبود ، در این مراسم ابتدا متن راجع بزندگی او ، سپس یک دقیقه سکوت و آنگاه یک قطعه شعر قرائت میشود . بعد ، ابتدا سرود شهیدان و آنگاه در صورتیکه رفیق شهید شده مذهبی بود ، اول سرود چریکهای فدائی خلق و بعد سرود مجاهدین خلق ایران ، و اگر رفیق شهید شده مارکسیست بود ، ابتدا - سرود مجاهدین خلق ایران و سپس سرود چریکهای فدائی خلق خوانده شده و مراسم ختم میگردید .
- ۷ - اعتصاب ملاقات و بعد اگر لازم میشد اعتصاب غذای محدود و یا نامحدود بصورت تریا خشک بمنظور درخواستهای سیاسی و اعتراض به اعمال پلیمبر و غیره .

بغیر از فعالیتهایی که از آن یاد کردیم ، فعالیتهای مخفی نیز بمنظور انتقال تجربه و بالا بردن آگاهی سیاسی و انقلابی افراد وجود داشت .

البته تمام این امکانات با مبارزات شدید و برخورد جان فهرمانانه رفقای زندانی - که بقیمت گشت خوردن ، شکنجه دیدن ، با زندان رفتن و اعتصاب غذاها ، طولانی همه زیانی بدست آمد - بود - میسر گردید و پلیس همواره سعی فراوان در برقرکتن تمام یا - قسمتی از آنها را داشته و دارد .

این وصفی بود از شرایط زندانیان سیاسی تا تیر ماه ۱۳۵۲ ، ولی از این تاریخ بعد ، تغییراتی بتدریج در زندان پیرامه که بطور خلاصه در اینجا ذکر میکنیم .

در اواخر سال ۵۲ ، دو سالی که رژیم برای باصلاح ریشه کردن جنبش مسلحانه برای خود قائل شده بود ، سرآمد ، بدون اینکه در سرکوبی جنبه و عناصر معتقد به مبارزه مسلحانه توفیقی بدست آورد . تازه روز بروز هم شاهد کسرتن جنبش مسلحانه و تثبیت سازمانها ، چریکی در میهنمان بود . در این زمان بحیزان وحدت مقابله با چریکها در شهر کسرتن داده و به مبارزه با انقلابیون ابعاد تازه ای بخشید . با خشونت و رجه بیشتر شروع بسرکوبی جنبشهای دانشجویی کرد ، همچنین با برقراری حکومت ناهنجار و بیادب بود . آشپکهای خانان اوری به بازرسی بدنی و دستگیری افرادی که ظاهر مشکوکی دارند ، شدت فوق العاد داد . ب توریه شنیده شده در خیابان شاهرضا مینی بوسهایی را نگه داشته است که افراد داخل آن ، پیاده روهها را زیر نظر میکنند ، حیوانات و افراد مشکوک را دستگیر کرده . بدرون مینی بوسها ریخته و به کشته میبرند .

هر از حالت نعل در اینجا بنظر میرسد که منظور رقت ، سالروز اعتقاد قرار داد صلح پاریس در باره ویتنام باشد . زیرا در زمان نگارش این نوشته ، چند با بار همه یانیه بلادان اریقای حوست سوزان محلی شان بند داده داشت و تا روز حماسه افرین ۲۰ آوریل ۱۹۷۵ ، روز سقوط سائگون ، راه دراز و خونینی در پیرایان خلق فهران ویتنام قرار داشت .

اعمالی نظیر اینها و همچنین افزایش میزان شکنجه و فشار، بکار بردن ابزار جدید شکنجه، در برخورد خصمانه با مبارزان داخل زندانها نیز مشتمل گردید و پلیس کم کم شروع کرد به محدود کردن امکانات زندانیان، جلوگیری از زندگی جمعی و کار مشترک آنها چون با مقاومت رفقای روبرو گردید، به زور متوسل شد و بلکه کماندهای ضد شورش خود، در زندان مستقر گردید و زندانها را به شکنجه گاهها تبدیل کرد. پلیس مرتباً بلکه کماندهای خود، با باتون و تخته شلاق، با ابزار کردن و بسلولهای انفرادی - انداختن مبارزان، هر گونه مخالفت، مقاومت و اعتراض را وحشیانه پاسخ میداد و کار بجائی کشید که در سرتا سر تا سیستان ۵۲ در مقابل زندان شماره ۳ قصر، کماندهای ضد شورش شهرستانی خیمه زده همانجا زندگی میکردند. اینها هر روز، و حتی گاه چند بار در روز، با جزیقی ترین بهانه‌ای، بداخل زندانها هجوم میاوردند. زندانیان را کتک میزدند، عده‌ای را بعنوان - تحریک کننده به سلولهای انفرادی میبنداختند. عده‌ای را بزندانیهای عادی برده و مشت از اوایش و لومپنهای حرفه‌ای را تحریک به ادیت و ازار آنها میکردند. اما رفق با مقاومت آهنین و با روحیه مبارزه جویانه خود، در حضور زندانیان عادی چنان مقاومتی از خود نشان میدادند که حمایت اکثریت آنها را بخود جلب کرده و باعث میشدند که بسیاری از آنها نه تنها جلوی هر گونه ادیت و ازار دیگران را گرفته بلکه خود بصورت دوست و حامی و محافظ رفق در آیند. بزندانیان عادی دستور میدادند که بهیچوجه بزندانیان سیاسی، که خائن بملکشانند، نزدیک نشوند و تهدید نمیکردند اگر بانها، پول سیگار، چای، یا چیز دیگری نداد شود، بدشت مجازات خواهند شد. ولی زندانیان عادی که خود تجسم بدبختی‌ها و تیره روزیهای هستند که توسط همین رژیم بسر مردم میهن ما میباید، نه تنها این تهدیدات را نعیب برنفتند و از رفق دوری نمیکردند، بلکه علاقه زیادی بررقای زندانی - سیاسی پیدا کرده، و به کینه و نفرت خود نسبت به پلیس و دستگاه میافزودند. و حتی در مواردی - هنگامیکه پلیس به ازار و - شکنجه رفق میپرداخت، با پلیس لایویز میشدند.

بهر حال، این وضع، قریب ۸ الی ۹ ماه وجود داشت و منجر بان شد که بسیاری از امکانات از دست رفق خارج شود. از جمله اینکه هر حرکت جمعی مثل جلسه تشکیل دادن، هم خرج شدن، سرود خواندن، گفت‌وگو، بدرقه و استقبال رفق، نماینده شدن، ستون جمع شدن، متنوع شده است. بزرگترین ضربه‌ای که بزندانیان وارد گرد هاند عبارتست از منع نماینده داشتن - منظور مذاکره و گرفتن حق از پلیس. این امر باعث شده است که هر يك از رفق مجبور شوند خود با پلیس برخورد کرده و خواسته‌های خود را در قالب يك فرد مطرح کنند. باین ترتیب، پلیس نه تنها به خواسته‌های او توجهی نمیشد بلکه - در صورتیکه يك رفق خواست جمع را مطرح کرد یا از جانب جمع حرف زد - با خشونت و وحشیانه‌ای او را مورد ازار و شکنجه قرار میدهد.

پلیس نه تنها اینگونه امکانات، بلکه بسیاری از شرایط اولیه زندگی در زندان را درتهه و بشت محدود کرده است - که این امر حتی در مورد گرفتن لباس، مواد غذایی و داروهای ضروری برای بیماران، پول و غیره از ملاقاتی‌ها نیز صادق است. برنامه داخل را پلیس بزور و بلکه شلاق و شکنجه بدست گرفته است ساعات بیداری و خواب را مشخص مینماید، ساعات معینی - معینی تلویزیون را روشن یا خاموش میکند، در جزئیات مسائل دخالت میکند و باعث ناراحتی‌های بیحد زندانیان میشود. کم ترین چیزی را بهانه کرده، افراد مورد نظرش را کتک میزند، تقریباً هر روز، يك یا چند نفر را به بهانه‌های مختلف شکنجه - میدهد. با اینهمه باید گفت که دشمن، به همدفعی که تعقیب میکرد، نرسید. البته همانطوریکه گفته شد، غالب رفق - مخصوصاً در سال ۵۵، بعلت صداقت انقلابی و شور بیحدشان به مبارزه، دچار چپ روییهای میشدند. اهلون بعد از گذشت

حوادث مختلف در زندان که از تجارب حس شده باین نتیجه میرسیم که اگر تعادلی بین شور انقلابی و منطبق آنکه بین وجود نداشته باشد که انحرافات چپ و راست بروز خواهد کرد. افزایش شور انقلابی در نظر نرفتن شرایط افراد را بصر چپ رویهای زیانبخش میگذاند و افزایش حسابگرها که منجر باتخاذ روش محافظه کارانه شده و محیط را آماده در خود فرو رقت کرده بورژوازی و از یاد بردن مبارزه مینماید و افراد را بطرف ارامش طلبی خواهد شانند. زندانیان که در گذشته ذاهای بعلت مساعد بودن شرایط و دست باعامالی میزدند که هدفان روشن نبودند و بدیجهت جز شلست چیز دیرین انتشار نصیرت. بقول معروف «بصرف هدف تیراندازی نمیشد» مثلا در زندان عشرت آباد که بر اثر فشار و فضا که بالاخره زندانیان ساواکی قیوس کرده بود هر کسی را که بخواهند از زندان منتقل نمایند که یکساعت قبل که خبر انتقال را بیهمه بدهند تا مراسم خداداحفاظی با ان رفیق بعمل بیاید و ولی در مقابل که موقعیت یازجویا مامورین نق زندانی با مامورین از راه میرسند که از تظاهرات و گفت و گو زندان خودداری کرد. این مسئله به بحث گذشته شد و سر انجام توافق اصولی در این زمینه حاصل نیامد. عدهای معتقد بودند که درست بر خلاف این امر رفتار ناسیم و هنگامیکه بازجوها برای بردن رفیقی وارد میشوند که با سرور و گفت و گو زندان که رفیق را بدرقه نمائیم که این امر از چند نظر برفع جنبش و رفتاری زندانی نبود.

۱- ادامه این وضع مستلزم درگیری رویاروی با مامورین ساواک بود. با توجه به کیفیت زندانها در انواع که شور کافی در همه افراد جهت این درگیری وجود نداشت و هنوز تشنگی لازم در داخل زندان بوجود نیامده بود که لذا بعد از یک حمله مانند همان ساواک و ضرب و جرح زندانیان و نهایتا که انتقال عدهای از آنها بزندانهای دیر که سایرین قادر باماده این وضع نبودند. بنابراین در مجموع زندانیان متحمل شکست میشدند.

۲- این مسئله که چه از نظر زندانیان و چه از نظر رژیم که مسئله عدهای نبود. یعنی تا انواع رژیم حساسیت زیاد در این مورد نشان نداده بود و زندانیان نیز روی این مسئله اصرار زیاد نداشتند.

۳- در صورت قبول نظریات ان عده از رفتار معتقد بودند تظاهرات و گفت و گوها باید خصوصا در حضور مامورین حمله و انتقار زندانیان اجرا گردد که ساواک نیز میتوانست مقابله پیش کشد که بدین معنا که بدون اعتراض قبلی که بجهانهای مختلف زندانی را احضار کرد و از همانجا پیسرو صدا که به زندان دیر منتقل نماید. و این که برفع زندانیان نبود که زیرا کلیه ارتباط داخلی زندانها توسط همین رفتاری انجام میگرفت که بزندانهای مختلف منتقل میشدند. بهر جهت که با فشار در این موضع غیر اصولی ضرورت نداشت و اصرار زیاد روی آن که چپ روی بود.

از نتایج جبری دیر شرایط جدید که اینست که از خوش خیالی و فراموش کردن شرایط خفقان حاکم بر جامعه بدرآمده و با واقعیت چهره گریه دیگتوری و نمودهای کژنانون ان آشنائی بیشتری پیدا میکنند.

در هر حال که شرایط جدید حاکم بر زندان که نمایشگر آنست که با پیسروی جنبش سلححانه در سطح جامعه که دشمن تا دندان مسلح نیز گریه نیرو و توانائی خود را در تمام سطح بذر میاندازد و با تمام نیرو چه در میدان نبرد که چه در زندان دست مبارزه با انقلابیون میزند. این واقعیتی است که یک مبارز هرگز نباید آنرا فراموش کند. این واقعیت با نشان میدهند که چه راه سخت و دشواری در پیش داریم و چگونه دشمن را باید شکست بدهیم که هر گونه شک و شبیهه ان را باید از خود بدر شیم. هر روز که میگردد همراه با دشمن سطح مبارزه ما که دشمن نیز مسلح تر و حتی اگاه تر دست به مقابله ضد انقلابی با ما خواهد زد و در نتیجه که شرایط مبارزه شدتتر خواهد گردید. چه کسی در این شرایط مبارزه تاب مقاومت از دست نخواهد داد و

پیکرانه تا آخر خواهد جنگید؟ کسی که آگاهی و ایمان کافی نسبت به تمام پروسه‌های رشد این مبارزه را بدست آورده باشد . کسی که میدانند هر روز باید با شرایط حکومت نفعی خفقان آورتر و با ابعاد وسیعتری از دیکتاتوری مبارزه شد . پس لازمست که واقعیت را سبک و سنگین و مسائل را تجزیه و تحلیل کند ، و اثر مرد میدان بود ، انوقت وارد میدان مبارزه شود . این کاملترین درسی است که این تغییر و تحولات بما میدهد . این درس بزرگی که دشمن با بالاترین و کاملترین امکاناتش دست به اعمال فشار و ترور خواهد زد . پس نباید توقع داشته باشیم که شرایط مساعد داشته تکرار گردد ، مگر زندان یک جیبه مبارزه نیست ؟ اگر هست ، در اینجا نیز مبارزه نباید کیفیت بیرونی خود را از دست بدهد . یک مبارزه فخر آمیز و مخفی و زیر زمینی . و نه بشکل قدیمی آن . یعنی غلبی و مسالمت آمیز . باید ادامه یابد . ما اطمینان داریم که رفقای زندانی و عناصر صادق ، تمام این پروسه ها را ، در جهت هدفهای انقلابی خود در راه رهایی زحمتگشان خلق ، با موفقیت و سر بلندی پشت سر خواهند گذاشت ، و با آگاهی - تجربه ، امید و روحیه بهتر ، بمبارزات بحق خود ، در هر سطح و مرحله‌ای ، و با اشکال مختلف ، تا پیروزی نهایی ، ادامه خواهند داد .

www.iran-archive.com

تلگراف سازمان مجاهدین خلق ایران به جبهه خلق برای آزادی
عمان ، بمناسبت دهمین سالگرد آغاز انقلاب مسلحانه خلق عمان

رفقای جبهه خلق برای آزادی عمان !

فرا رسیدن نهم ژوئن ، دهمین سالگرد آغاز انقلاب مسلحانه خلق در عمان
را صمیمانه تبریک گفته و همیستگی خلق و انقلاب مسلحانه خود را با شما در کلیه
زمینه های پیگارا اعلام میداریم . همیستگی ما واقعی است حیاتی و استراتژیک
ما یقین داریم که وحدت سرنوشت خلقهای ما و وحدت تفنگهایمان ، ضمانت
ناپذیری غلجهای توطئه گرانه ارتجاعی - امپریالیستی است .

شکست بزرگ امپریالیسم آمریکا در ویتنام ، ثابت کرد که امپریالیستها جز
بهر کافندی نیستند و در مقابل اراده خلقهای بها خاسته برای آزادی و رهائی
همین ، محکوم به شکست میباشند .

رژیم شاد ، نماینده محلی امپریالیسم آمریکا ، اکنون عمان نقش را بعهدہ
گرفته است که اسرائیل بعنوان پایگاه امپریالیستی ضد جنبش آزاد بیخش ملی عربی
و حقوق خلق فلسطین برای آزادی میهنش ، بعهدہ دارد

رفقا !

ما یقین داریم که در نظامی شاه ، این سنگ زنجیری امپریالیسم ، سونگون
میشود و خلقهای ما در راه ایجاد امنیت و استقرار واقعی در منطقه به پیروزی
خواهند رسید . دست شما را صمیمانه میفشاریم .

سازمان مجاهدین خلق ایران - ۸ ژوئن ۱۹۷۵

اعلامیه سیاسی جنبه خلق برای آزادی عمان بمناسبت دهمین
سالگرد انقلاب نهم ژوئن
خطاب به توده های قهرمان خلق عمان و توده های خلق عرب

امروز مردم عمان و همگی خلقهای عرب و کلیه نیروهای دوستدار آزادی و
صلح در سراسر جهان، دهمین سالگرد انقلاب ظفر نمون نهم ژوئن را جشن
میگیرند.

این انقلاب بوسیله خلق ما از قله های کوه طلوع کرد تا مجدداً با
همگان اعلام دارد که خلق ما خط مشی مبارزاتی خویش را علیه هرگونه موجودیت
استعماری انگلیس و دست نشاندهگان آن از خاندان خائن بوسعید و از سرگرفتگی
است و بسوی آزادی عمان و نجات آن از شب ظلمانی و عقب ماندگی فاحشی که با
سر نیزه و فشار با و تحمیل کرده اند، پیش میرود.

دهمین سالگرد انقلاب مفهوم خاصی برای مردم ما دارد، چرا که نشان
دهنده گذشت ده سال است که انقلاب طی آن در معرض آزمایشات سخت قرار
گرفته است. طرحهای جنایتکارانه و چند جانبه و شیوه های گوناگون استعمار
انگلستان را از سر گذرانده است و از همه آن توطئه ها که برای درهم کوبیدن
انقلاب خلق ما صورت میگرفته، سالم و نیرومند بیرون آمده است.

انگلستان از آغاز سده بیستم در شدن انقلاب، با ارتکاب پلیدترین جنایتها با
مقابله با انقلاب پرداخت و کلیه تجارب خود در کشتار و سرکوب خلقها را به کار
گرفت. انگلیسیها با چنین شیوه ای با قیام خلق در "جبل الاخضر" در سال ۱۹۶۷
روبرو شدند. بهترین شهرهای عمان را درهم کوبیدند و دهها روستا را بر سر
ساکنینش فرو ریختند تا نتوانستند آن قیام مسلحانه را که خلق بوسیله آن عبور
قبول استعمار انگلیس را نشان میداد، درهم بکوبند.

پس از آنکه کلیه شیوه های سرکوب و حملات نظامی و وحشیانه در خاموش کردن انقلاب در استان ظفار به شکست انجامید و یکبار دیگر در ۱۲ ژوئن ۱۹۷۰ در قسمت داخلی عمان که مرکز ثقل قدرت و منافع انگلیس بود ، قیام دیگری در گرفت ، استعمار انگلیس در کار خود تجدید نظر کرد تا خط مشی ضد خلقی و استعماری خود را در شرایط جدید حفظ کند . در این زمینه هیچ چاره ای ندید جز آنکه سنگ زنجیری خود ، سعید بن تیمیر را سیر بلا کند و کلیه جنایات و وحشیانه خود را برگردن او بپندازد . همان معامله ای که با پدرش تیمیر کرده بود .

انگلیستان طی یک خیمه شب بازی مسخره قاپوس را با نظارت افسران انگلیسی در ۲۳ ژوئیه ۱۹۷۰ بر سر کار آورد . بدین ترتیب قاپوس که سراسر زندگیش را در حرمسراهای کنیزان قلعه گذرانده بود ، بدست انگلیسیها آموزش دیده و خود را وقف خدمت در زیر پرچم انگلیس در پایگاه نیروهای انگلیسی در آلمان غربی کرده بود ، او را بجای پدرش که دیگر از مصرف افتاده بود ، نشانند تا بدین ترتیب بر اوضاع فاسد موجود پورده ای مزروانه از اقدامات اصلاحی بکشند .

مایه سانه تلاش کردند تا توده ها را از انقلاب جدا سازند . در این راه از کلیه امکانات تبلیغاتی و غیره که در اختیار داشتند ، استفاده کردند . مزدوران قلم بدست قاپوس را با القاب ملی بودن و دمکرات بودن ستودند . انگلیسیها توانستند مکارانه این نیرنگ خویش را بر جامعه دول عربی نیز بقبولانند و رژیم قاپوس در جامعه دول عربی و سپس در ملل متحد ، بعضویت پذیرفته شد بدون آنکه این رژیم حداثلی از استقلال و حاکمیت ملی را دارا باشد . قاپوس به مردم ونده های بیحد و حساب داد و برای مردم وانمود کرد که عمان را از جهنمی که پدرش درست کرده بود ، به بهشت مبدل خواهد کرد . باین ترتیب دهها هزارتن از مردم عمان که در خارج از وطن میزیستند ، کار خود را رها کرده بوطن

مراجعت کردند ، با این آرزو که با بازگشت بوطن خواهند توانست در دوران سا زندگی کشور شرکت کنند . اما بزودی حقیقت آن وعده های بوج بر ملا شد و همه دریافتند که عمار ، همچنان در زیر بوج استعمار انگلیس بسر میبرد و چیزی جز تبعیض و نور چشمی بازی در کار نیست . بدین جهت مجبور شدند دوباره راه دیار غربت را در پیش گیرند . برخلاف گفته قاپوس ، همان نه تنها بهشت نبود ، بلکه جهنمی بود از گذشته بدتر .

اما در مورد ظفار که انقلاب در آنجا شعله ور است ، قاپوس دست نشانده از کلیه مسائل سرکوب و فریب استفاده کرد . اما وعده های قاپوس در برابر انقلاب تاب مقاومت نیاورد و مانند برف در مقابل آفتاب آب شد . بدین ترتیب قاپوس همان شیوه خشونت بار را که پدرش بکار میبرد ، بشکل وحشیانه تری اعمال نمود ؛ سیمهای خاردار در شهرها را گسترش داد و ورود و خروج از شهرها را بدون اجازه ، ممنوع کرد . روستاها را که از لحاظ تامین مواد غذایی بطور عمده به بازار شهرها نیازمندند ، در محاصره اقتصادی گرفت و مردم بی پناه روستاهای آزاد شده را در معرض حملات نابود کننده قرار داد . نیروهای انگلیسی شعار " همه چیز باید سوزانده و نابود شود " را برگزیدند تا مردم را مجبور به پناهنده شدن به شهرهای در بسته کنند و روستاها را از سکنه خالی کنند تا فعالیت های انقلابی نتوانند در آن مناطق صورت پذیرد . اما توده های مناطق آزاد شده که بدرستی

در راه انقلاب بسیج شده بودند ، حاضر نشدند دست از انقلاب بردارند ، علیرغم آنکه حملات مکرر نظامی روزانه و بمباران طولانی ادامه داشت و کشتزارها و چراگاهها را میسوزاند ، مراکز آب را از بین میبرد و یا مسموم میکرد و حیوانات را که تنها معر معاش مردم بحساب میآید ، نابود میکرد .

ارتش آزاد بخش خلق و نیروهای دفاع ملی خلق ، توانستند کلیه حملات نظامی را که علیه مناطق آزاد شده بکار میرفت ، خنثی کنند . از جمله ای که در شرق در ماههای اکتبر و نوا مهر ۷۱ بوقوع پیوست تا جمله ای که در " مر " در

بسماره ۵ مجاهد مسجده ۸۶
دسامبر ۷۲ انجام شد و نیز تجاوز ایران به منطقه آزاد شده وسطی یعنی "خط احمر"
در دسامبر ۷۲ تا برسد بحمله مشترک انگلیسی و ایرانی اخیر در منطقه غربی در
دسامبر ۷۴ و ژانویه ۱۹۷۵. در کلیه این نبردها ارتش آزاد بیخشی از خود
قهرمانیهای کم نظیر نشان داد و دشمن زبانههای جان و مالی فراوانی متحمل
شد و مجبور شد که در لاک خود فرو رود و در لانه هایش متمرکز گردد و جریست
بهرون آمدن پیدا نکند و در نتیجه حملات ریزانه انقلابیون بطور مستمر تلفات بدهد.

علیرغم حملات نظامی متوالی بر مناطق آزاد شده و علیرغم لگانات انسدک
انقلاب و انقلابیون با توجه به وظیفه اساسی خبیش مناطق آزاد شده را نمونه ای
از جامعه ای میسازند که انسان عانی بدان چشم دوخته و بخاطر تحقق آن مبارزه
میکند. یعنی جامعه ای صبی برعناالت و آزادی. انقلاب توانسته است در طول
دو سال گذشته دستاوردهای انقلابی مهمی را تحقق ببخشد.

تاسیس ارتش آزاد بیخشی خلق و نیروهای دفاع ملی که از بزرگترین موسسات
انقلاب هستند و از بزرگترین دستاوردهای کنگره حمیرین محسوب میشود (این
کنگره در سال ۱۹۶۸ تشکیل شد و تصمیمات آن کنگره نقطه عطف تاریخی مهمی در
کعبه زمینه های خط سیر انقلاب گردید). علاوه بر این دو موسسه جبهه توانسته
است دو مدرسه را که حدود ۱۰۰۰ دانش آموز پسر و دختر دارد، تاسیس کند و
در اکثر برای مبارزه با بیسوادی بین بزرگسالان بوجود آورد. مراکز درمانی در
مناطق آزاد شده ایجاد کند و سرانجام با زمان هلال احمر عمان را بنیاد نهد.

انقلاب نهم ژوئن مسئله نقش زنان اهمیت ویژه ای قائل شد. برنامه های
آموزشی روشنگرانه را بین صفوف زنان گسترش داد و زمینه را برای مشارکت زنان
راز کرد تا در کلیه امور مبارزاتی همای مردان مشارکت فعال داشته باشند.
زنان در گذشته صرفا با امور منزل میپرداختند و از هر جهت در تبعیت بسر میبردند
اما امروز دوش بدوش مردان، سلاح بدوش میگیرند و از میهن دفاع میکنند. هستند

صفحه ۹۰ مجاهد شماره ۵

زنانی که در راه شرافتمندانه دفاع از میهن شهادت رسیده‌اند. منجمه فاطمه قناری، منی‌عوض و فاطمه قطی و ام‌نصر. همچنین برخی از زنان مثل مردان به اسارت دشمن درآمده‌اند.

جبهه توانسته است در مناطق آزاد شده، شوراهای منتخب خلق ایجاد کند تا خود اوضاع زندگی مردم را سرورسان دهند. انقلاب توانسته است از طریق سازمان دادن و توزیع زمین و آب و چراگاهها که همواره دست آهناستعمارگران برای تثبیت اختلافات بین خلق ما بوده است، به برادرکشی قبیلگی خاتمه دهد. استعمار میخواست با تکیه بر اختلافات خلق ما را از هدفهای آزادخواهانه خویش بازدارد و بدینوسیله تسلط و قدرت جاپرانان را برای غارت هرچه بیشتر شرقهای ملی ما تثبیت کند.

قاپوس مرتکب خیانت ملی غیرقابل بخشش شد و آنها بکارنامه سراسر خیانت خاندان اش افزود. قاپوس درهای میهن را چهارطاق بر روی نیروهای تجاوزگسر ایرانی گشود تا درکنار نیروهای انگلیسی و مزدور به کشتار خلق ما بپردازند و بدین ترتیب به رویای توسعه طلبانه و هدفهای تجاوزگرانه پست شاه، جامه عمل پوشانید و هنگامیکه نیروهای ایرانی نتوانستند به هدفهای خود برسند، قاپوس دست خود را بسوی ملک حسین دراز کرد تا نیروهایش را درکنار نیروهای ایرانی و انگلیسی برای کشتار خلق عمان و خاموش کردن انقلاب او بفرستند. بدیهی است که ملک حسین که از نظر اشغالگران صهیونیست، دست‌نشانده و ناداری بحساب می‌آید و ارتش خود را بمثابة یک چماق سرکوب بدست امپریالیسم صهیونیسم سپرده است، بدرخواست خیانت‌آمیز و پلید قاپوس جواب مثبت می‌دهد. رژیم دست‌نشانده قاپوس در مسقط، باین مقدار از خیانت و جنایت اکثفا نوزید بلکه علاوه بر آن سرزمین عمان را پایگاهی برای نیروهای بیگانه ساخت که امنیت و ثبات منطقه خلیج و کشورهای مجاور را بخطر بیندازند.

رژیم قاپوس به دستگیریهایی وسیع علیه مردم دست میزند و شهرها و روستاهای همان را در معرض تفتیش و تهدید قرار میدهد. هرکس را که تنفر خود را از تجاوز ایران و اردن ابراز کند، بزندان میاندازد. و هرکس متهم شود که از جیبها پستیهای منماید، محبس ابد محکوم میشود. اتهام عضویت در جبهه کفمنش اعدام است. پستی و زنا در رژیم دست نشاندۀ قاپوس پانجا کشیده که اسپران جنگی نظیر مبارز قهرمان سعود المرزوقی و رفقای او را که در نبرد رستاق در نوامبر ۷۴ در اسارت دشمن افتادند، به اعدام محکوم میکند و این مسئله ایست که با قوانین جنگ و مسائل حقوق انسانی در قرن بیستم منافات دارد.

رژیم قاپوس اعتماد خود را بر مردم از دست داده و امروز سر خورده از همه جا همه مردم را دشمن خود میبیند. زندانیهای عمان از زندانیان متعلق به ده گروهها و طبقات پر است. از سران قبایل گرفته تا روحانیون بزرگوار هیچک از ظلم رژیم برکنار نمانده اند. برای مثال قاضی ابراهیم المعبری را رژیم بدلیل مومنگیریهای ملی و افتخار آمیزش، اخیراً ترور کرده است.

توه های مبارز خلق عرب !

خلق عمان در معرض هجوم امپریالیستی چند جانبه ایست. بدین منظور که تفنگ را از دست او بگیرند و او را وادار به تسلیم نمایند. درست هنگامیکه رژیم ایران نیروهای خود را بهمان میفرستد تا بکشتار خلق ما بپردازد، شاه صدها ملین دلار به برخی از رژیمهای شرقی حق السکوت میدهد و شگفت آنکه این رژیمها نیز برای گسترش هرچه بیشتر روابط خود با شاه بر یکدیگر سبقت میگیرند. برایشان لذت خوانی میکنند و گوشت آنچه در عمان میگذرد، بهیچوجه برای آنان مهم نیست. خلق قهرمان ما در عمان که در طول تاریخ قدیم و جدید خود همواره در برابر تجاوزگران و ظمعمکاران ایستادگی کرده و آنان را از خاک میهن اخراج کرده است با هم میتواند نیروهای بهیگانه و در رأس آن، نیروهای تجاوزگر شاه را از میهن

براند و با خفت آنان را اخسراج کند .

توده های مقاوم خلق عرب !

امریالیسم آمریکا که تلخی شکست را بدست خلقهای هند و چین در دسترس نام
 و کامیج و لائوس چینیید است ، میگوید شکستهای خفت بار خود را جبران کند .
 بدین ترتیب که اوضاع منطقه عرب را بنفع خود تغییر جهت دهد تا قدرت خود را
 تضمین نموده ، نفوذ خویش را در استراتژی بسیار حساس جهان تثبیت نماید .
 این استراتژی بر اساس ذخائر نفت و موقعیت جغرافیائی مهم این منطقه
 است . امریالیسم آمریکا برای نیل به هدفهای خویش ، قدرت نظامی خود را در
 منطقه خلیج (عمان — بحرین — سعودی و ایران) از یکطرف تثبیت و از طرف دیگر
 بهمنهای محلی را که قبلا در ایجاد آنها شکست خورده بود ، هم اکنون تحت
 عنوان " امنیت خلیج " بر سر زانها انداخته است . بیسند خلق برای آزادی همان
 مصراحت این سؤال را مطرح میکند که واقعا چه کسی امنیت خلیج را بخیرانداخته
 است ؟ بنظر ما هیچ چیز که امنیت و ثبات منطقه را بخاطر انداخته باشد ، جز
 حضور نظامی آمریکا و ناوگانهای آن در منطقه و میلیتاریسم تجار و کارانه و توسعه
 ضلایان ایران و وجود ندارد . بدین ترتیب بنظر ما ایجاد چنین بهمانی بکوتوله
 آمریکائی است که در درجه اول علیه خلقهای منطقه و جنبشهای آزادیبخش انجام
 میشود و رونقست مطابق با اصل بهمان بدنام " ستوتو " است .

موضوعگیری بیسند در مورد کشته کشف حقایق در عمان ، کاسه صریح و واضح
 بود . این کمیته از طرف وزرای خارجه عرب در تونس در ماه مارس ۷۴ تشکیل شد و
 امر گشت که اوضاع را از نزدیک در عمان مطالعه کند . ما همچنان موضع خود را
 حفظ کرده ایم و از دیدار این کمیته از مناطق آزاد شده که بمنظور کسب اطلاع از
 اوضاع آنجا بعمل میآید استقبال میکنیم . ما اعلام میکنیم که کاملا آماده هستیم

شماره د مجاهد صفحه ۱۳
در ملاقی افراد این کمیته را تأمین نموده و برای انجام وظیفه‌ای که بمعهده دارند
با آنها همکاری کامل نمائیم. در همین حال ما بیکبار دیگر اعلام میکنیم که هرگونه
تعمیم کمیته‌ها همیشه از انجام وظایفش دایر بر دیدار از مناطق آزاد شده باشد و
مثل گذشته نخواهیم پذیرفت. ما آنرا ناقص و صرفاً یکجانبه تلقی کردیم.

آئین که فعلاً امیرالایم میزند ، برای آنستکه جامعه دول عربی را با ارسال
نیروهای عربی بجای نیروهای بیگانه وارد کند. حالا که نیروهای ایرانی نتوانسته‌اند
به دست‌های خود برسند ، نیروهای اردنی علیه انقلاب بچنگ میبردارند. در عین
حال قاهرین در صاحبه اخیر خود با روزنامه الحیات چاپ بیروت گفته است که
نیروهای اردنی بی‌ایرگزن نیروهای ایرانی نیستند .

جبهه خلق برای آزادی عمان از کلیه نیروهای ملی و پیشرو عربی و جهانی
مستزاده که در پیرون راندن نیروهای بیگانه از عمان ، از پشتیبانی کنند . با
دید این جبهه بشدت و نشاط و وجود هر نیروی دیگری را چه عربی باشد و
چه غیر عربی ، بحمايت از قایم، خواهد پذیرفت. جبهه خلق که در برابر
تجاوزات ایرانی و استعمارگران آمریکائی و انگلیسی مقاومت میکند و شهدای فراوان
در این راه میدهد ، در خط مقدم جبهه نبود ، در دفاع از عربی مانند این جز
گرا نقدر از زمین بزرگ عربی ، ایستاده است. بنظر ما پشتیبانی و حمايت از جبهه
مستزایستی است ملی که بمعهد همه اعراب از مدیترانه تا خلیج است.

جبهه خلق برای آزادی عمان معتقد است که پاسخ انقلابی و قاطع در برابر
این طرحهای امپریالیستی و ارتجاعی عبارتست از وحدت کلیه نیروهای ملی و پیشرو
در سراسر جهان عرب و در یک جبهه متحد و پولادین که مسئولیتهای تاریخی
خود را بمعهد بگیرد و در برابر این تهاجم امپریالیستی - ارتجاعی و حشیانه ،
ایستادگی کند. ایجاد یک جبهه عربی و پیشرو متحد ، با کلیه برتانه‌ها و
ادامات انقلابی که لازم آن است، ترجمه درست وحدت مبارزاتی عربی ، علیه

نیروهای استعماری و ارتجاعی و صهیونیستی و همگی نیروهایی که خود را بدامان امپریالیستهای آمریکائی انداخته‌اند می‌باشد .

جبهه خلق برای آزادی عمان پشتیبانی مطلق و غیر مشروط خود را نسبت به جنبش مقاومت فلسطین اعلام نمیدارد و همگی طرحهای تصفیه گراندهایکه علیه خلق فلسطین بکار می‌رود تا او را به تسلیم و قبول راه حلهای شکست طلبانه وادارد ، محکوم مینماید . بنظر ما کلیه نیروهای مقاومت فلسطین برحسب یک ضرورت غیر قابل اجتناب که از ماهیت مرحله کنونی برمیآید ، باید متحد شوند . این وحدت یکی از شرایط اساسی پیروزی بر دشمن صهیونیست می‌باشد . جبهه خلق همچنین با شدت تمام اقدامات جنایتکارانه ای که حزب طایفه‌ای و دست نشاندگان فالتزستها علیه مقاومت فلسطین در لبنان مینمایند ، محکوم مینماید .

جبهه خلق برای آزادی عمان از مبارزه خلی اریتره تحت رهبری گروههای مبارز برای آزادی اریتره و ایجاد حکومت ملی بر خاز ، میهن ، پشتیبانی میکند .

جبهه خلق برای آزادی عمان مبارزه قهرمانانه‌ای را که سازمانهای انقلابی ایرانی برای درهم کوبیدن رژیم ارتجاعی شاهنشاهی در ایران انجام میدهند ، تأیید کرده و بآنان درود میفرستد . جبهه به وحدت مبارزانی که خلقهای ایران و عرب را علیه امپریالیزم و دست نشاندگان در منطقه در یک صف واحد گرد می‌آورد ، ایمان کامل دارد

ما از کلیه خلقهای مبارز در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین پشتیبانی میکنیم و بهرزه پیروزیهای بزرگی را که خلقهای ویتنام ، کامبوج و لائوس بر امپریالیسم آمریکا و پایگاههای آن بدست آورده‌اند شادمان می‌شویم .

ماند راین مناسبت تاریخی بزرگ ، به شهدای گرامیان که در میدانهای شرف و فتخار و در دفاع از آزادی خلقتان و میهنشان و سرزمین هسگی اعراب و بخاک افزاده اند درود میفرستیم. همچنین بگلبد مبارزین شریفی که در زندانهای قاجار در معرض انواع شکنجه های جسمی و روانی هستند ، درود میفرستیم.

جبهه خلق برای آزادی عمان ، موضعگیریهای انقلابی و انتشار آمیزی را که جمهوری دمکراتیک خلق چین برهبری جبهه ملی اتخاذ نموده و از انقلاب ما در حدین بطور مداوم پشتیبانی نموده است ، قدر دانی میکنیم. همچنین از موضعگیریهای ریستهای پیشرو عربی دیگر که از انقلاب خلق ما پشتیبانی میکنند و در راس آنها از جمهوری عربی لیبی و عراق قدر دانی میکنیم. همچنین از کشورهای سوسیالیستی ریست که با کمکهای مادی و معنوی خود از ما پشتیبانی میکنند و در برابرتوطشه های امپریالیستی که علیه خلق ما و انقلاب ما چیده میشود ، موضعگیری مینمایند ، شکر میکنیم .

جبهه خلق برای آزادی عمان از موضعگیریهای نیروهای ملی و دمکراتیک عربی و غیر عربی در سراسر جهان و کمیته های پشتیبانی از انقلاب که بنحو افتخار آوری از سائنه عادلانه خلق ما پشتیبانی میکنند ، قدر دانی مینماید

هر چه برافراشته تریاد مبارزه سلححانه علیه امپریالیستها و تجاوزگران ایرانی و نفع بر آآب باد گلبد توطئه های امپریالیستی ارتجاعی

زنده باد انقلاب نه ——— زوشن

زنده باد توده های مقاوم خلق عمان

مرکز بر امپریالیستها و تجاوزگران ایرانی و دست خشانندگان آنها

جبهه خلق برای آزادی عمان — ۹ زوشن ۱۹۷۵

درباره جنبشی انقلابی پرتغال

تذکره این مقاله بر اساس رویدادهای ۱۸ ماهه گذشته که با کودتای ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ و واژگونی حکومت دیکتاتوری فاشیستی سالازار - کیتانو آغاز گشت تهیه شده و طبعاً مدارک و مأخذ مورد استفاده نیز تا آنجا که امکان آن بوده - بغير از جنبه های مربوط به سوابق تاریخی - از اسناد همین دوره (آوریل ۱۹۷۴ - اکتبر ۱۹۷۵) تهیه گردیده است.

جنبش انقلابی در پرتغال از چند لحاظ دارای اهمیت است . نخست اینکه این مبارزه انقلابی در یکی از کشورهای سرمایه داری اروپای غربی و ضعیفترین حلقه از زنجیر سرمایه داری امپریالیستی جهان انجام میدهد . که از لحاظ محتوی سیاسی و شتاب انقلابی آن با هیچ یک از جنبش های طبقه کارگر کشورهای مترویل در چند دهه اخیر قابل قیاس نیست . دوم اینکه این جریان انقلابی درست در کشوری با بیش از ۵ قرن سابقه استعماری که در این زمان جنبش پرهائیکش ملی در مستعمرات آن روبه پیروزی است تحقق مییابد و لذا با توجه به نکات فوق چگونگی تحول جنبش در پرتغال نه فقط در تسریع پیروزی نبرد ازادبخش در مستعمرات بویژه در آنگولا تاثیر فوق العاده ای خواهد داشت بلکه اساساً تاثیرات شگرفی نیز در تکوین مبارزه طبقاتی در سایر کشورهای مترویل در اروپا و آمریکا ایجاد خواهد نمود .

۲۵ آوریل ۱۹۷۴ نقطه مهمی در تاریخ تحول جنبش مردم پرتغال میباشد . پس از قریب به ۵۰ سال تسلط فاشیسم سرانجام دیوار یکی از طولانی ترین حکومت های دیکتاتوری در اروپا یعنی حکومت سالازار - کیتانو در این روز توسط سازمانی از افسران مترویل در ارتش بنام " جنبش نیروهای مسلح " (MFA) فرو ریخت و تعادلی نظم سلطه بر جامعه بنبغ رشد جنبش خلق بهم خورد . قبل از بررسی سیر تحولات جنبش در پرتغال در اینجا لازم است که نظری به اوضاع اقتصاد ای این کشور قبل از آوریل ۱۹۷۴ بیافزاییم .

از لحاظ اقتصادی پرتغال با توجه به سامان اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری آن با این طبقه بندی اجتماعی روبروست : ۱- سرمایه داری انحصاری که تا مدتی قبل شریان حیات اقتصادی پرتغال را در دست داشت درصده بسیار ناچیزی از جامعه پرتغال را تشکیل میدهد . این بخش کنترل قسمت عمده صنایع و بازرگانی موسسات مالی چون بانک و بیمه و خطوط ارتباطی و حمل و نقل را بعهده داشت . کمپانیای از قبیل کاف CUF (Companhia Uniao Fabril) کینا Quina اسپیریتو سانتو Spirito Santo شامپالیمده Champalimud بویژه در طول حکومت سالازار نه تنها در داخل پرتغال بلکه در مستعمرات آفریقائی آن نیز با همکاری انحصارات آمریکائی و اروپائی بطور بیسابقه ای ریشه دواندند . در حال حاضر قسمت عمده ایسین انحصارات در هم شکسته شده و سرمایه شان ملی شده است ۲- طبقه کارگر که در حدود ۵۰٪ جمعیت متاقل را تشکیل میدهد شامل پرتولرایی صنعتی - کارگران کشاورزی و سایر اقشار مزد بگیر در بخش تولید است

میباشد. در حدود ۲۵ تا ۳۰ درصد از جمعیت شافل نیز از کارگران و مستخدمین بخش خدمات تشکیل یافته بطوریکه در مجموع میتوان گفت که ۸۰٪ از جمعیت شافل پرتغال فاقد هرگونه وسیله تولید بوده و صرفاً از طریق فروش نیروی کار خود امرار معاش مینمایند. ۳- بورژوازی متوسط - بزرگ مالکین (Latifundists) خرده بورژوازی شهر و ده نیز در مجموع در حدود ۲۰٪ از کل جمعیت فعال را تشکیل میدهند.

چنانکه ملاحظه میشود ساخت اقتصادی - اجتماعی پرتغال دقیقاً خصوصیات اصلی یک کشور سرمایه داری متروپل را دارا است که البته در مقایسه با آمریکا و سایر کشورهای پیشرفته اروپا در موقعیت عقب مانده ای قرار گرفته اما آنچه ویژگی بارز کشور پرتغال در مقایسه با سایر کشورهای صنعتی اروپا و آمریکا میباشد در واقع همان سامان سیاسی است که به شکل دیکتاتوری فاشیستی قریب به نیم قرن تا آوریل سال گذشته جنبش عمومی خلق و مبارزه طبقه کارگر این کشور را پشت ر خاص سرکوب مینمود. به همین جهت زمانیکه دستگاه فاشیسم در پرتغال واژگون گشت درست مانند سایر کشورهای پس از شهریور ۲۰ در ایران، حرکات شدیدی از جانب طبقه کارگر و مبارزه وسیعی از جانب سایر توده های ضد فاشیسم به اشکال گوناگون بروز نمود. صدها تظاهرات، صدها اعتصاب کارگری، اشغال کارخانجات توسط کمیته های کارگران، اشغال زمین های سرمایه داران کشاورزی توسط سازمان های کارگران کشاورزی، مارج های چند هزار نفری در سراسر پرتغال که در آن نه فقط طبقه کارگر شرکت وسیع داشتند بلکه خود سرمایه داران و سایر افسران و درجه داران نیز به تظاهرات کنندگان ملحق میشدند و جریانات دیگر نشان دهنده خیزش و التهاب عمومی مردم پرتغال ضد فاشیسم - ضد انحصارات بورژوازی پرتغال و ضد جنگ های استعماری در مستعمرات بود.

چگونگی انجام کودتای ۲۵ آوریل - سابقه طولانی کنفالیسم پرتغال بویژه در آفریقا که کماکان با شیوه استعمار کهن به غارت ذخایر طبیعی و استثمار نیروی کار زحمتکشان مستعمرات ادامه میداد یکسو و ناتوانی بورژوازی بزرگ این کشور در ایجاد پایه های قدرتمند صنعتی در داخل متروپلیس که قادر به برقراری یک نظم امپریالیستی به شکل مدرن آن بین اقتصاد مستعمرات و اقتصاد متروپلیس باشد از دیگر بوی مشکلات عدیده ای را در مقابل بورژوازی بزرگ پرتغال ایجاد کرده بود. شروع جنبش انقلابی و آزاد بیخشی در مستعمرات آفریقاتی پرتغال نیز در اوایل دهه ۱۹۶۰ بخاطر استهلاک امکانات اقتصادی و انسانی آن بر ناتوانی بورژوازی این کشور و تضعیف موقعیت اقتصادی وی افزود. شروع جنگ آزادیبخش ملی در آنکولا به رهبری MPLA در فوریه ۱۹۶۱ و به دنبال آن آغاز مبارزات انقلابی در گینه بیسائو توسط PAIGC در اوت ۱۹۶۳ و در موزامبیک تحت رهبری فرلیمو FRELIMO در سپتامبر ۱۹۶۴ بخش مهمی از نیروهای ارتش پرتغال و قسمت عظیمی از درآمد ملی و سایر امکانات اقتصادی این کشور را بخود اختصاص داد. درگیری پرتغال در جنگهای مستعمراتی در آفریقا از دو لحاظ قابل توجه است. یکم از لحاظ اقتصادی در طول ۱۴ سال جنگ ضد انقلابی اقتصاد پرتغال به ورطه ورتنسنگی و بحران بیسابقه ای کشانده شد. برای بررسی این ساله به برخی

از آمارهای موجود در رابطه با اوضاع اقتصادی پرتغال مراجعه می‌نمایم - در سال ۱۹۷۴ پرتغال با جمعیتی بالغ بر ۸/۵ میلیون نفر با نرخ عدم اشتغالی نزدیک به ۸ در صد از جمعیت فعال آن روبرو بود. بطوریکه در مجموع جمعیت بیکار آن به ۲۵۰,۰۰۰ تن در این سال رسید. کسری پرداختهای ارزی که در سال ۱۹۷۴ بیش از ۶۸۰ میلیون دلار بود برای سال ۱۹۷۵ به رقمی بیش از ۱/۲ میلیارد دلار تخمین زده میشود. در سال ۱۹۷۴ کاهش تولیدات صنعتی سیر نزولی نسبتا سریعی را در تولید ناخالص ملی پرتغال با آهنگ ۶ درصد ایجاد نمود که بیش‌بینی میشود برای سال ۱۹۷۵ نیز گمانگانه داده باید. در مورد واردات نیز (بطور عمده مواد غذایی و نفت) آنطور که برآورد میگردد تا آخر سال جاری بعیزان نزدیک به ۲ میلیون دلار از صادرات این کشور پیشی خواهد گرفت. هم چنین با رشد فزاینده آهنگ تورم اقتصادی که فقط در سال ۱۹۷۳ برابر با ۲۱٪ بود امروز پرتغال در واقع بالاترین نرخ تورم را در تمام اروپا (بعد از یونان) دارا است.

بدین ترتیب تصویر عمومی اقتصاد سرمایه داری پرتغال مشخصات کامل یک جامعه بحران زده را که تضادهای درونی آن کن نظام موجود را در موقعیت انفجار و از هم پاشیدگی قرار داده است بخوبی نشان میدهد.

دومین نتیجه درگیریهای پرتغال در جنگهای مستعمراتی ناشی از همین جنگها بروی نیروهای ارتش میباشد. طبق آمار موجود در کشوری که جمعیت آن نزدیک به ۸/۵ میلیون نفر است از هر ۴ نفر کسانیکه در سنین نظام وظیفه هستند یک نفر در ارتش بخدمت مشغول است. در سال ۱۹۷۴ ترکیب نیروهای ارتش از لحاظ کمی بدین قرار بود: ۱۷۰,۰۰۰ نفر نیروهای زمینی (که از این تعداد ۱۳۵,۰۰۰ در آفریقا در خدمت جنگهای مستعمراتی قرار داشت) ۱۶,۰۰۰ نفر نیروی هوایی، ۱۸,۰۰۰ نیروی دریایی و ۱۰,۰۰۰ نیروی گارد جمهوریخواه (GNR)، ۱۵,۰۰۰ پلیس امنیتی یا رابلیتاری (PSP)، نسبت جمعیت ارتش به کن جمعیت در حدود ۳۰ برای هر ۱۰۰۰ نفر بود که در مقیاس جهان در مرتبه چهارم قرار داشت. این نسبت در واقع با مقایسه با سایر کشورها ۵ برابر بریتانیا و ۳ برابر آمریکا و یا اسپانیا است. نسبت بودجه نظامی به کن درآمد ملی رقمی بالغ بر ۷٪ که از آمریکا بعزات بالاتر است میباشد. با درآمد سرانه نزدیک به ۱۰۰۰ دلار - بیش از ۶۳ دلار مخارج سرانه نظامی پرتغال بحساب میآید. تمام نکات فوق در کنار این حقیقت که حقوق افسران جوان و درجه داران بسیار ناچیز و فقر و بیسودای سانه عمومی سر بازار ارتش میبود باضافه تلفات سنگین ارتش پرتغال در نبردهای استعماری شرایط ویژه‌ای را جهت رشد یک ناراضیاتی وسیع در ارتش و در نتیجه بهم خوردن دسیسین نظامی ایجاد نموده بود. از اینجا ما به ریشه‌های مادی یک حرکت سیاسی در ارتش بخدمت نظام موجود که در واقع پایه های آن در موقعیت نابسامان اقتصادی - اجتماعی پرتغال و تاثیرات مختلف جنگهای استعماری در آفریقا قرار دارد پی میبریم.

انگیزه ایجاد سازمان جنبش آزادیبخش در ارتش (MFA) در بدو امر یک انگیزه صرفا حرفه ای بسود (MFA) در ابتدای امر عمدتا بخاطر حفظ حقوق افسران حرفه‌ای ارتش در مقابل افسران وظیفه‌ای که بدون گذار از دوره‌های طولانی مدت مدارس نظامی و صرفا بواسطه کاهش کادر افسری در ارتش بسهولت به

رتبه افسر حرفه ای ارتقا مییافتند ایجاد کردید . چنین تشکیلی در ارتش که در ابتدا با هدف صرفاً غیرسیاسی و حرفه ای بوجود آمده بود رفته رفته تحت تاثیرات سیاسی رشد جنبش های آزاد بیخشی در مستعمرات از یکسو و سیاست های کنفالیستی و جنگ افروزان حکومت فاشیستی کیتانو در پرتغال از سوی دیگر به ساطع جدیدتری دست یافت . افسران جوان متشکل در MFA که در ابتدا کار با لبح بر ۲۰۰ تن میشدند بتدریج به ایمن نتیجه رسیدند که پیروزی جنگهای خانمان برانداز در مستعمرات اساساً تحقق ناپذیر است . اینان عامل اصلی این چنین جنگهای مستعمراتی را در آفریقا و نیز سبب اصلی اوضاع نابسامان اقتصادی را در پرتغال در وجود حکومت فاشیستی و دیکتاتوری سالازار - کیتانو و انحصاراتی که بیش از هر نیروی دیگر از ادامه این نوعیت بهره میکرفتند مشاهده نمودند . بدین ترتیب MFA پس از مدت کوتاهی با جلب حمایت بخش مهمی از افسران جوان در ارتش برنامه کودتای ضد فاشیستی - ضد دیکتاتوری خود را طرح نمود . برنامه ای که در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ با موفقیت مرحله اجرا گذارده شد و دیکتاتوری فاشیستی سالازار - کیتانو سرانجام پس از گذشت قریب ۵۰ سال سرنگون شد .

پس از کودتا MFA تحت یک برنامه ضد کنفالیستی - ضد انحصاری حکومت فاشیسم را ساقط نموده بود در همان اوان کار با نیروهای جدیدی برخورد نمود . در اینجا طرفداران فاشیسم در ارتش پرتغال که با کودتای ۲۵ آوریل عقب نشینی کرده بودند بلافاصله پشت سر ژنرال اسپینولا که مدتها قبل با انتشار کتاب پیر سر و صدای خود بنام " پرتغال و آینده " خود را بعنوان یک عنصر ضد فاشیست در صحنه سیاسی وارد کرده و مانسک لیبرال منشی بجهه گذارده بود پنهان نمودند . اسپینولا کاراکتری که مدتی پیش در مقابل سیاستهای کنفالیستی حکومت قبلی طرح نو کنفالیستی خود را در رابطه با قدرانیو نمودن پرتغال با مستعمراتش عنوان ساخته بود فردی که سیاست اقتصادی اش ادغام پرتغال در چارچوب اقتصاد بازار مشترک بود . بالاخره بعنوان وجه المصلحه نیروهای متشکل در MFA و اکثریت راست و ارتجاعی ارتش به ریاست جمهوری برگزیده شد . اما از همان اوان کار مبارزه سختی بین طرفداران MFA و مدافعین اسپینولا در ارتش و هم چنین مبارزات اجتماعی و سیاسی وسیعی در عرصه جامعه طیقاتی پرتغال پدیدار گشت . شدت ما اعتصاب کارگری بدو خواست انحلال انحصارات سرمایه داری دهها مارش اعتراضی از جانب سربازان در مخالفت با سیاست ادامه جنگ در مستعمرات در دهها تظاهرات توده ای در رابطه با اجرای تصفیه (Saneamento) ژنرالهای ارتش و سایر نیروکراتهای حکومتی نمونه هایی از این آغاز غلیان توده ها در شرایط بهم خوردگی وضع موجود و ناتوانی طبقه حاکم در ادامه حکومت بود .

پس از فرار گرفتن در مسند ریاست جمهوری اسپینولا بلافاصله یکی از عناصر محافظه کار مورد اعتماد خود را بنام پالما کارلوس به نخست وزیر برگزید . اما از همان اوان کار پالما کارلوس برنامه وسیعی را جهت استحکام بخشیدن به قدرت اسپینولا و زیر پا گذاشتن دست آوردهای مبارزه ضد فاشیستی مردم پرتغال تدارک

سیده بود. هنوز دو ماه از حکومت پالما کارلوس نگذشته بود که وی طرح جدیدی را در اوتان نوشته ۱۹۷۴ به شورای حکومتی (کابینه) ارائه کرد. بموجب این طرح مقرر شده بود که انتخابات ریاست جمهوری در مدت سه ماه آغاز گردیده و اسپینولا با اختیارات فوق العاده ای به ریاست جمهوری انتخاب گردد. اما کوشش پالما کارلوس در این راه عقیم ماند و تحت فشار MFA شورای حکومتی طرح نخست وزیر را با وجود اکثریت ارتجاعی آن با رای ۱۸ به ۳ رد کرد و پالما کارلوس به همراه چهار تن از وزیران مجبور به استعفا گردید. بدین ترتیب اولین حکومت ائتلافی پرتغال در مدت کمتر از سه ماه سقوط کرد.

پس از سقوط کابینه اول اسپینولا یکی از هواداران خود را مجدداً برای پست نخست وزیری کاندیدا نمود. اما این بار نیز تحت فشار نیروهای MFA مجبور به پس گرفتن طرح اولیه خود و قبول نخست وزیری وسکو کونسا-لوس (یکی از افسران عضو کمیته هم آغنگی MFA) گردید. کابینه دوم ائتلافی که اینبار ۹ نفر از افسران MFA را در خود جای داده بود بعجل وقایع سستایر که شرح آن خواهد رفت بین از دو ماه دوام پیوسته نکرده. با روی کار آمدن کابینه دوم مبارزات اجتماعی در پرتغال ابعاد وسیعتری بخود گرفت و در ضمن نفوذ MFA نیز در ارتش به مراتب بیشتر از گذشته افزایش پیدا نمود. در ۲۶ اوت بموجب موافقتنامه ای در الجزیره رهبری PAIGC در گینه بیسائو برسمیت شناخته شد و روز ۱۰ سپتامبر بعنوان روز استقلال کامل گینه بیسائو اعلام گردید. هم چنین متعاقب با این واقعه مذاکراتی بین نمایندگان دولت ائتلافی پرتغال و نمایندگان فرلیویو به منظور شناسایی کامل استقلال موزامبیک در ۶ سپتامبر انجام گرفت. در مجموع پیروزی قریب الوقوع جنبشهای انقلابی در مستعمرات و هم چنین چرخش سریع جنبش توده ای در داخل پرتغال بسمت چپ و ناتوانی حکومت در کنترل اوضاع اسپینولا را سخت به وحشت انداخته بود. بدین ترتیب اسپینولا در صدور اجرای یک کودتای دست راستی بمنظور سرکوب نیروهای انقلابی و مهار نمودن جنبش افسران مترقی در ارتش برآمد. در روز ۱۰ سپتامبر طی نطقی اسپینولا از به اصطلاح "اکثریت آرام" (مقصود نیروهای ارتجاعی) اظهار نظر خواست. بلافاصله عوامل وی طی جلسات متعددی با نیروهای طرفدار "نظم و آرامش" یعنی همان دست راستیهای طرفدار فاشیسم برنازه یک مارچ چند هزار نفره را که از طریق آن کودتای مورد نظر مرحله اجرا درآید برای روز ۲۸ سپتامبر تدارک دیدند. اما آن توده هائی که پس از جریان ۲۵ آوریل و سقوط فاشیسم در صحنه مبارزات اجتماعی پرتغال به حرکت درآمده بودند دیگر به این سادگی ها زیر بار فاشیسم دیگری از نوع اسپینولا نمیرفتند. در مدت کوتاهی تمام توده های کارگری تمام عناصر ضد فاشیست و کلیه جریانهای چپ برای مقابله با کودتای قریب الوقوع بسیج شدند. در روز ۲۷ سپتامبر یک روز یک از شروع مارتن تمام جاده های مسیر مارش که به لیسبون منتهی میشد توسط نیروهای کارگران با همکاری افسران و سربازان مترقی ارتش و سایر نیروهای انقلابی سترگ بندی شدند. نیروهای مترقی MFA کارگران را صلح نموده و به اتفاق سایر جریان های سیاسی ضد فاشیست در تمام مدت برای مقابله با مارش فاشیست ها دست بکار شدند. در این زمان

اسپینولا تصمیم گرفت که از طریق نیروهای کمپن (COPCON) Continental Operations Command

باریکادها را از سر راه برداشته و انجام تظاهرات و مارش تدارک دیده شده را عطفی سازد اما نیروهای لویکس تحت رهبری اتلو کاروالیو (افسری که طراح و اجرا کننده اصلی کودتای ۲۵ آوریل بود) زیر بار دستور اسپینولا نرفته و در عوض در کنار نیروهای انقلابی به استحکام باریکادها و هم آهنگی با نیروهای ضد فاشیست پرداختند کاروالیو نیز مارش فاشیستها را ممنوع اعلام نموده و به دستگیری رهبران آن پرداخت . بدین ترتیب این آخرین کوشش اسپینولا در انجام کودتا و استحکام پایه های قدرت خود با ناکامی برنامه مارش ۲۸ سپتامبر عظیم گشته و استعفا وی را در ۳۰ سپتامبر بیار آورد .

واقعه سپتامبر را میتوان نقطه عطفی در سیر تحولات جنبش پرتغال بعد از کودتای ۲۵ آوریل نامید . دهمین چندین ده هزار نفره کارگران دهقانان و سربازان در جلوگیری از بازگشت فاشیسم و در تکامل مبارزه بحثنا ن بهمهرا کلیه نیروهای انقلابی از یکسو و عقب نشینی باز هم هر چه بیشتر فاشیسم از سوی دیگر جنبش خلق پرتغال را التهایی نوین بخشید و حرکت آنها هر چه بیش از پیش بطرف چپ هموار ساخت . بدین سان با استعفا ن اسپینولا کابینه دوم ائتلافی نیز سقوط کرد و کابینه سوم این بار به ریاست جمهوری ژنرال کستاگس تشکیل گردید .

در فاصله بین کودتای نافرجام اول در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۴ و دوم در ۱۱ مارس ۱۹۷۵ با توجه به کرایسز جنبش بطرف چپ نیروهای انقلابی در واقع ابتکار عمل را از حزب کمونیست گرفتند و مورد برخی از سانس مهم سیاسی علیرغم تمایل و شرکت حزب کمونیست به بسیج توده های جهت انجام یک سری آکسیونها و تظاهرات و نمایشات سیاسی پرداختند . در شهر اپورتو دومین شهر بزرگ پرتغال در ۲۵ ژانویه ۱۹۷۵ تحت رهبری نیروهای چپ و علیرغم تمایل دولت ائتلافی و احزاب شرکت کننده در کابینه (مقصود حزب کمونیست حزب سوسیالیست و حزب دموکراتیک توده ای است) توده های وسیعی از کارگران با همراهی و همکاری نیروهای مترقی ارتسز کنگره یک حزب نشو فاشیستی را بنام حزب مسیحیان مرکز Christian Center Party مخته نموده و سران آن را زندانی نمودند . چندی بعد در ۳۱ ژانویه با بسیج وسیع نیروهای چپ و انقلابی و علیرغم خواست حزب کمونیست یک تظاهرات ۱۰۰۰ نفره در لیسبون در اعتراض به توطئه های " ناتو " (NATO) و در رابطه با خروج پرتغال از این پیمان نظامی امریالیستی ترتیب داده شد که تاثیرات مهمی در سیاسی تر شدن جنبش و سمت گیری دقیقتر آن بر علیه امریالیسم آمریکا از خود برجای نهاد . در طی این دوران ۶ ماهه تحت فشار جنبش توده ای در شهرها بسیاری از صاحبان کارخانجات و موسسات تولیدی تاسیسات خود را رها کرده و به خارج از پرتغال متواری شدند . در روستاها نیز بزرگ مالکین از ترس جان شبانه زمین خود را ترننموده و شهرهای مجاور پناهنده شدند . سیر این وقایع بعدها منجر به تصویب یک سری قوانین اقتصادی در رابطه با تقسیم اراضی بین دهقانان بی زمین و محدود کردن قدرت انحصارات و کمیانیهای بزرگ توسط دولت ائتلافی

در ۸ فوریه ۱۹۷۵ گردید.

شکست اسپینولا و وقایع سپتامبر ۷۴ گرچه ضربات کوبنده‌ای را بر نیروهای راست و هواداران آنها در ارتش وارد آورد و کرجه تا مدتی به عقب نشینی این نیروها و رشد نیروهای انقلابی انجامید اما از آنجا که قدرت ارتجاع در واقع محدود شده ولیکن در هم شکسته نشده بود، همین نیروها در انتظار فرصت مناسب کمین گرفته و در جریان تدارک اجرای یک کودتای دیگر بنفع ضد انقلاب، توطئه چینی مینمودند. بالاخره نقطه عود فرا رسید و اسپینولا که از طریق افسران دست راستی ارتش نقشه کودتای دوم را کشیده بود سرانجام در ۱۱ مارس ۱۹۷۵ برنامه نوم خود را به مرحله اجرا گذارد. اما این بار نیز کودتا توسط مبارزه مشترک کارگران مسلح و نیروهای شرقی ارتش و سایر نیروهای انقلابی درهم شکسته شد.

با شکست کودتای دوم نیروهای راست در ۱۱ مارس ۱۹۷۵، اسپینولا به اتفاق بخشی از هوادارانش به اسپانیا و سپس به برزیل متواری گردید. در اینجا مبارزات اجتماعی دقیقاً حالت انفجاری بخود گرفت. بسیاری از دست راستیها توسط نیروهای شرقی متشکل در MFA با حمایت مردم بزدان افکنده شدند. طبقه کارگر پرتغال دیگر مهار شدنی نبود و مبارزات خود را علناً در «روز» برنامه های دولت ائتلافی و به ویژه حزب کمونیست پرتغال که فقط ادعای رهبری مبارزات این طبقه زحمتکش را داشت به اوج خود رساند. دولت ائتلافی که از مدتی قبل برنامه ملی کردن یک سری از رشته های صنایع پرتغال را اعلام کرده بود با این واقعیت روبرو شد که طبقه کارگر به ابتکار خود به اشغال بخش عظیمی از صنایع و کنترل تولید توسط شوراهای کارگری در محل کارخانه دست میزند. در این دوران قدرت صاحبان صنایع چه در بخش خصوصی و چه دولتی عملاً زیر سوال کشیده شده و صاحبکاران و مدیران کارخانجات و روسا قسمت های مختلف تولیدی توسط شوراهای کارگری محبوس و یا از صحنه عمل به بیرون انداخته شده و خود قدرت را بدست میگیرند. بسیاری از مزایع مانعوی کشاورزی ویژه در جنوب پرتغال توسط انجمن های کارگران کشاورزی تصاحب شده و سرمایه داران آن متواری گردیدند. بسیاری از زمینهای بزرگ مالکین latifundists توسط دهقانان تصاحب شده و فرار مالکین آنرا موجب گشتند. مبارزه پر التهاب طبقه کارگر تا بد آنجا رسید که دولت ائتلافی به ملی کردن سرمایه بزرگترین انحصارات معروف پرتغال به ملی کردن بانکها و موسسات بیمه مبادرت کرد. جریانیه که بورژوازی بزرگ ایسپان کشور که از قدرت ساقط شده بود را سخت به وحشت انداخت.

MFA نیز تحت تاثیر بالا گرفتن مبارزه طبقاتی در پرتغال جناحهای چپ و انقلابی آن قدرت بیشتری گرفته و با کشاندن اکثریت وسیعی از توده های متشکل در آن در عرصه مبارزات اجتماعی پرتغال با نیروهای انقلابی همگام شد. در اینجا MFA بطور رسمی تشکیلات خود را از محدوده افسران حرفه‌ای به افسران غیر حرفه‌ای و سرمایه‌داران و درجه داران گسترش داده و قدرت رهبری کننده را در دست یک مجمع عمومی ۲۴۰ نفره که از جانب افسران و سرمایه‌داران بخش های مختلف ارتش نمایندگی میشده قرار داد. هم چنین ارگان دیگری بنام شورای انقلاب مرکب از ۳۰ نفر از افسران MFA در واقع بمثابه عالیترین ارگان حکومتی تشکیل گردید. در ضمن

جهت جلوگیری از هرگونه خطر احتمالی از طرف راست و جناحهای طرفه افاشیسم طرحی را بمثابة پیش شرط شرکت احزاب در انتخابات مجلس موسسان (این انتخابات قرار بود که در فاصله یکسال از کودتای آوریل ۱۹۷۴ در آوریل ۱۹۷۵ انجام پذیرد) به احزاب سیاسی ارائه داد . بموجب این طرح MFA برای دوره‌ای بین ۳ تا ۵ سال (که از نظر MFA دوران گذار بطرف سوسیالیزم بود) قدرت را در دست گرفته و وظیفه مجلس موسسان فقط و فقط نگارش یک قانون اساسی جدید برای مرحله گذار با توجه به دینامیک و اهداف تحول انقلاب در نظر گرفته شد.

بدینسان انتخابات موجود در آوریل ۱۹۷۵ انجام گرفت . در این انتخابات ۱۲ حزب از راست گرفته تا گرایشهای مختلف چپ شرکت نمودند . اما نتیجه این انتخابات آنطور که از جانب بخشهای از نیروهای چپ و حتی خود MFA پیشبینی میشد تسلط نیروهای راست را در مجلس موسسان ضمانت کرد . حزب سوسیالیست PSP (یکی از احزاب بورژوازی پرتغال) برهبری ماربو سورس ۳۸٪ آرا را بدست آورد . حزب دموکراتیک توده ای PDP (یکی دیگر از احزاب بورژوازی) در حدود ۲۶٪ و حزب کمونیست PCP (رولینونیست) ۱۲٪ آرا را بدست آوردند . و حزب کوچک دیگر یکی بنام جنبش دموکراتیک پرتغال (MDP/CDE) که در واقع سازمان توده ای تحت نفوذ حزب کمونیست بود حدود ۶٪ و حزب دست راستی دیگری بنام حزب سوسیال دموکرات مرکز CDS در حدود ۷٪ آرا را بترتیب کسب نمودند . پس از انتخابات آوریل و پیروزی مطلق نیروهای راست در این مورد که صرفاً جنبه قانونی و نه واقعی داشت ، احزاب راست تحت رهبری حزب سوسیالیست به تلاش ادامه داری جهت متوقف ساختن جنبش به نفع تحکیم مواضع بورژوازی پرتغال و جلوگیری از نفوذ نیروهای طرفه افاشیسم در ارتش دست زدند . کوشش حزب سوسیالیست در این راه با کمکهای مادی و سیاسی بسیاری از هم قطاران آن و از جمله احزاب سوسیال دموکرات در اروپا و نیز کمکهای موثر بازار مشترک اروپا - ناتو و سیا امریکا ابعاد جدیدی بخسود گرفت . در اینجا کلیه دولتهای سرمایه داری اروپا و دولت امریکا بطرفداری از " صلح و آزادی " و حتی " سوسیالیزم " و در واقع جهت رجعت بورژوازی پرتغال براریکه قدرت بپا خاستند . بازار مشترک اروپا اعلام کرد که در صورت تغییر شرایط بنفع " دموکراسی " کمکهای لازم را به دولت آینده خواهد نمود . دولت امریکا نیز در حمایت از ضد انقلاب وده داد که مساعدت های شایانی در صورت تغییر اوضاع به دولت بطلب خواهد کرد . در خفا نیز طبق آخرین اطلاعات موجود بالاخره آشکار شد که از ماه روشن بیمد که فعالیتهای راست بطور متشکل آغاز شده بود اداره جاسوسی آمریکا (CIA) بطور تقریبی هر ماه بین ۲ تا ۱۰ میلیون دلار از طریق احزاب برادر این حزب در اروپا کمکهای مالی به اجرای برنامه های ارتجاعی و ضد جنبش حزب سوسیالیست مینموده است . اما علیرغم کلیه تلاشهای بورژوازی پرتغال و متحدین امپریالیستش در اروپا و امریکا جنبش انقلابی پرتغال هر روز اوج نوینی میافتد . پس از اعلام قانون ملی شدن صنایع بانکها و بیمه ها که البته سرمایه های پرتغالیسی و نه سرمایه های خارجی را مشخصاً زیر سوال قرار میدهد ، طبقه کارگر پرتغال با تشکیل شوراهای کارگری نو سطح کارخانه ها و انجمن های کارگران کشاورزی در روستاها به برنامه های قبلی خود مبنی بر اشغال موسسات تولیدی

و کثرت تولید در سطح کارخانه ادامه داد. در اینجا شوراهای کارگری در نفع تصمیم دولت وقت و حزب کمونیست در رابطه با آزاد کردن سرمایه های خارجی و مصونیت آنها از هرگونه عمل صادره، ابعاد فعالیت خود را به اینگونه انحصارات نیز تعمیم دادند. بطور نمونه میتوان به جریان اشغال یکی از شعبات کمانی انحصاری و بین-المللی آسانسورسازی آمریکا Otis Elevator در لیسبون که در (۲) ماه بوقوع پیوست اشاره نمود. در اینجا کمیته کارگری این کمانی تصمیم به اشغال تأسیسات آن گرفته، مدیران و روسای محلی را از کار برکنار و کنترل کارخانه را در دست میگیرند. بروز این واقعه سروصدای زیادی در میان محافل انحصارات امپریالیستی راه انداخت. رئیس کل این کمانی بین المللی در نیویورک عمل کمیته کارگران را در لیسبون صادره نامید و از دولت پرتغال تقاضای مداخله کرد. اما با وجود تمام کوششها و مذاکرات دولت ائتلافی در فیصله این جریان در واقع کمیته کارگران به تصرف این موسسه امپریالیستی تا ماهها بعد ادامه داد. (هنوز روشن نیست که کمیته کارگران تا این زمان به تصرف خود خانه داده باشد.) از دیگر نمونه های بارز مبارزه کارگران پرتغال که علیرغم تصمیم و برنامه دولت ائتلافی صورت پذیرفت ساله اشغال روزنامه ریپابلیکا (República) روزنامه مبین نظرات حزب سوسیالیست و اشغال رادیو رنسانسکا (Renascença) یکی از ارگانهای تبلیغاتی و ارتجاعی کلیسای کاتولیک پرتغال را میتوان نام برد. اشغال ریپابلیکا بیرون کردن صاحب امتیاز و مدیران این موسسه و کنترل چاپ و پخش آن توسط شورای کارگران چاپ این روزنامه که هنوز سیر از گذشت بیش از پنج ماه ادامه دارد، از دو جنبه دارای اهمیت بود. در درجه اول خود این عمل در کنار دهها عمل دیگر که در شرایط انقلابی در پرتغال انجام میگرفت و برای دوره های طولانی ادامه پیدا مینمود، نمود ارتحرک شور انقلابی و عزم توده های کارگران به اجرای موفقیت آمیز برنامه هائی بود که در نفع تصمیمات دولت ائتلافی و نیز در ماورا* برنامه کلیه احزابی که مدعی رهبری ملل طبقه کارگر بودند، انجام میگرفت. این مبارزات بار دیگر نشان داد که در شرائط مشخص پرتغال طبقه کارگر به این سادگی ها مهار شدن نیست. در درجه دوم رشد جنبه کارگری و ابتکارات شوراهای کارگری بدرستی که منافع بورژوازی این کشور را عینا به مخاطره انداخته و در این رابطه کلیه احزاب بورژوازی که فقط جاسوس سوسیالیزم بتن داشتند، را رسوا نمود.

با اتمام ریپابلیکا توسط شورای کارگران چاپ این موسسه حزب سوسیالیست بعنوان پایگاه اصلی بورژوازی پرتغال علنا وارد صحنه عمی شده و در مخالفت با جریان فوی به تشکل عناصر دست راستی و ضد انقلاب پرداخت. کلیه منبوعات بورژوازی غرب در اینجا به حمایت از "آزادی مطبوعات" بپا خاسته و کارزار تبلیغاتی بیسابقه ای را در سطح جهان برافه انداختند. همه این کوششها در واقع در جهت سازماندهی ضد انقلاب صورت میگرفت. بدین ترتیب حزب سوسیالیست و بدنه های آن حزب دموکراتیک توده های با علم کردن ساله اشغال ریپابلیکا از کابینه ائتلافی استعفا دادند و به جنبش انقلابی و نیروهای چپ به توطئه چینی آشکار پرداختند. براه انداختن تظاهرات، براه انداختن هیستری ضد کمونیستی، حمله به نیروهای مترقی در ارتش و دعوت از جناحهای ارتجاعی آن به انجام کودتا، ستم و در کار هف اینها تمرکز فعالیت اداره جاسوسی آمریکا، سیا، در پرتغال که دیگر

نمونه آن ایجاد یک ارتش ضد انقلابی بنام به اصطلاح "ارتش آزاد یخس پرتغال" (PIA) در خاک اسپانیا برای روز میادا میباشد، از مشخصات اصلی عملیات ضد انقلاب در این دوران بود. بدنبال اشغال ریپابلیکا و هم چنین اشغال رادیوی ارتجاعی رئاسنکا توسط کمیته کارگران ضبط و پخش این رادیو و کنترل برنامه ها آن که آنها ادامه داشته و اکنون نیز مجدداً بتصرف سربازان و نیروهای انقلابی درآمده است، نیروهای ارتجاعی گلیسا و هواداران دست راستی آن نیز با برنامه های ضد انقلاب علنا همصدا شده و در پشت حزب سوسیالیست وارد میدان عمل گردیدند. جالب اینکه در گلیه این نمونه ها، چه در نمونه کمپانی اتیر و چه در اشغال روزنامه و رادیو رئاسنکا، زمانیکه دولت ائتلافی واحدهای ارتش را برای جلوگیری از عملیات شوراها و کمیته های کارگران و فیصله قضیه اعزام می نمود، سربازان و افسران این واحدها بجای اجرای دستورات رهبری ارتش به عوارض از کارگران برخاسته و عملاً آنانرا در ادامه فعالیت های انقلابی خود یاری می رسانیدند.

اوج عملیات ضد انقلاب در ماه های ژوئیه و اوت، گرایش حکومت ائتلافی بطرف راست و تقویت جناح های ارتجاعی در ارتش را بدنبال داشت. این نیرو گرفتن راست بالاخره منجر به برکناری وسکو کونسالوس از نخست وزیر و سقوط کابینه پنجم ائتلافی در اواخر اوت گردید. در سپتامبر ۱۹۷۵ ششمین کابینه ائتلافی با نخست وزیر دریا سالار روزه آزیود و بروی کار آمد. این کابینه که با شرکت اسمی حزب کمونیست تشکیل گردیده بود (از میان ۱۴ تن هیئت وزیران یک نفر عضو حزب کمونیست و بقیه ۱۳ نفر از نمایندگان و جناح های شناخته شده بوژوازی و راست پرتغال بودند) نخستین کابینه تمام عیار ارتجاعی پرتغال پس از کودتای ۲۵ آوریل به حساب می آید. از سخنان اوآن کار دولت ششم ائتلافی برنامه خود را تقویت سرمایه های خصوصی، سرکوب مبارزات کارگری و نیروهای چپ و همچنین تصفیه ارتش از نیروهای مرفق و انقلابی قرار داد. در خارج از پرتغال نیز در پاسخ به این تغییر شرایط "مطلب" سیاسی کشورهای امپریالیستی سیل کمک های خود را به ضد انقلاب پرتغال جاری ساختند. دولت آمریکا فوراً ۸۰ میلیون دلار به حکومت آزیود و کمک های اقتصادی نموده و بدنبال آن بازار مشترک اروپا اعتبار یک وام ۱۸۰ میلیون دلاری را جهت کمک های نوری بتصویب رساند.

اما با همه این کوششها، ضد انقلاب در واقع خیلی دیروست بکار شده بود. جنبشی که طی قریب به یکسال و نیم بعد از کودتای ۲۵ آوریل از ریزدن تضادهای طبقاتی جامعه رشد گرفته و در اثر بهم خوردن تعادل وضع موجود وضع مفرط بوژوازی پرتغال به یک جریان کاملاً انقلابی بدل شده بود، جنبشی که نه تنها در میان کارگران و دهقانان و روشنفکران بلکه بنیان بخش وسیعی از پایه های ارتش نیز رسوخ کرده و جریان انقلابی حتی در این مهمترین ارگان حفظ سلطه بوژوازی ایجاد نموده بود. این جنبش به این سادگیها قابل سرکوب نبود. بلافاصله پس از روی کار آمدن کابینه ششم عظیمترین تظاهرات چند صد هزار نفره کارگری با شرکت نیروهای مرفق و انقلابی ارتش و در اعتراض به حکومت جدید در لیسبون، ابورتو و سایر شهرهای بزرگ پرتغال صورت پذیرفت. نیروهای انقلابی و چپ بطرز بیسابقه ای عملیات سیاسی خود را بحد حکومت وقت آغاز نموده و خطر رجعت فاشیسم را از طریق این حکومت اعلام نمودند. بیک کلام مبارزه طبقاتی به شکل خاصی بالا گرفت. جناح چپ MFA بطرفه آری از

نیروهای انقلابی و جناح راست و متزلزل آن تحت شرایط موجود به ارتجاعیون ارتش و حکومت وقت گردیدند. دولت ارتجاعی اعلام کرد که هر گونه سرپیچی از دستورات ارتش و نفی دسیسبیلین نظامی را شدیداً مجازات و سرکوب خواهد کرد. در پاسخ بسیاری از واحدهای شرق و انقلابی MFA متحداً در مقابل این حرکات و مانورهای ضد انقلابی به عکسالعمل متقابل دست زدند. در اینجا یکی از واحدهای کویکن بنام گردان آتشیار سبک (RAL#1) در ششم اکتبر اعلامیه‌های خطاب به سایر نیروهای MFA و کلیه افسران و سربازان مرتق ارتش صادر نموده و طی آن دعوت به مقاومت عمومی علیه دستورات عملی و ترورهای ارتجاعی و کوشش‌های آنها را جهت بازگرداندن دسیسبیلین نظامی ضد انقلابی مینماید. در پاسخ به این اعلامیه بسیاری از واحدهای نظامی علیه سرکردگان ارتجاعی ارتش و علیه برقراری مجدد دسیسبیلین نظامی دست به شورش میزنند. بسیاری دیگر از واحدها نیز در تظاهرات عمومی و تودهای کارگران علیه حکومت شرکت نموده و حتی در مقابل کاخ ریاست جمهوری به مارش اعتراضی میبرازند. در شهر اپورتو یکی از واحدهای نظامی بنام سرا دو پیلار Serrado-Pilar به مدت ۸ روز دست به طغیان زده و خواهان لغو رجعت دسیسبیلین نظامی و برکناری فرماندهی ناحیه میگردد. زمانیکه ورناله‌های ارتجاعی ارتش تهدید به بیماریان واحدهای شورش ارتش مینمایند. در پاسخ به این تهدیدات بعضی از جناحهای چپ MFA اقدام به به مسلح کردن یک سری از نیروهای چپ نموده و عملاً با نیروهای انقلابی همکاری مینمایند. در این اواخر نیروهای انقلابی ارتش در آخرین اظهاریه خود در ۱۳ اکتبر دعوت به شروع جنگ طبقاتی "در ارتش" مایودی ارتش ارتجاعی و "جانشین ساختن آن توسط" قدرت انقلابی توده‌ای (مقصود ارتش خلق) نمودند. در همین رابطه یکی از واحدهای نظامی در اپورتو به انتشار روزنامه ای بنام "مبارزه سربازان" دست میزنند و توده‌های ارتش را دعوت به قیام علیه حکومت مینمایند طبق آخرین اطلاعات رسیده اخیراً سازمان رادیکال جدیدی در ارتش بنام "سربازان متحد پیروز میگردند" (SUV) ایجاد شده که طرفداران زیادی در میان سربازان و ملوانان و هم چنین بخش‌های انقلابی MFA پیدا نموده. این سازمان بنا به اطلاعات موجود هسته مرکزی همان تشکیلی است که شورش ۸ روزه در اپورتو را رهبری مینماید. در برخورد به MFA در بیانیه اخیر این سازمان اینطور اظهار شده که "عناصر برزواری MFA باید از جنبش تصفیه گردند. بدینسان مجموع این سیر وقایع و جریانات انقلابی تا این زمان ادامه داشته و در آینده نیز تا پیروزی مجدد فاشیسم و با تا واژگونگی حکومت ارتجاعی وقت و بقدرت رسیدن زحمتکشان ادامه خواهد داشت.

تحلیلی از جهت حرکت و برنامه سیاسی MFA :

چنانکه گفته شد بهنگام کودتای ۲۵ آوریل برنامه سیاسی MFA در مجموع یک برنامه ضد کلتالیستی و ضد انحصارات بزرگ سرمایه داری بود که بهیچوجه مضمون ضد سرمایه داری نداشت و اساساً مالکیت خصوصی را زیر سوال قرار نمیداد. لیکن رفته رفته تحت تاثیر رشد مبارزه طبقاتی و جامعه و رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر افسران مرتقی در ارتش در پیرویه مبارزه برنامه MFA نیز مضمون ضد تناسبات سرمایه داری و ضد مالکیت خصوصی بر

وسائل تولید بخود گرفت . ساله نفی سلطه بورژوازی و تحقق سوسیالیسم بطور خام خود اولین بار در ماه آوریل ۱۹۷۵ در پلانفرم مشترک MFA و احزاب سیاسی جهت شرکت در انتخابات همین ماه مطرح گردید . در این پلانفرم MFA هدف مبارزه انقلابی برتقال را بطور مبهم نیل به " سوسیالیسم از نوع برتقال " اعلام میکند که بسا توجه به درک های مختلفی که این روزها از مفهوم سوسیالیسم وجود دارد در واقع هدف واقعی MFA از سوسیالیسم^۱ ابهام و ناروشنی باقی میماند .

اما چند ماه بعد در بیانیه ۲۱ ژوئن MFA پروگرام سیاسی و هدف مبارزات خود را بسیار روشنتر و صریحتر از گذشته اعلام مینماید . در این بیانیه چنان میخوانیم " MFA جنبش آزاد بیخش خلق برتقال میباشد . این جنبش در روز " احزاب قرار داشته و هدف اساسی خود را استقلال ملی (برتقال) میشناسد . MFA معتقد است که این استقلال ملی از طریق یک پروسه مبارزه ضد کنفالیستی که تنها از طریق ساختمان جامعه سوسیالیستی امکان پذیر است میتواند محقق گردد . منظور از ساختمان سوسیالیسم بمنابله هدف نهایی مبارزه جامعه ای استین طبقه که از طریق اشتراکی نمودن وسائل تولید و امحاء هرگونه استثمار انسان از انسان - که در آن کلبه انسانها از حقوق مشترک برای استفاده از تحصیل کار و پیشرفت و تعالی بدون در نظر گرفتن اختلافات ملی، جنسی، مذهبی و ایدئولوژی برخوردارند - بدست میآید " . آنگونه که از محتوای پاراگراف فوق استنباط میشود با توجه به برخی از ابهامات موجود مشخصات اصلی جامعه سوسیالیستی (در اینجا جامعه سوسیالیستی بمفهوم فاز نهایی سوسیالیسم بکار برده شده) در اساس بدروستی بیان شده و حداقل اینکه سوسیالیسم بمفهوم انواع سوسیالیسم های سحلی ملی رایج در کشورهای دنیای سوم و با مفهوم نوین سوسیال دموکراسی که ایسمن روزها در کشورهای سرمایه داری متداول است همگی در واقع در چارچوب یک نظام سرمایه داری با ویژگی های خاص آن درک میشود منظور و هدف MFA نیست . اما در رابطه با چگونگی رسیدن به سوسیالیسم واقعی و تحلیل از پروسه گذار و حرکت از جامعه سرمایه داری به جامعه بی طبقه بدون تردید برنامه MFA دچار انحراف اساسی است . در این رابطه برنامه ۲۱ ژوئن چنین مینویسد " سیر گذار از جامعه فعلی به جامعه سوسیالیستی لزوماً از طرق مختلف طی میگردد که اولین مرحله آن با دوران گذار مطروحه در پلانفرم توافقی انتخاباتی (منظور پلانفرم مشترک MFA - احزاب سیاسی است) و هم چنین از طریق جریان تکامل اجتماعی - اقتصادی و سیاسی مردم برتقال مشخص میگردد .

MFA چنانکه اعلام داشته معتقد است که این پروسه گذار از طریق مسیر جمعی Pluralist Route طی میگردد . منظور از مسیر جمعی آزادی بیان و اظهار عقیده و هم چنین تجربه اندوزی در امر ساختمان جامعه نوین از طریق بحث دائم با تمام مردم برتقال میباشد .
طریق جمعی سوسیالیستی یعنی هم زیستی در تئوری و عمل اشکال و ایده های مختلف ساختمان جامعه سوسیالیستی است .

در عین حال MFA هرگونه ایجاد سوسیالیزم از طریق اعمال خشونت و مدهای دیکتاتوری را رد میکند .
سهاله چند حزبی بودن همانطور که در لاتفرم توافق انتخاباتی آمده بمعنای شناسایی وجود احزاب سیاسی
مختلف و جریانهای فکری مختلف میباشد . حتی اگر آنها ضد افترتاتیو سوسیالیستی نباشند . در عین حال
به اندسته از نیروهای اپوزیسیون که انتقادشان سازنده و مفید باشد ، بشرط آنکه اعمالشان با امر ساختمان
سوسیالیزم از طریق شیوه های دموکراتیک مغایرت نداشته باشد نیز اجازه فعالیت داده میشود .

در اینجا MFA برای نید به سوسیالیزم راههای مختلفی را متصور شده که از جمله راه " احزاب چندگانه"
یعنی در واقع تشکیل یک نوع جبهه ائتلافی از احزابیکه موافق سوسیالیزم هستند و از این طریق ایجاد ساختمان
سوسیالیستی با استفاده از مدهای دموکراتیک ! اما آنچه که واقعیت کیه انقلابهای جهان از تجربه کمون
پاریس گرفته تا واقعه شیلی نشان میدهد ، در حقیقت یک راه بیشتر برای رسیدن به سوسیالیزم وجود
ندارد و آن راه بدقت رساندن زحمتکشان از طریق واژگونی حکومت بورژوازی و تمام ارکانهای سرکوب کننده
آن ، اعمال خشونت علیه ضد انقلاب و همه نیروهای هوادار بورژوازی و در عین حال ایجاد دموکراسی
به نفع زحمتکشان است . واقعیت تاریخی همه انقلابهای سوسیالیستی تاریخ برای این است که بهنگام رشد
جنبش انقلابی توده ها و بورژوازی نیز از ترس جنبش توده ، بخاطر نابودی آن حتی ماسک سوسیالیزم به
چهره زده و در صحنه مبارزه اجتماعی با رنگ و روغن سوسیالیستی اما دقیقاً بخاطر در دست گرفتن
رهبری توده و دافان کردن انقلاب ، وارد کارزار میشود . درست از همینجا است که با تشکیل یک جبهه
ائتلافی از احزاب چپ و احزاب بظاهر چپ و در واقع راست و اعتماد به گفتار و ظاهر فریبند شمسان
نمیتوان ضد انقلاب را از قدرت ساقط نموده و بسوی سوسیالیزم کام نهاد . بویژه این روزها که دوحزب
بورژوازی " سوسیالیست" و "دموکراتیک توده های" که اولی با اعلام سوسیالیزم و دومی با اعلام سوسیال
دموکراسی به مرکز ثقل سد انقلاب بدل شده اند ، بیش از هر زمان دیگر باید تجربه آموز برای کلیه
نیروهای مترقی (از جمله MFA) و کلیه نیروهای انقلابی برتقال باشد .

با وجود ضعفهای عمده فوق ، برخورد MFA به نیروهای آشکارا ضد انقلاب و عوامل شناخته شده بورژوازی
در داخل و خارج از برتقال (تا آنجا که MFA از این نیروها شناخت دارد) بسیار درست و قاطعانه
است . در این رابطه بزنامه سیاسی MFA چنین اظهار میکند : " امروز بطور ناقص خطر فعالیتهای ضد
انقلابی که در خارج تدارک دیده شده و توسط عوامل بورژوازی و کنتالیسم در داخل مورد پشتیبانی
قرار میگردد هنوز با وجود سرکوب آنها وجود دارد ضرورت سرکوب قاطعانه اعمال مسلحانه گروهها
و سازمانهای زیرزمینی تصویب قوانین جدیدی را که در دست تهیه میباشد ضروری نموده که از طریق آن
کیه شرکت کنندگان در چنین سازمانهای ضد انقلابی شدیداً تنبیه خواهند شد ."

در مورد برخورد به کیه جریانهای سیاسی چپ رو دکماتیک و یا سکاریست که اعمال آنها در نهایت

نه در خدمت پیشبرد امر انقلاب بلکه در خدمت برآکندگی و تضعیف صفوف جنبش و از این طریق کمک به ضد انقلاب میباید، MFA با حرکت از یک موضع کاملاً درست و انقلابی معتقد است که مبارزه با این جریان‌ها سیاسی فقط در صحنه مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک و نه از طریق دیگری باید صورت پذیرد. بدینسان پلاتفرم سیاسی MFA مینویسد: "برخی از تظاهرات جریان‌ها چه رو و انقلابی‌ها و حتی اگر با نیت خوب انجام پذیرد به ایجاد آن چنان هرج و مرجی که فقط به ضحرف ساختن جریان واقعی انقلابی و در نتیجه به استحکام آن نیروهاش که قرار است مبارزه بر علیه شان صورت پذیرد، منجر میگردد. . . . در رابطه با این انحراف چه گزینانه و اساساً باید از طریق مبارزه ایدئولوژیک با آن مبارزه نمود. بطوریکه از این طریق عناصر صاف را بتوان (از درون این جریان‌ها) در رابطه با شرایط عینی و وظایف انقلاب آماده ساخت."

در زمینه سیاست خارجی و آنطور که در برنامه سیاسی (۲ ژوئن نگارش یافته) به یکی از انحرافات عمده MFA برخورد میکنیم. در این رابطه بیانیه سیاسی فوق مینویسد "در ارتباط با روابط خارجی و MFA سیاست استقلال ملی و کمک به حفظ صلح و همکاریهای مشترک در اروپا و جهان را تعقیب خواهد نمود. در این چارچوب آن سری قراردادهای اتحادیه‌هایی که قبلاً منعقد شده و بویژه شرکت پرتغال در پیمان "ناتو" بشکلی که تعادل سیاسی - نظامی اروپا را بخاطر نیاندازد حفظ خواهد شد. در زمینه سیاسی پرتغال استراتژی ایجاد روابط با کلیه کشورهای جهان بدون هرگونه نظر دامنند مداخله در امور دیگران و یا اجازه به مداخله دیگران در امور پرتغال را تعقیب خواهد نمود. بویژه برقراری روابط بیسین خلفهای اروپا و خلفهای جهان سوم بخصوص آنکه بزبان پرتغالی تکلم مینمایند را وظیفه اولیه و تاریخی خود مینماید. گذشته از درستی سیاست برقراری مناسبات دیپلماتیک با تمام کشورهای براساس عدم مداخله متقابل در امور یکدیگر و سیاست حفظ استقلال و حاکمیت ملی در صحنه بین المللی که فوق ذکر گردیده سانه باقیماندن پرتغال در "ناتو" نه فقط ناقص همین اصول میباشد بلکه با توجه به ماهیت ناتو و عملیاتی که در همین چند ماهه گذشته از طرف کشورهای عضو این پیمان امپریالیستی در رابطه با تدارک حمله به پرتغال انجام گرفت اناهم عضویت پرتغال در "ناتو" بهر شکل ممکن در واقع به فعالیت ضد انقلاب در خارج شکل قانونی داده و امکانات حرکت ضد انقلاب را در داخل به مراتب وسیعتر و دامنه دارتر از گذشته خواهد نمود. آنچه مسلم آنکه اولین قدم لازم برای حفظ استقلال و حاکمیت ملی پرتغال باید از طریق خروج فوری از کلیه مدارهای امپریالیستی و بویژه از طریق گسستن کامل از همین بزرگترین اتحادیه امپریالیستی جهان "ناتو" برداشته شود.

بطور خلاصه آنطور که از بررسی پلاتفرم سیاسی MFA مستفاد میشود این پلاتفرم با توجه به مضمون شرقی آن و با توجه به تناقضات درونی اش دقیقاً نمودار روشن تضادها و کرایین‌های مختلف سیاسی درون MFA و بیان آشکار تلاش‌های آن بر سر رسیدن به مواضع سیاسی است. این پلاتفرم خود

نشان اینست که MFA برخلاف پندار عده‌ای يك تشکیلات یکپارچه (Monolithic) نظامی نیست. بلکه برعکس MFA بمثابة يك جریان سیاسی شرقی در ارتش خود عمدتاً از دو جناح چپ انقلابی و راست محافظه کار تشکیل یافته که تحت تاثیر جذر و مدهای مبارزه طبقاتی در جامعه و رشد جنبش انقلابی گاه به چپ و گاه به راست تمایل پیدا میکند. در اینجا کوپکن (حداقل در جریانات اخیر) تحت رهبری آتلو کاروالیو جناح چپ و انقلابی MFA را تشکیل میدهد. پراتیک شخص واحدهای کوپکن بویژه پس از وقایع سپتامبر ۱۹۷۴ و برکناری اسپینولا و همگامی آنان با جریانات انقلابی پرتغال بهترین شاهد این مدعا است. کوپکن که در جریان سقوط اولین کابینه ائتلافی در ۱۱ ژوئیه ۱۹۷۴ ایجاد شده بود ابتدا نقش میانجی و واسطه در حل و فصل مسائل مورد اختلاف بین توده‌ها و دولت را داشت. اما در عمل نیروها واحدهای آن در اکثر موارد نفع نیرهای خلق و بویژه نیروهای چپ انقلابی موفسح گرفته و با مبارزات آنها همگام شدند. با روی کار آمده ششمین کابینه ائتلافی و پلا ریواسیون عمیقش که بین نیروهای چپ و انقلابی از یکطرف و نیروهای راست و ارتجاعی از طرف دیگر در سه ششون اجتماعی پرتغال و منجمله ارتش ایجاد شده بخش وسیعی از نیروها واحدهای کوپکن علناً قدرت حکومتی و ارتش را زیر سوال کشیده و به مبارزه با حکومت وقت و ارتش برخاستند. بسیاری از واحدهای کوپکن احزاب چپ و انقلابی را مسلح نموده و با مبارزات گروههای انقلابی علیرغم دستورات ارتش ریبوسنتند. و تئیکه یکی از اضران کوپکن تعداد ۱۵۰۰ قیضه اسلحه را از انبار مهمات ارتش رسوده و آنها را در اختیار یکی از سازمانهای انقلابی پرتغال (منظور "حزب انقلابی پرولتاریا" PRB-BR) میگذازد کاروالیو در پاسخ به استفسار خبرنگاران میگوید "اسلحه‌ها در دست‌های خوبی قرار داده شدند." در حال حاضر دولت ائتلافی برای خنثی ساختن نفوذ نیروهای شرقی کوپکن و خاتمه دادن به فعالیت‌های آن آلترناتیو جدیدی را بنام "نیروهای مداخله" (Military Intervention Group) ایجاد نموده که در واقع قرار است همان نقش کوپکن منتهی اینبار نفع نیروهای ضد انقلاب و دولت ارتجاعی را ایفا نماید. جناح راست MFA نیز پرهبری وزیر خارجه سابق دولت ائتلافی یلو آنتونز هم اکنون در کابینه ششم شرکت موثر داشته و از برنامه‌های ضد انقلابی و ارتجاعی رژیم وقت جانبداری میکند.

احزاب سیاسی در پرتغال

در حال حاضر شاید بتوان گفت که بیش از صد حزب سیاسی از آلترا راست گرفته تا آلترا چپسب در پرتغال مشغول فعالیت اند. اکثریت وسیع این احزاب پس از کودتای ۲۵ آوریل ایجاد شده از لحاظ کمی بسیار کوچک و دائره فعالیتشان بسیار محدود میباشد. احزاب بزرگ پرتغال نیز تا آنجا که

اطلاعات موجود نشان می‌دهد بعلمت شرایط حکومت فاشیستی سال‌زاره- کیتانو دامنه فعالیتشان تا قبل از ۲۵ آوریل بسیار محدود و از طرق اشکال غیر علنی انجام میکرده است. پس از واژگن شدن سنطه فاشیسم فعالیت این احزاب بطور وسیعی از نو آغاز شد. بسیاری از رهبران و کادرهای قدیمی این سازمانها که در دوران فاشیسم در زندان و یا تبعید بسر میبردند. مجدداً به پرتغال بازگشته و از نو فعالیت آغاز کردند. ما در ذیل به بررسی اجمالی از عمده ترین احزاب موجود در پرتغال در حال حاضر میپردازیم:

حزب کمونیست پرتغال - PCP - (رولینونیست) این حزب که پس از ۴۸ سال فعالیت مخفی سرانجام

بطور وسیعی در صحنه مبارزات سیاسی ظاهر شد. بزرگترین پایه توده‌ای را در مقایسه با احزاب دیگر دارا است. سندیکای کارگری پرتغال اینترسندیکال (Intersindical) تحت نفوذ سیاسی همین حزب میباشد. حزب کمونیست در اولین کابینه ائتلافی پس از کودتای ۲۵ آوریل به اتفاق حزب سوسیالیست (PSP) و حزب دموکراتیک توده‌ای (PDP) شرکت نموده و توسط دو وزیر که یکی از آنها در پست وزارت کار قرار داشت نمایندگی شد. قرار گرفتن حزب کمونیست در راس وزارت کار با توجه به اچ گیری مبارزات و اعتصابات کارگری در این دوران قابل توجه است. در این دوران حزب کمونیست بخاطر شرکتش در کابینه ائتلافی و نیز بخاطر ماهیت سیاست‌های رفرفرمستی آن همواره نقض اعتصاب شکننده و مهارکننده جنبش‌های کارگری را بنفع ثبات و استحکام بیشتر دولت وقت بازی می نمود. مجموع این اعتصابات و سایر عملیات کارگران در تصرف کارخانجات حتی زیر لوای اینک آنها* مانورهای آن دسته از عناصری که خواهان نهد انقلاب و بازگشت فاشیسم هستند محکوم میشوند. در رابطه با اعتصاب ۳۰۰۰ نفره کارگران پست در ژوئن ۱۹۷۵ حزب کمونیست کار را تا بدانجا رساند که بخاطر خورخند متنی به دولت وقت حتی تظاهرات در مقابل اعتصاب وسیع کارگران پست براه انداخت. نظر آلوارو کمال رهبر حزب کمونیست در این موارد قابل توجه است. وی در رابطه با اعتصاب کارگران هتل‌های پرتغال میگوید: " من از آنها (اعتصاب کنندگان) سوال کردم. آیا شما فکر میکنید که با درخواست هر چه بیشتر اضافه دستمزد هیچ مشکلی را حل خواهید کرد؟ ممکن است برای یک لحظه بتوانید اما برای فردا چه خواهید کرد؟... شما باید درخواست‌هایتان را کم کرده و بدعوض هر چه بیشتر کار کنید و بیشتر تولید نمائید." در رابطه با مرحله انقلاب پرتغال بعد از کودتای ۲۵ آوریل حزب کمونیست معتقد بود که انقلاب پرتغال نه در مقطع سوسیالیستی بلکه در مرحله دموکراتیک ملی است. منتهی نکته جالب اینکه حزب کمونیست در واقع تحقق وظائف انقلاب دموکراتیک را اساساً از طریق رهبری MFA با کمک احزاب و دستجات سیاسی ضد فاشیستی میشناخت. از اینرو از همان ابتدای کار حزب کمونیست تاکید زیادی بر وی نه تنها MFA بلکه مجموع جناحهای ارتش گذاشت و حتی تا سپتامبر ۱۹۷۴ ویرکناری اسپینولا هیچگونه برخوردی نه به اسپینولا و نه به توطئهای او و هوادارانش در ارتش ننمود. در ۲۵ اکتبر ۱۹۷۴ هفتمین کنگره حزب در شرایط جدیدی

تشکیل گردید. در این کنگره رهبری حزب آلوارو کال طی نطقی اعلام کرد که ساله "دیکتاتوری پروتلاریا" که تا آن زمان حداقل اسما در برنامه حزب جای داشت، بخاطر حساسیت نوده ها نسبت به دیکتاتوری باید حذف گردد و بجای آن "روح ساله" در عمل انجام پذیرد! در پلانفرم سیاسی حزب که فقط در چارچوب یک برنامه اصلاح طلبانه قابل بررسی است، نظر حزب در مورد برخورد به کمانیها و سرمایه های خارجی تسخیر پیدا کرده و در این رابطه پلانفرم اعلام داشت که فقط موجودیت سرمایه های بزرگ داخلی (برتقالی) باید زیر سوال قرار گیرد ولیکن سرمایه گداریهای خارجی باید ادامه داشته و کمانیهای بین المللی کماکان میتوانند در برتقال به فعالیت خود ادامه دهند. در رابطه با انتخابات مجلس موسسان حزب کونیست علیفرم تدارک سیاسی وسیع فقط ۱۲٪ آرا را بدست آورد و توسط رقابیش در جبهه راست به کنار زده شد. بدین ترتیب حزب کونیست با وجود فعالیت های ضد فاشیستی آن و بویژه نقش عمده ماشور ریسچ عمومی نوده در مقابله با کودتای فاشیستی ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۴ و نیز در مقابله با جلوگیری از کودتای دست راستی در ۲۱ مارچ ۱۹۷۵، بخاطر ماهیت رفرمیستی و رهبری روزیونیستی آن همواره در پس جنبش نوده ها و در بسیاری از موارد حتی نقش باز نگاهدارنده آنها را بازی نمود. در اینجا نکر این نکته ضروری است که برخلاف تصور عده ای، حزب کونیست مانند احزاب کونیست دیگر اروپا چون احزاب کونیست ایتالیا و فرانسه بهیچوجه رهبری مطلق جنبش کارگری را در دست ندارم. گرچه نفوذ این حزب در اینتر سندیکال و هم چنین در میان کارگران کشاورزی جنوب برتقال بیش از هر حزب دیگری است اما بطور کلی مطلق نیست. گذشته از این بسیاری دیگر از اتحادیه های کارگران بویژه در بخش صنایع بزرگ، در اینترسندیکال عضویت نداشته و تحت نفوذ سیاسی احزاب رادیکال و انقلابی برتقال میباشد. از همه مهمتر اینکه در شرایط انقلابی موجود برتقال بخاطر برنامه های عقب افتاده و رفرمیستی حزب کونیست حتی سندیکاهای تحت نفوذ این حزب و نیز بسیاری از اعضا و کادرهای آن علیفرم تصمیمات رهبری در بسیاری از مبارزات و اعتصابات سیاسی به همراه احزاب و نیروهای انقلابی برتقال شرکت نموده و موقعیت رهبری را بر زیر سوال کشیده اند.

حزب سوسیالیست برتقال (PSP) - این حزب که از سوسیالیزم نقطه اسم آنرا بخود الحاق نموده، در واقع یکی از احزاب سیاسی راست و هوادار ایجاد یک نوع جامعه بورژوا دموکراتیک در برتقال میباشد. تشکیل این حزب ۴ سال قبل از کودتای ۲۵ آوریل تحت رهبری ماریو سورس (Mario Soares) بوجود پیوست. در اولین کابینه ائتلافی، حزب سوسیالیست شرکت نموده و از طریق ه وزیر در کابینه نمایندگی شد که از جمله ماریو سورس در پست وزیر امور خارجه و یک وزیر دیگر آن در پست دادگستری قرار گرفتند. حزب سوسیالیست که در ابتدا ای امر بخاطر مذاکرات وزیر خارجه سورس، با جنبشهای آزاد بخش در افریقا و خود را قهرمان سیاست ضد کفالیستی جا زده بود، بزودی با برکناری اسپینولا و گرایش سریع جنبش به چپ بویژه پس از کودتای ۱۱ مارس جبهه واقعی خود را پناه به تشکیلاتی مدافع سرمایه داری نشان داد. در

انتخابات آوریل حزب سوسیالیست با استفاده از رای راست و الترا راست ۴۸ درصد آرا یعنی بزرگترین بلوک رای را کسب نمود. از این پس کلیه نیروهای بورژوازی و هواداران راست پشت سر این حزب مجتمع شده و به توطئه جینی علیه جنبش انقلابی مشغول شدند. پس از جریان اشغال روزنامه ریپابلیکا توسط کمیته کارگران چاپ آن، حزب سوسیالیست از کابینه چهارم استعفا داده و علناً دست اندر کار عملیات ضد انقلابی شد. در حال حاضر حزب سوسیالیست بهترین حزب سیاسی کابینه ششم و مرکز ثقل فعالیتهای ارتجاعی ضد انقلابی حکومت وقت و طرفداران امپریالیست در غرب میباشد.

حزب دموکراتیک توده ای - (PDP) - این حزب همانند برادر بزرگترش حزب سوسیالیست با ادعای محتوی سوسیال دموکراسی اما در واقع پیمانه مدافع آشکار بورژوازی پرتغال پس از نودتای ۲۵ آوریل وارد صحنه سیاسی شد و بلافاصله در کابینه ^{اول} ائتلافی شرکت نمود. سیاست های این حزب که کمی بیر از یکسال از هر آن میگرد شباهت تمام با حزب سوسیالیست داشته و در واقع بعنوان شریک و متحد بدنیا ن آمد عمل میکند. در انتخابات آوریل ۱۹۷۵ حزب دموکراتیک توده ای با کسب ۲۶٪ آرا بعنوان دومین نیروی بزرگ راست در پرتغال مورد توجه محافل بورژوازی قرار گرفت. پس از واقعه اشغال ریپابلیکا این حزب بدنیاال حزب سوسیالیست از کابینه چهارم خارج شده و در صفوف ضد انقلاب علناً به فعالیت برخاسته در حال حاضر حزب دموکراتیک توده ای بعنوان دومین نیروی سیاسی راست در ششمین دولت ائتلافی شرکت دارد.

احزاب معروف به "الترای چپ" - در اینجا ما به بررسی آن دسته از احزابی که به "الترای چپ" و انقلابی معروف شده و دارای پایه های توده ای هستند میپردازیم.

جنبش چپ سوسیالیستی - (MES) - بهترین و بزرگترین حزب انقلابی پرتغال که در حال حاضر وسیعترین پایه توده ای را دارا است جنبش چپ سوسیالیستی است. آغاز فعالیت این حزب با انشعاب از جبهه انقلابی بنام "کمیته های انتخاباتی دموکراتیک" (CDE) در سال ۱۹۶۹ انجام گرفت. در سال گذشته نخستین شکره این حزب تشکیل گردید. و از آن پس رسماً بعنوان یک سازمان مارکسیست لنینیستی در مبارزات سیاسی شرکت نمود. حزب جنبش چپ سوسیالیستی امروز در میان بخشهایی از طبقه کارگر پرتغال منجمله کارگران صنایع نساجی - الکترونیک و هواپیمایی (TAP) و نیز دانشجویان و روشنفکران چپ دارای پایه توده ای است. در رابطه با ارتش نیز حزب جنبش چپ سوسیالیستی با عناصر مترقی و مستقل MFA بعد از کودتای ۲۵ آوریل دارای روابط نزدیک بوده است. تحت هدایت سیاسی همین حزب جناحهای چپ MFA در مقابله با جناح راست ان برهبری ملو آنتونز یک برنامه اقتصادی را بکال در و انبوه گشته عنوان نمودند که در حدود $\frac{1}{3}$ از آرا MFA را با وجود مخالفت حزب کومنیست کسب نمود. طبق آخرین اطلاعات موجود تشکیلات سیاسی جدیدی که در سطح سربازان و ملوانان در ارتش ایجاد



Associated Press

PORTUGUESE LEFTIST SOLDIERS END OCCUPATION: Soldiers who had defied Portugal's northern military commander cheering in Oporto Tuesday after accepting proposals of Gen. Carlos Fabião, Commander in Chief.

Agreement with rebels, who had protested against disbanding of a transport regiment and occupied barracks, was seen as a blow to the drive for discipline and against moderate officers in Government who support the drive.

گردیده (منظور SUK) تحت نفوذ سیاسی همین سازمان است.

حزب انقلابی پرولتاریا (بریکاد انقلابی) - PRP-BR - یکی از اعضای که در جریان مبارزه مسلحانه علیه رژیم کیتانو بوجود آمد حزب انقلابی پرولتاریا (بریکاد انقلابی) است. روزنامه ارگان این سازمان بنام " انقلاب " (Revolucão) برترین روزنامه چپ انقلابی پرتغال در حال حاضر است. حزب انقلابی پرولتاریا که فعالیتش بهنگام رشد مبارزه ضد رومیونیستی در سطح جهان و با انشعاب از حزب کمونیست پرتغال در سال ۱۹۶۴ آغاز گردید، بعد ها با اتخاذ شی مسلحانه عطیات متعدد در علیه مواضع نظامی رژیم فاشیستی کیتانو انجام داد که از بهترین آنها میتوان فرق نمودن کشتی های جنگی پرتغال را که عازم جنگه های مستعمراتی در آفریقا بودند نام برد. مجموع این عطیات پرستیژ فوق العاده ای برای این سازمان در پرتغال ایجاد نمود بطوریکه پس از ۲۵ آوریل کاده های آن موفق شدند در تعدادی از بزرگترین اتحادیه های کارگران صنایع سنگین پرتغال نفوذ نموده و نیز در بخش جناحهای شرقی و انقلابی ارتش نیز پایه توده ای ایجاد نمایند. در حال حاضر دوسندیکای بزرگ کارگری پرتغال در قسمت کشتی سازی بنام لیسناو (Lisnave) و ستناو (Setenave) تحت نفوذ رهبری سیاسی این سازمان است. در رابطه با ارتش نیز از همان دوران پس از کودتا با کیکن ارتباط نزدیک برقرار کرده و سر-جناحهای انقلابی آن بمقدار وسیعی نفوذ نمود بطوریکه هم اکنون از طریق همین جناحها کاملا مسلح گشته است. این حزب یکی از عناصر اصلی ایجاد کننده و شوراهاى انقلابی کارگری است.

اتحادیه عمل و اتحاد انقلابی (LUAR) - این سازمان یکی از قدیمی ترین تشکیلاتی است که در دوران سلطه فاشیسم به عمل مسلحانه علیه حکومت سالزار و جانشین او کیتانو دست زد. کادره های این سازمان در عطیات مقابله با کودتای ۲۸ سپتامبر و ۱۱ مارس و هم چنین در جریان اشغال روزنامه ریپابلیکا نقش موثر داشتند. اتحادیه عمل و اتحاد انقلابی یکی از عوامل مهم جریان اشغال زمین توسط دهقانان و اماکن اجاره نشینی توسط ستاجرین بوده است. این سازمان هنوز هم در حال حاضر مسلح است.

" جنبش تجدید سازمان حزب پرولتاریا " (MRPP) این حزب که در سال ۱۹۷۰ بخاطر مبارزه با رومیونیسم حزب کمونیست ناسپس شد در واقع یکی از جریانات سیاسی سکارستی و انقلابی نمای پرتغال است. سازمان فوق بر این عقیده است که اساسا کودتای ۲۵ آوریل افسران MFA در ارتش هیچ گونه تغییر و درگونی در زندگی و شرایط سیاسی حاکم بر پرتغال ایجاد ننموده و صرفا تعویض دست بدست دولت از یک جریان بیوز و فاشیستی به یک جریان بیوز و لیبرالیستی بوده است. در رابطه با MFA نیز اتفاقا این حزب بر این است که MFA جز یک تشکیلات ضد انقلابی و ارتجاعی همانند سایر جناحهای ارتش نیست. فعالیت جنبش تجدید حزب پرولتاریا " جز در مواردی چون شرکت در بهم ریختن ککره نفو فاشیستی در اپورتو و نیز شرکت در تظاهرات ضد ناتو در ژانویه ۱۹۷۵ که به همراه سایر نیروهای چپ و با موفقیت صورت پذیرفت، اساسا در زمینه مبارزه علیه

حزب کمونیست و "سوسیال فاشیسم" خلاصه میشود. این حزب معتقد است که حزب کمونیست اتحادیه سوسیال فاشیست‌ها بوده و بقدرت رسیدن آنرا بقدرت رسیدن سوسیال فاشیسم میدانند. از اینرو عده مقالات روزنامه ارگان این حزب "لنا پاپلار (Luta Popular)" و همچنین عده فعالیت‌های تبلیغاتی آن بدور محور مبارزه با حزب کمونیست با عنوان "سوسیال فاشیسم خارج از اتحادیه کارگری" و یا "مرگ پر روزیو-نیسم" و "زنده باد استالین" و غیره انجام میگردد. در صحنه مبارزات اجتماعی پرتغال این سازمان عملاً از تشکیلات ضد انقلابی و دست راستی چون حزب سوسیالیست و حزب دموکراتیک توده‌های در مقابل حزب کمونیست دفاع میکند. جالب اینکه یکی از نیروهای رهبری کننده مهاجمین به تشکیلات حزب کمونیست در شمال پرتغال که در جریان شدت گیری عملیات ضد انقلاب در ماههای ژوئیه و اوت انجام پذیرفت در واقع همین سازمان بود. در این رابطه یکی از رهبران این سازمان میگوید "ما به همراه توده‌ها به سوسیال فاشیست‌ها حمله کردیم". البته روشن است که این "توده‌ها" جز مرتجعین راست و عوامل ضد انقلاب که توسط حزب سوسیالیست بسیج شده بودند چیز دیگری نمیتواند باشد. برخورد حزب "جنبش تجدید سازمان حزب پرولتاریا" بسه سایر تشکیلات و سازمانهای انقلابی نیز بهتر از برخورد آن با حزب کمونیست نیست. در این مورد این سازمان معتقد است که کلیه سازمانهای دست چپی ضد انقلابی بوده و باید نابود شوند. از اینرو در بسیاری از موارد سازمانهای چپ پرتغال نه تنها مجبور به دفاع از خود در مقابل حمله سلحشانه ضد انقلاب میشانند بلکه در مقابل تهاجم سلحشانه این حزب نیز ناگزیر به دفاع سلحشانه از خود میگردند. بدین ترتیب MRPP با عده دیدن تضاد خلقی پرتغال با "سوسیال امپریالیسم" در سطح خارجی و "سوسیال فاشیسم" در داخل فعالیتهای خود را نه در جهت مبارزه با دشمنان اصلی خلق امپریالیستها و مرتجعین داخلی بلکه در سمت انحراف دیگری متمرکز نموده است. پر واضح است که این نوع عملیات نمیتواند در خدمت بسیج توده‌های کارگری و سازانندهی آنان برای سرنگونی قدرت بورژوازی حاکم و بقدرت رسیدن زحمتکشان پرتغال باشد.

از مهمترین احزاب دیگر سیاسی معروف به "الترایچ" میتوان سازمانهای زیر را نام برد.

اتحادیه توده‌های دموکراتیک (UDP) - یک جنبش توده‌های با ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی است. گفته میشود که این سازمان دومین تشکیلات انقلابی چپ پرتغال میباشد.

جبهه توده‌های سوسیالیستی (FSP) - این سازمان تحت رهبری مانوئل سیرا از انشعاب چپ حزب سوسیالیست پرتغال ایجاد شده.

اتحادیه کمونیستهای بین المللی (LCI) - این سازمان یکی از تشکیلات ترولسکیستی وابسته به انترناسیونال

ع میباشد.

سازمان کمونیستی مارکسیست-لنینیستی پرتغال (OCMLP)

سازمان تجدید ساختار حزب کمونیست (مارکسیست-لنینیست) (ORPCML)

حزب کمونیست پرتغال (مارکسیست - لنینیست) - PGP (ML) - این سازمان معتقد است که " سوسیال امپریالیزم " و " سوسیال فاشیسم " دشمنان اصلی مردم پرتغال بوده و از اینرو به همراه حزب سوسیالیست و حزب دموکراتیک توده ای از عملیات ضد انقلابی دولت ائتلافی پشتیبانی میکند .

کمیته مارکسیست لنینیستی پرتغال (CMLP)

جبهه انتخاباتی کمونیستی (مارکسیست - لنینیست) - (FEC-ML)

سازمان کارگران و کارگران کشاورزی (AOC) - یک تشکیلات مارکسیست لنینیستی است که در بعضی از سندیگاها پایه توده ای دارد . اخیراً رهبری سندیگای کارگران شیخانی را از حزب کمونیست (بزعم آن سوسیال فاشیست) گرفت .

حزب اتحاد توده ای مارکسیست لنینیستی (PUP)

اتحادیه انقلابی مارکسیست لنینیستی (URML)

در ۲۵ اوت به هنگام گم شدن نیروهای راست در ساقط کردن حکومت گونسالوس " حزب کمونیست پرتغال " - جنبش دموکراتیک پرتغال و ۶ سازمان دیگر معروف به " الترا چپ " بنام های " جنبش چپ سوسیالیستی " " حزب انقلابی پرولتاریا (بریگاد انقلابی) ، اتحادیه عمل و اتحاد انقلاب " جبهه توده ای سوسیالیستی " اتحادیه کمونیستی بین المللی " و " جنبش اول ماه مه " تشکیلات جدیدی را بنام " جبهه اتحاد انقلابی " (FUR) ایجاد نمودند . هدف از ایجاد این جبهه ائتلافی از یکطرف دفاع از گونسالوس در مقابل تهاجم راست و از طرف دیگر تمرکز دادن حمله بقدر فاشیسم ، سوسیال دمکراسی و امپریالیسم بود . پس از سقوط گونسالوس و شرکت حزب کمونیست در حکومت دست راستی آزیوود و هیئت رهبری " جبهه اتحاد انقلابی " حزب کمونیست را از تشکیلات جبهه اخراج نمود . اما مدتی بعد سازمان دیگری بنام " جبهه توده ای دموکراتیک " بسا " جبهه اتحاد انقلابی " رسماً وارد همکاری شده و به این تشکیلات پیوست . " جبهه انقلابی " تا کنون مبارزات وسیعی را علیه حکومت ارتجاعی آزیوود سازمان داده که از مهمترین آن میتوان مارج ۲۰۰۰ ، نفر کارگران لیسن را علیه اقدامات ضد انقلابی دولت نامبرد .

نتیجه گیری و چشم انداز آینده -

جنبش اجتماعی عظیمی که پس از سرنگونی قریب به ۵۰ سال^{میلطه} فاشیسم تمام شئون زندگی سیاسی مردم پرتغال را در بر گرفت بدستیکه پدید آمده شگرفی است . این جنبش در واقع نه یک انقلاب بیروزیمند بلکه آغاز یک پروسه کاملاً انقلابی است که در صورت بوجود آمدن یک سری فاکتورهای سیاسی لازم میتواند به انقلاب واقفوسی بیانجامد . جنبش انقلابی پرتغال که پس از کودتای ۲۵ آوریل در صحنه مبارزات سیاسی ظاهر شد معلول یک برنامه و تدارک سیاسی توده ای از قبل آماده شده نبود و اساساً هیچ یک از احزاب سیاسی موجود نه

فقط برنامه ایجاد این چنین حرکت عظیم مبارزاتی را از جانب توده نداشتند بلکه حتی تصور آنرا نیز نمی نمودند .
بهین جهت فقط بعد از ۲۵ آوریل ما شاهد فعالیت شدید احزاب و دستجات مختلف سیاسی پرتقال و کوشش
برخی از آنها در جهت در دست گرفتن قدرت سیاسی که کنترل آن از حیثه توانائی طبقه حاکم خارج شده بود
میباشیم .

در اینجا به دو ساله باید پاسخ گفت - نخست اینکه آیا " مدل " پرتقال میتواند در کشورهای دیگر تکرار
شود و دوم اینکه آیا اساسا خود وقایع اخیر میتواند بمثابه " مدلی " هدف و استراتژی انقلابی احزاب سیاسی
قرار بگیرد ؟

در مورد اولین ساله - بنظر ما اینکه اساسا کودتا و یا بطور کلی ساقط شدن رژیم حاکم در یک جامعه میتواند
به بحران سیاسی طبقه حاکم دامن زده و به ایجاد آن چنان شرایط انقلابی که به اعتدای جنبش انقلابی تسوده
بیانجامد منجر گردد و یا برعکس به استحکام قدرت سیاسی طبقه حاکم و تسلط مطلق آن در قیقا به عوام مسلط
و شرایط خاص اجتماعی - اقتصادی و سیاسی آن جامعه بستگی داشته و نمیتوان از قبل به حکم کلی و عام در این
مورد رسید . نه فقط در پرتقال بلکه در بسیاری دیگر از کشورهای جهان سقوط رژیم حاکم به رشد جنبش توده
و حتی استقرار حکومت های مترقی انجامیده است . نمونه هایی مانند وقایع ایران پس از شهریور ۲۰ و برقراری
حکومت مصدق و کودتای عراق و به حکومت رسیدن قاسم و کودتای مصر و پس از آن حکومت ناصر و بعدها نمونه دیگر -
مثالهای روشنی بر اثبات این مدعا است . از سوی دیگر ما شاهد کودتاهائی چون انواع کودتاهای کثیر فاشیستی
در آمریکای لاتین چون برزیل و کودتاهائی نظیر یونان ، ترکیه ، عمان و غیره در خاور میانه و همچنین یک سری کودتاهای
دست راستی در سایر کشورهای آسیا و آفریقا هستیم که خود بیانگر جنبه دیگر واقعیت است . آنچه مسلم است
اینکه فاکتورهای چون ضعف اقتصادی طبقه حاکم و بحران اقتصادی موجود در جامعه درجه و شدت تضاد
بین جناحهای هیئت حاکمه تضاد های ما بین امپریالیستها در کشور و اینکه ماهیتا چه نیرو و یا نیروهای سنی
رژیم موجود را ساقط مینمایند میتوانند درونمای کلی و تاریخ و نه مشخصات دقیق حکومت و یا جنبش انقلابی
توده را در آینده ترسیم نمود . زمانیکه به دلائل مختلف نظم موجود و ثبات نسبی حکومت طبقه حاکم درگه
گون میشود کلیه طبقات و نیروهای اجتماعی جامعه پلاریزه شده و التهاب اجتماعی تا استحکام مواضع قدرت یکی
از طبقات ادامه خواهد داشت . و این دست مشخصه موقعیت فعلی جنبش انقلابی در پرتقال است .

در رابطه با سئوال دوم آنچه مسلم است اینکه ساقط کردن حکومت توسط بخش هایی از ارتش (کودتا) و از
این طریق دامن زدن به جریان انقلابی در جامعه اساسا نمیتواند برنامه و استراتژی احزاب و گروههای سیاسی
واقعا انقلابی باشد . هر حزب و گروه سیاسی اگر به انقلاب توده معتقد است باید همین توده را نیز جهت
انجام کار انقلابی عظیمی که از طریق آن سلطه طبقه حاکم و از کون شده و بنای جامعه نوین پایه گذاری شود بسیج
و متشکل نموده و در این راه رهبری نماید . کاریس دشوار انقلاب نه در انتظار لحظه مناسب نشستن و نه

در امید بستن به يك سری وقایع همانند دگرگونی در ارتش، میتواند به نتیجه برسد. و این درس بزرگ کلیه انقلاببهای پیروزمند عصر ماست. حال به این سوال باید پاسخ گفت که وظیفه نیروهای انقلابی در شرایطی که جنبش توده، جنبشی که سالها زیر سرکوب حکومت فاشیستی به رکود کشانده شده و اینک ناکهان تحت شرایط جدید جنبش وار تولد مییابد چیست؟ آیا راه شرکت سازماندهی و رهبری صحیح آنرا باید گزید و یا در انتظار شکست و سپس جمع بندی از شکست آن دقیقه شماری کرد؟ آیا وظیفه نیروهای شرقی جهان زمانیکه توده برای احقاق حقوق خود بپا میخیزد بهتیبائی از این توده و یا پشت کردن به آن است؟ و بر این اساس آیا در مقابل جنبش انقلابی پرتغال يك راه و یا دوره قرار گرفته؟ بنظر ما در شرایط کنونی پیروزی جنبش انقلابی پرتغال دقیقاً به این امر بستگی دارد که تا چه میزان نیروهای انقلابی میتوانند در جنبش رهبری سیاسی نموده و تحت لوای يك برنامه راستین انقلابی جنبش توده را هدایت نمایند. بستگی به این دارد که تا چه حد شوراها و کمیتههای کارگری تحت يك رهبری سیاسی انقلابی مسلح شده و برای درهم شکستن ماشین دولتی ترک خوردن دو کمب قدرت سیاسی آمادگی پیدا نمایند. و این راه هنوز غیر قابل تحقق و مسدود نیست. بکار برد تجربه شیلی و تعمیم آن به پرتغال بعنوان سرنوشته محتوم و اجتناب ناپذیر جنبش انقلابی در این کشور بدون در نظر گرفتن فاکت های شخص جنبش پرتغال و تفاوت های آن با شیلی و آنچه که در شیلی در دوران حکومت آئنده بوقوع پیوست، بنظر ما نادرست است. در شیلی حکومت آئنده بواسطه ائتلاف چند حزب رفریست و از طریق انتخابات مجلس و از بالا روی کار آمد و اساساً در آن زمان آن چنان حرکت انقلابی وسیع توده های که امروزه در پرتغال بوجود آمده پشتوانه حکومت آئنده نبود. در شیلی ارتش کماکان دست نخورده مانده و بجز عناصر انگشت شماری که با حکومت سیماتی داشتند نه تنها هیچ حرکت و یا جریان شرقی حتی در بهترین دوران حکومت آئنده در ارتش بوجود نیامد بلکه این نیروی عظیم اجتماعی همانند گذشته بمثابة ابزار در خدمت ضد انقلاب و ارتجاع باقی ماند و این نکته بسیار مهمی است. در پرتغال برعکس در اثر رشد بجزریان شرقی در ارتش حکومت فاشیسم سرنگون شد و مبارزه انقلابی از پائین در سطح توده های وسیع بوجود آمد؛ بهمین جورگی وضع موجود از یکسو ناتوانی طبقه حاکمه در ادامه حکومت به همراه غلبان جنبش توده های آنچنان شرایطی را ایجاد نمود که نشان داد توده دیگر سلطه ارتجاع و طبقه حاکم را تحمل نمی نماید. جریاناتی که به سقوط بی دریغ دولت های ووری کار آمدن شد دولت ائتلافی در طول ۱۸ ماه گذشته انجامیده بهترین گواه این حقیقت است. در پرتغال جنبش وسیعی نه فقط در سطح افسران بلکه در سطح پایه های ارتش سربازان طوایف و درجه داران بوجود آمد و مبارزه اجتماعی به درون این ارگان مطمئن سلطه طبقه حاکم کشانده شد. بطوریکه ارتش امروز پرتغال برعکس شیلی نه یک نیروی متحد و یکپارچه و تمام عیار در خدمت اهداف ارتجاع بلکه بمثابة نیرویی که در اثر مبارزه انقلابی توده به چند پاره شکسته شده و در درون آن جناح بندیهای مختلف در تضاد و مبارزه دائم با یکدیگر میباشند. در ارتش

پرتغال ما با يك سری جریانات سیاسی شرقی چون MFA، کویکن و در این اواخر سازمان سربازان و ملوانان انقلابی (SUV) در کنار جریانات سیاسی سازمان نیافته دیگر روبرو هستیم که با رهبری مترج ارتش و حکومت دست راستی وقت فاطعانه مبارزه میکنند . بی سبب نیست که دولت دست راستی آزیو و اخیرا اعلام نوسود که ۲۰۰۰ قبضه اسلحه از طریق نیروهای دست چپی ارتش در اختیار سازمانهای انقلابی گذارده شد و یا اینکه خود رئیس جمهور در مصاحبه اخیر خود اذعان به ناتوانی دولت در مقابله با شورش وطنیان واحد های انقلابی ارتش در جریانات اخیر مینماید . در مجموع حاصل این مبارزات و نیز گل مبارزه اجتماعی در پرتغال هنوز روشن نیست این امر چنانکه گفته شد بستگی مستقیم به قرار گرفتن و یا قرار نگرفتن رهبری انقلابی در مکان رهبری کل جنبش پیدا میکند . آنچه واقعیات امر و تجربه شیلی نشان میدهد اینکه مترجمین و نیروها ی ضد انقلاب بیگانه نشده و دیگر وضعیت فعلی را تحمل نمینمایند . بر این اساس در صورت عدم چرخش کنترل و رهبری کل جریان مبارزه به دست نیروهای واقف انقلابی بالاخره دیر یا زود ضد انقلاب چیسره خواهد شد و تاریخ قاجحه شیلی را بار دیگر منتهی با ابعاد بسیار وسیعتری تکرار خواهد نمود .

به امید روز پیروزی جنبش انقلابی در پرتغال و پیروزی جنبش آزاد بیخس در آنگولا . به امید روز پیروزی تمام خلق های جهان



Steel and metal workers demonstrating yesterday in Lisbon

United Press International

بخشی از منابع و مأخذ مورد استفاده در تهیه این مقاله

۱- مقاله "برتقال و آفریقا: اکتیالیسم در حال مرگ" نوشته جن ابرایان (Jay O'Brien)

(Monthly Review) ماه مه ۱۹۷۴ .

۲- مقاله "آزمایش در برتقال" نوشته رامین بلک برن R. Blackburn مجله (New Left Review) سپتامبر تا دسامبر ۱۹۷۴ .

۳- مقاله "انقلاب پنجمان در برتقال" نوشته کنت ماکسول K. Maxwell مجله هفتگی (New York Review of Books) شماره ۱۷ آوریل ۱۹۷۵ .

۴- مقاله "برتقال تحت فشار" نوشته کنت ماکسول K. Maxwell مجله هفتگی (New York Review of Books) شماره ۲۹ ماه مه ۱۹۷۵ .

۵- مقاله " مبارزات طبقاتی در برتقال " نوشته پال سوئیزی P. Sweezy مجله (Monthly Review) سپتامبر ۱۹۷۵ قسمت I .

۶- مقاله " مبارزات طبقاتی در برتقال " نوشته پال سوئیزی P. Sweezy مجله (Monthly Review) اکتبر ۱۹۷۵ (قسمت II)

۷- مقاله " برتقال عجیب ترین انقلاب" نوشته برت کاکران B. Cochran مجله هفتگی (Nation) اکتبر ۱۹۷۵ .

۸- مقاله "برتقال در گردش براساس و در معرض جنگ داخلی" نوشته پال کوان P. Cowan مجله هفتگی (Village Voice) ۶ اکتبر ۱۹۷۵ .

۹- مقاله "مانیفست کمونیست" نوشته پال کوان Paul Cowan مجله هفتگی (Village Voice) اکتبر ۱۹۷۵ .

۱۰- مجله اکونومیست لندن - Economist-L بین آوریل ۱۹۷۴ تا اکتبر ۱۹۷۵ .

۱۱- شماره های مختلف روزنامه نیویورک تایمز (New York Times) بین آوریل تا اکتبر ۱۹۷۵ .

۱۲- شماره های مختلف مجله هفتگی نیویورک تایمز (New York Times) بین آوریل ۱۹۷۴ تا اکتبر ۱۹۷۵ .

۱۳- هفته نامه گاردین (Guardian) بین آوریل ۱۹۷۴ تا اکتبر ۱۹۷۵ .

۱۴- مقاله "برتقال و یک نسیم آزادی" مندرجه در مجله (Big Flame)

۱۵- روزنامه ها و نشریات سازمانهای رادیکال آمریکا در فاصله آوریل ۱۹۷۴ تا اکتبر ۱۹۷۵ .

نکاتی چند در مورد جامعه شناسی

پیشینیان ما برای بیان منشأ بشر عموماً به نیروهای خارج از طبیعت مادی متوسل میشدند. انسان را ساخته و پرداخته نیروی که خارج از طبیعت قرار دارد و خود بوجود آورنده این طبیعت مادی است مینداشتند. از نظر ایشان انسان با مشخصات جسمی و امکانات روانی معین و ثابتی یگانه خلق شد، و هستی وی مستقل از محیط مادی اطرافش یکبار برای همیشه تعیین شده بود. پیشرفت علوم و بویژه علوم طبیعی از اواسط قرن گذشته این نظریه را کاملاً رد کرده و نشان دادند که انسان نیز همانند دیگر پدیده های طبیعت نتیجه یک روند تکاملی ماده در تاریخ است. زندگی و بقولی "جان" اولین نمایش خود را در ساده ترین نوع سلولهای تک یاخته ای نشان میدهد. در مورد اینکه چگونه از ماده بیجان چنین سلولهایی میتوانند حاصل آیند امروزه نظرات و تئوریهای مختلف وجود دارد. این سلولها تحت تاثیر محیط اطراف خود هر چه بیشتر پیچیده شده و در طول مدت زمانی که باید آنها را بمقیاس میلیون سال استخراج به دستگاههای جاندار بینهایت پیچیده و تکامل یافته ای تبدیل شدند که ما آنان را بستنی به مشخصاتشان، تحت نام حیوانات و یا نباتات میشناسیم.

پیدایش انسان، این تکامل یافته ترین نوع ماده، نیز از این قاعده مستثنی نیست. امروزه ما میدانیم که جانوری که انسان از او برخاسته است جانوری درختزی بوده است و گیاه خوار، که گاهی پای بر خاک مینهاد، به علت یخبندان و سرما بسیاری از جنگلها ناپدید شدند و همراه ایشان بسیاری از حیوانات نیز از بین رفتند، ولی این حیوان درختزی چون کما بیش با زندگی روی خاک خو گرفته بود توانست با تغذیه از ریشه درختان به زندگی خود ادامه دهد. ضرورت زندگی او را بر آن داشت که بر روی راه رود و از دستن خود برای دفاع و یا تحصیل غذا استفاده کند. در جریان جدالها با طبیعت سلسله اعصابش پیچیده تر و کاملتر. همچنین وی فرا گرفت تا با ظرافت و دقت بیشتری از انگشتان دستش استفاده کند. علم انسان شناسی (۱) معتقد است که در جریان این فراگیری بود که انسان به استفاده و سپس ساختن ابزارهای ساده روی آورد.

ضعف این انسان اولیه در برابر طبیعت، ستیز بی ارادیش برای زیستن، دشواری مبارزه اش با وحش و همچنین غرائز جنسی اش - او را به زندگی و همکاری گروهی واداشت. امروزه آثار و مدارک فراوانی موجود است که دال بر زندگی گروهی اولیه، بویژه زندگی گروههای غارنشین، میباشد. زندگی گروهی و لزوم همکاری و هماهنگی در گروه انسان را به جستجوی شیوه هایی برای تقاض و تماس واداشت و از این طریق زبان بوجود آمد، تکلم، گذشته از نقشی که در ارتباط بین انسانها و انتقال دانش محدود بسری داشت با وجود آوردن امکان تفکر انزوايي باعث تکامل بیشتر مغز انسان گردید. ابزار سازی نیز انتقال دسترنج هر نسل را به نسل دیگر ممکن ساخت. آنچه که بیش از هر چیز انسانی را در شروع جاده تمدن مورچه وار کام بر میداند از جد حیوان منشا نشناختن است همان قدرت تکلم و ابزار سازی است.

از پیوند و همگاری انسانها با یکدیگر گروه بوجود میاید . گروه مرکب از دو یا چند نفر است که با یکدیگر ارتباط دارند . جامعه مردم از تعداد زیادی افراد است که شبکه ارتباطی پیچیده و سازمان یافته و همگاری وسیعی آنان را بهم پیوند میدهد . جامعه فقط جمع کئی انسانها نیست بلکه شامل انسانها و شبکه وسیع روابط و پیوندهای ایشان میگردد . رابطه بین جامعه و اعضای رابطه ای است دیالکتیکی بین آن و جز آن از طرفی مشخصات مختلف جزم در اینجا مثلا مشخصات ارگانیک فرد ، عکس العمل وی - نسبت به شرایط جغرافیائی و در آن ، یعنی در جامعه تأثیر دارد ولی از طرف دیگر جامعه بعنوان یک واحد متمایز از - افراد تشکیل دهنده اش دارای قوانین حرکت و تکامل مخصوص به خود میباشد که با قوانین حاکم بر مردم تک تک افرادش منسختند . در همین لازم به تذکر است که یک فرد عموما خیلی بیشتر از آنکه در جامعه تأثیر میدارد از جامعه تأثیر میگیرد و این تأثیر تا آن حد در زندگی فرد تعیین کننده است که امروزه سخن گفتن از انسان بدون در نظر گرفتن جامعه ای که در آن زندگی میکند و نشی را که در آن جامعه به او محول شده در واقع سخن از پدیده ای ذهنی و خارج از واقعیت گفتن است . از لحظه ای که زندگی گروهی و - اجتماعی آغاز شد ما با انسان اجتماعی سرو کار داریم که بندهای بشمار و پیچیده ای او را به اطرافیان و اجتماعش پیوند میدهد . این بندها تعیین کننده تقریبا تمام عملکردها و خصوصیات روانی اش میباشد . این مسئله ، یعنی تأثیر تعیین کننده جامعه بر انسان و در واقع جدا ناپذیری انسان از محیطش که امروزه ، به برکت پیشرفت علوم اجتماعی و بخصوص به برکت انقلابات اجتماعی قرن اخیر که مبدء و مبلع دستاوردهای کوانتهای پیشگامان علم اجتماع بودند ، برای بسیاری از روشنفکران - حتی روشنفکرانی که در خدمت طبقاتی ارتجاعی قرار دارند - بدیهی مینماید . تا همین یک قرن پیش بعنوان یک نظر علمی مورد قبول نبود و تا اواسط قرن - گذشته هنوز دانشمندان ، نویسندگان ، سخنوران و هنرمندان سخن از " انسان " ، سخن از احساسات و استعداد های ذاتی این " انسان " جدا از پایگاه مادی زندگی اش ، یعنی جدا از اجتماعش میراندند .

در سطور پیش گفتیم که جامعه بعنوان یک واحد دارای حرکت و پویائی ویژه خود میباشد . نگاهی به جوامع مختلف دینی و تاریخی تاملشان بروشنی نشان میدهد که شرایط و تحولات این جوامع یکسان نبوده است ، مثلا امروزه در قاره امریکا از طرفی با پیسرفته ترین جامعه سرمایه داری در ایالات متحده و از طرف دیگر با همایل نیمه وحشی جنبشهای آمازون روبرو هستیم . در مورد ژنرالونی تحولات جوامع میتوان رشد تناسب سرمایه داری را مثال زد . در اروپا نظام سرمایه داری اولین نطفه های خود را در اواخر قرون وسطی - بوجود آورده و بعنوان نظامی پیشرو ، بعد از چند قرن مبارزه ، از درون نظام فئودالی سر بر اعراشت ، حال اینکه در برخی از - کشورهای امریکای لاتین و کشورهای آسیائی (مانند ایران) نظام سرمایه داری (و یا دقیقتر سرمایه داری وابسته) نه بعنوان نظام پیشرو و نتیجه فعالیت تولیدی نیروهای انقلابی جامعه بلکه برعکس برای پاسخگویی به نیاز سیستم سرمایه داری جهانی و عمدتا بسا پشتیبانی این سیستم خود را حاکم کرد . امریکالیسم . امروزه با کمک ارتجاعی ترین و ضد انقلابی ترین طبقات این کشورها به تقویت و بسط روابط سرمایه داری در جهت استثمار خلق و هر چه بیشتر وابسته کردن اقتصاد جامعه به سرمایه داری بین المللی پرداخته - است . اگر در اروپا چندین ده سال وقت لازم بود تا دهقانان از زمین جدا شوند و بصورت کارگر و لشکر ذخیره کار در شهرها رها شوند ، در ایران قرن بیستم ، خرید شدن شیوه سنتی تولید ، جدا شدن دهقانان از زمین و سرازیر گشتنشان به شهرها در مدت کمتر از ده سال صورت گرفت . این تواناگویی زیست و رشد جوامع مختلف ما را بر آن میدرد که جهت یافتن قوانین و اصولی عام برای -

درک احوال این جوامع حرکت شیم . برای مطالعه هوائین عام تحول جامعه و کشف روابط عینی حاد بران در گذشته و حال ، قوانینی که بر مبنای آن بتوان تاریخ علمی جوامع مختلف را بیان کرد و حرکت کلی آینده شان را پیش بینی نمود باید با اسلحه علم مسلح بود . در ربع دوم قرن گذشته اولین کوشش برای بنیاد جامعه شناسی بعنوان یک علم مستقل با اصول و پرنسپ های خاص خود توسط بوسلیه اوست کت (۲) و هربرت اسپنسر (۳) انجام گرفت . از آن بیعده دانشمندان و فیلسوفان متعددی کوشیدند تا برای مطالعه جامعه روشها و تئوریهای عمومی و منطبق بر واقعیت پیدا کنند و تا حدودی نیز موفق شدند ولی نتوانستند با نظریه ای علمی ، یعنی تکرشی (۴) که از پیوند چند قانون علمی حاصل آید و تعمیم داده شود و بتواند نمود های متعدد را در جوامع مختلف تعیین کند و همچنین قادر باشد میان این نمودها ارتباط و نظمی بوجود آورد . عرضه کنند . این بن بست تا زمانی که مارکس نظریه " ماتریالیسم تاریخی " خویش را تنظیم نکرد و تا زمانیه مارکس و انگلس فلسفه اجتماعی خویش را عرضه نکردند وجود نداشت . تازه بعد از اینکه مارکس و انگلس بینش انقلابی خویش را از جامعه و تلاطم آن ، از تاریخ انسان ، از نظر اساسی که تولید - روابط تولیدی و مبادله در هر جامعه بازی میکند بیان کردند . جامعه شناسان روزنه ای پیدا نمودند تا بتوانند خود را از بندهای گذشته برهانند و مبنای علمی جامعه - شناسی را پدیداری کنند .

(۶) تولید - روابط تولیدی - طبقات اجتماعی : (۷) (۸)

در هر جامعه ای نمودها و روابط مختلفی را میتوان مشاهده کرد ، از قبیل مذهب ، سنت های اجتماعی ، گروه بندیهای مختلف ، قوانین ، معتقدات مردم ، روابط اقتصادی ، شیوه تولیدی ، سیستم حکومتی ، تاریخ و روشن است که کیفیت این پدیدهها در جوامع گوناگون با هم متفاوت است . که همین یک از این عوامل تاثیر عمده تعیین کننده تفاوت اجتماع میباشد ؟ عبارت - دیگر که این یک از این روابط پدیده های اجتماعی محور عمده ای است که بر مبنای آن میتوان دیگر روابط و نمود های اجتماعی را - شرح داد و تاریخ تلاطم جامعه و روابط اجتماعی را بیان کرد ؟ به این سؤال و یا سؤالیهای گوناگون شبیه این سؤال ، جوابهای متعددی در طول دو قرن گذشته داده شده است . نظرات ابراز شده در این مورد را میتوان بطور کلی به دو دسته تقسیم نمود . دسته اول که اکثریت را تشکیل میدهند جریان و روابط اصلی ای که بر اساس آن میباشد کوشش در بیان تاریخ و تلاطم جامعه نمود جریان و رابطه ای اساسا ذهنی و دور از فعالیت مادی بشر میدانستند . مثلا عده ای هنوز مانند قرون وسطی ، مذهب و کلیسا را نیروی محرکه اصلی جامعه دانسته و میوشیدند تا تمام تاریخ و تحولات مختلف جامعه را از این دیدگاه بررسی کنند . عده دیگری - اصلا برای تاریخ هدف و غایتی منظور نداشته و آنرا حاصل جمع اتفاقات و یا اراده و کردار حکام و پادشاهان میدانستند . برخی دیگر ، تحت تاثیر دسناورد های انقلاب لیبیر فرانسه ، دستیابی به " آزادی " ، یعنی چیزی نماییش به دموکراسی کشورهای غربی را هدف حرکت اجتماعی میدانستند بر شمردن تمام این نظرات که شامل طیف وسیعی است از حوصله این مقاله خارج میباشد . تدوین نکته لازم است که این نظریات مورد قبول اکثر کلاسفه و دانشمندان تا قرن گذشته بوده است و در واقع نظریات حاد در فلسفه و علوم تا قرن ۱۹ بشمار میآید . همانطور که بیان کردیم نکته مشترک این پیشها ایده الیسم و ذهنی گریشان است که آنها را از این دیدگاه حرکت خود را ، فعالیت واقعی انسانها در زندگی روزمره شان فرار دهند باز میدارد . دسته دوم نوشیدند تا - فعالیت عینی ، واقعی و روزمره بشر را در جامعه مورد مطالعه قرار داده و در این راه از کشفیات تمام علوم پیوسته اقتصاد ، علوم طبیعی ، انسانشناسی و باستانشناسی استفاده نمایند . پیشگامان این دسته مارکس و انگلس میباشد . این دو نفر با استفاده از شیوه استدلال

دیالکتیکی ، که پیشرفته ترین شیوه استدلال شناخته شده تا به امروز می باشد ، و با تکیه بر دستاوردهای علم در قرن گذشته به تاریخ ، به اجتماعات مختلف (به ویژه اروپائی) به رشد و تکامل پیوند های درونی این جوامع ، به انقلابات ، به سنن و اعتقادات مردم و نویسنده . ایشان کشف کردند که از بدو پدیدایش بشر تا کنون جوامع بر حول عامل اقتصادی طریق تکامل خود را پیهمه اند ، به عبارت دیگر عامل اصلی در تغییر و تفسیر تاریخ بشر عامل اقتصادی یعنی عمدتاً شیوه تولید و مبادله و روابط تولیدی می باشد . اینکه آنچه برای زندگی مادی انسان لازم است به چه شیوه ای تولید میگرد ، که امین بخترا از اجتماع انرا تولید میکند ، که امین بخش صاحب ابزار و وسائل تولید است و این ثروت تولید شده چگونه تقسیم میگرد ، نقطه حرکت در مطالعه دیگر نمودها ، پیوندها و حرکتهای اجتماعی اسبست . پس بران درک فرهنگ ، سنن ، تاریخ ، سامانه حلوصی و ملل کوناگون در مراحل مختلف تاریخ باید اول زیر بنای اقتصادی ، یعنی شیوه تولید و مبادله و روابط تولیدی را در آن جامعه تعیین کنیم . که بیشتر بیس جامعه ایکه بشر میشناسد کمن اولیه است که در آن " مالکیت اجنطعی " بر قرار بوده است . فعالیت تولیدی شامل شکار ماهیگیری ، جمع آوری میوه و بیلور بسیار محدود کشاورزی بوده است . ابزار تولید یعنی عمدتاً زمین و وسائل شکار و ماهیگیری در اختیار جامعه قرار داشت . ثروت تولید شده و یا جمع آوری شده عموماً بر بنیای احتیاجات افراد تقسیم میگردید . مشخصه اصلی این جوامع عدم وجود مالکیت خصوصی وسائل تولید میبوده است . بتدریج در پرتو رشد امکانات تولیدی بشر ، یعنی عمدتاً رشد مهارت در فنون ابزار سازی ، شکار ، ماهیگیری ، کشاورزی و امیختن داده آری و روشهای ابتعائاتی حفظ اذوقه امکان انباشت اذوقه برای جامعه فراهم آمد . بهوزات بوجود آمدن این امکانات نویی تقسیم دار ابتدائی بین افراد صورت گرفت . بخشی از افراد جلمعه بیشتر وقت خود را صرف یک فعالیت مشخص تولیدی از قبیل کشاورزی و یا ساختن اوبین وسائل زیست و تولید نمودند . این تصمیم کار بنویسه خود باعث بالا رفتن پار آوری کار و در نتیجه رشد تولید و انباشت بیشتر ثروت میگردید . برای بخشهایی از اجتماع امکان تولید مازاد بر مصرف بوجود آمد که حاصل آن پدیدار شدن مبادله و در واقع معامله پایاپای بود . در پرتو تقسیم کار و انباشت بود که اولین فرمهای مالکیت خصوصی ابزار تولید و اولین تظاهرات مبادله پدید آمد و بتدریج بسط یافت .

از لحظه ایکه مالکیت خصوصی خود را در اجتماعات تحکیم کرد ما با جوامع طبقاتی روبرو هستیم که ماهیتاً با جامعه بی طبقه متفاوت هستند . طبقه مشتمل از گروهی از افراد است که از لحاظ شیوه شرکت در تولید اجتماعی ، از لحاظ مالکیت ابزار تولید و بهره وری از ثروت تولید شده وضع کمابیش یسائی دارند . مثلاً در جامعه ای با نظام فئودالی که بخترعده تولید ان شاس کشاورزی میشود ، طبقه دهقان شامل ابراری است که صاحب برخی از وسائل تولید (مانند دام ، ابزار شخم زمین و . . .) ولسی نه عده ترین وسیله تولید که زمین می باشد هستند . کار تولیدی ، یعنی کشاورزی بوسیله این افراد انجام شده و ثروت تولید شده حاصل کار یست که این افراد با وسائل خود به روی زمین متعلق به دیگری انجام داده اند . از نظر بهره وری از ثروت تولید شده افراد این طبقه عموماً فقط تا آن حد از آن بهره مند میگردند که تکافی گردان زندگی خود و خانواده شان را داده و احتمالاً استهلاك وسائل تولید شان را جبران میکنند . طبقه مالکین بزرگ و یا فئودالها صاحب عده ترین وسیله تولید یعنی زمین (و گاهی آب) هستند و اصولاً خود روی زمینشان کار نمیکنند ولی بخش عده ارزش تولید شده در زمینهایشان ، ارزشی که حاصل کار دهقانان می باشد را بطریق مختلف (بهره مالکانه ، سهمیه مالک ، اجاره بها و) به خود اختصاص میدهند . بدین ترتیب ایسین طبقه ، علیوقم اینکه در تولید ثروت اجتماعی نقش اصلی نداشته است فقط بخاطر تملك ، معضرتین وسیله تولیدی یعنی زمین ، بخش

عمده این ثروت را به خود تخصیص میدهد .

انواع گوناگون جوامع طبقاتی تا کنون وجود داشته اند . آنچه که نکته مشترک تمام این جوامع میباشد وجود طبقه یا طبقاتی - است که بعلت مالکیتشان بر وسائل و ابزار تولیدی جامعه طبقاتی را که فاقد این وسائل هستند استثمار میکنند . از آنجا که دو - عامل اصلی برای تولید ثروت کار و سرمایه و وسائل تولیدی میباشد (مثلا برای کشاورزی احتیاج به زمین ، آب ، دام و دیگر وسائل کشت و زرع و همچنین نیروی انسانی میباشد . برای تولید صنعتی احتیاج به نیروی کارگر ، کارخانه و انواع و اقسام ماشین - آلات و وسائل تولیدی است) . طبقه ای که فاقد وسائل تولید است ناچار کار انسانی لازم برای تولید را تأمین میکند حال اینکه طبقه صاحب وسائل تولید بدون اینکه خود تولید کننده اصلی باشد فقط به صرف مالکیت ابزار تولید قادر به تصرف بخر عمده ثروت - اجتماعی میباشد . از اینجا به ضرورت وجود تضاد عینی و اشقی ناپذیر بین طبقات بهره کش و بهره ده در تمام جوامع طبقاتی پی میبریم . در تمام طول تاریخ ، مبارزه بیگیری مابین طبقات متخاصم ، مبارزه ای که گاه چهره ای آرام و گاه چهره ای منقلب بخود میکرفت در جریان بوده است . این تضاد و مبارزه طبقاتی فاکتور ثابت تمام جوامع از پیدایش مالکیت خصوصی تا به امروز بوده و تاریخ واقعی اجتماع نیز جز تاریخ این مبارزات طبقاتی چیز دیگری نیست . بعبارت رساتر آنچه را که باید در هر مرحله زمانی کشف نمود و برای تعبیر و تفسیر رخداد های تاریخی بکار برد تضاد و مبارزه مابین طبقات متخاصم است ، و همچنین برای مطالعه نمودن ها و پدیدهای گوناگون در جامعه امروزی نیز باید از خواست عینی طبقات و تضاد میان ایشان حرکت کرد . آنچه که در تحلیل نهایی تعیین کننده افکار ، اعتقادات ، فرهنگ ، حاکم ، شیوه حکومت ، قوانین حقوقی و . . . میباشد . فعالیت اقتصادی بشر ، یعنی شیوه تولیدی و روابط تولیدی و مبادله و طبقه بندی حاصل از این فعالیت است . ولی باید توجه کرد که رابطه بین زیر بنای اقتصادی و رو بنای جامعه نه رابطه ای مستقیم و مکانیکی و ساده بلکه رابطه ای عمیق و پیچیده است که برای کشف فاشی آن باید به تحقیق ژرف همت کاشت . از آن گذشته ، از آنجا که تمام نمود های جامعه امروزی دارای گذشته و تاریخ معینی میباشد و موقعیت و چهره امروزشان حاصل تکامل موقعیت و چهره دیروزشان میباشد . لازم است که در مطالعه رو بنای امروز جامعه ، موقعیت گذشته این رو بنا و تاثیر عمیقتر را بر چهره امروزی آن در نظر گرفت . اینست که میکوشیم سامانه اقتصادی نکه آغاز ، شرط اصلی و لازم - ولی نه شرط کافی - برای مطالعه رو بنای اجتماعی است . فعالیت اقتصادی محور اصلی ایست که باید بر حوض آن ، با در نظر گرفتن ویژگی های جامعه و تاریخ رو بنایی آن ، به تفحص در شرح نمود های رو بنایی جامعه پرداخت . مطلب دیگر اختلال زمانی است که مابین زیر بنا و رو بنا همیشه وجود دارد . گذار از یک سامانه اقتصادی به سامانه اقتصادی بالاتر (مثلا از برده داری به فئودالیسم) یکباره انجام نمیشود و احتیاج به مدت زمانی کامیاب طولانی دارد . اجتماعی که در آن تغییر زیر بنایی صورت گرفته است احتیاج به مدت زمانی بس طولانی برای بریدن از فرهنگ ، اخلاق و شعور اجتماعی حاکم گذشته اثر و سرسپردن به فرهنگ و اخلاقی و رو بنایی منطبق بر سامانه اقتصادی گزینی اثر دارد . اگر در اکثر کشورهای اروپایی شیوه تولیدی سرمایه داری حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ سال پیش غالب شد ، رو بنای فرهنگی فئودالی ، یا حداقل جنبه های پر توانی از این رو بنا ، تا حدود یک قرن پیش در این کشورها هنوز حاکمیت داشت .

طبقه صاحب ابزار تولیدی در مراحل مختلف تاریخ همواره طبقه حاکم بوده ، بدین معنی که همواره دولت نمایندنده مستقیم این طبقه بوده و در جهت حفظ سیادت و شرایط استثمار طبقات زحمتکش میکوشیده است . اصولا دولت حاصل تضاد های اشقی ناپذیر جامعه طبقاتی است . بعد از اینکه جامعه به طبقات متخاصم تقسیم شد ، اشقی ناپذیری این طبقات و مبارزات و تعارضات پیگیرشان

لزوم نیروی و سازمانی که بتواند ظاهرا خود را مافوق تمام طبقات قرار دهد و از شدت برخورد آنها بکاهد را فراهم آورد . ولی این ظاهر امر است ، در حقیقت دولت خود در نتیجه برخورد طبقات بوجود آمده و نماینده طبقه است که دارای قدرت اقتصادی است و از طریق دولت دارای قدرت سیاسی نیز میگردد و از این طریق امکان تشدید و تدویم سرکوب طبقه ستمگن را فراهم میآورد . گذشته از دولت سازمانهای گوناگون اجتماعی در اختیار این طبقات قرار دارند که همه در جهت پیاده نمودن برنامههای ایشان میروند . مثلا در کشورهای سرمایه داری غربی دولت با علیرغم تبلیغاتش در مورد اینکه نماینده تمام مردم است ، در واقع نماینده طبقه سرمایه داری میباشد . طبقات حاکم با در دست گرفتن موسسات تبلیغاتی که با در اختیار داشتن تاسیسات آموزشی و فرهنگی با بسط و عمومیت دادن مسایرهای فرهنگی خویش و خلاصه در یک نام با به بند کشیدن اندیشه و فکر اکثریت توده های مردم میروند تا به استثمار و ستم طبقاتی خویش چهرهای قانونی داده و از این طریق آنها قابل تحمل تر کنند . دولتهای سرمایه داری عموما میروند تا با حفظ چهرهای دولتی خود را مدافع تمام مردم در مقابل قانون شکی جلوه دهند . قانونی که این دولتها مدافع آنند در واقع قانونی است که نطفه اصلی آن حفظ مالکیت خصوصی و دفاع از منافع سرمایه میباشد ، قانونی است که بوسیله اندیشمندان سرمایه تدوین شده است پس مدافعین این قانون همان مدافعین این نظام سرمایه داری ، همان مدافعین طبقات سرمایه داری میباشد . وانگهی همین دولتها در زمانیکه خطر لاجرم لطمه ای به منافع طبقات حاکم وجود داشته باشد ، قوانین خود را نیز زیر پا گذاشته و افسار کشیخته به سرکوب مبارزات توده های مردم ، که بویژه مبارزات طبقه کارگر میروند . خطرات فاشیسم هیتلر و موسولینی ، واقعیت فاشیستی اسپانیا ، جنایات تاریخی انگلیس و فرانسه در مستعمراتشان ، جنایات امپریالیسم امریکا ، این سجل " آزاد منشی " دنیای سرمایه داری در حق خلقهای دلاور و بیگناه و هزاران نمونه دیگر شاهد این حقیقت هستند که تنها معیار و عامل محرک دولت های سرمایه داری فراهم آوردن امکان سود بیشتر برای صاحبان سرمایه میباشد و در این راه از هیچ جنایتی ابا ندارند . این محرک نه ناشی از خواست فلان و بهمان دولت ارتجاعی بلکه ناشی از خصیلت اساسی نظام سرمایه داری ، یعنی جستن سود بیشتر میباشد . بهمین دلیل نیز هست که طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری نه از طریق تعویض این یا آن دولت سرمایه داری و نه از طریق گروه بندی های پارلمانی و نه از طریق بحث و معامله با دولت قادر به تغییر نظام حاکم میباشد ، بلکه فقط با سرنگون کردن طبقات سرمایه داری و خرد کردن ماشین دولتی نماینده ایشان ، یعنی با دست زدن به یک انقلاب اجتماعی قهرآمیز است که طبقه کارگر میتواند را " رسیدن به نظام عالیتری ، یعنی سوسیالیستی را ، بگشاید .

توضیحات -

- ۱- انسان شناسی ANTHROPOLOGY
- ۲- AUGUSTE CONTE ، فیلسوف و جامعه شناس فرانسوی که در سال ۱۸۴۲ با انتشار دوره طبعه اثباتی استقلال جامعه شناسی را اعلام نمود .
- ۳- ۱۸۷۱ HERBERT SPENCER ، دانشمند انگلیسی که به تدریس در جامعه شناسی کتاب اصول جامعه شناسی میباشد
- ۴- THEORY ، تدریس - نظریه
- ۵- EXPLANATION ، تبیین
- ۶- PRODUCTION ، تولید
- ۷- PRODUCTIVE RELATIONS ، روابط تولید
- ۸- SOCIAL CLASS ، طبقه اجتماعی

مدافعات انقلابی شهید علی مهیندوست

در نیل دفاعیه ای میاید که مراسم خطوط ان حمله را آواز میدهد . این دفاعیه در برابر "دادگاه" ضد خلقی شاه توسط مبارز شهید علی مهین دوست ایراد گردیده است . مبارزی که با شرکت در مبارزه ای دلاورانه ضمن نشان دادن خشم بی پایان خود - به امیرالایسم و مزدورانش - عشق بی پایانش را به خلق زحمتکش و مبارز پرور ایران بیان داشت . علی مهین دوست در سال ۱۳۲۳ در قزوین متولد شد ، او با مسئولیت شناسی خاصی مسائل اجتماعی را مطالعه میکرد . از سال ۵۴ مبارزه حاد بر علیه رژیم بر - خواست و انجمنان در مبارزه اثر بر علیه رژیم و اربابانش قاطع عمل کرد که شایسته یک انقلابی است چنانکه خود میگفت "در شرایط - خاص ایران وظیفه یک انقلابی آنستکه با آگاهی به مشکلات امر مبارزه خود را و همه هستی خود را وقت مبارزه و انقلاب کند" . این مبارزه تنها قبل از دستگیریش بلکه بعد از دستگیریش نیز مبارزه پیروزی را ادامه داد و هیچگاه نتوانست شکنجه های طاقت فرسای شاه و دستیارانش خللی در اراده او وارد آورد . علی مهیندوست در سحرگاه سی فروردین همراه با یه تن از همزمانش تیر باران شد و در راه خلقت شهید گردید .

جاوید و جاوید تر باد خاطره مبارزه

مبارزین انقلابی خلق

متن مدافعات مجاهد شهید علی مهیندوست در بیدادگاه نظامی دشمن . تهران . بهمن ۱۳۵۰

ریاست دادگاه ، دادستان و حضار محترم ؛ با تائید کامل اظهارات برادرانم مهیندوست ناصر صادق ، محمد بازرگانی و مسعود - رجوی اظهاراتم را بیان میکنم . قید از دفاع لازم میدانم در باره مسائلی صحبت کنم .

۱- مسئله آدم ربائی شهرام بطریق سلحخانه ؛ در این جریان کسی کشته نشده ، فقط محافظ شهرام بدلیل عدم اطاعت از دستور دوستان ما در دخالت نکردن ، بسویش تیر اندازی شده که زخمی شده و در اوین بجا گفتند که "این شخص زخمی شده و در - بیمارستان او را عمل کردیم و . . . ۲۰۰۰ تومان هم باو ناز شست دادیم" . حتی در مطبوعات امروز هم نوشته که یک نفر بیشتر زخمی نشده و مسئله ی کشتن اخیراً "در کیفر خواست آمده و برای محکومیت ما آورده شده است .

۲- طرح مسئله شناسائی سینماها در کیفرخواست ، ما چنین شناسائی نکرده ایم و این مسئله فقط بدلیل تبلیغات ، که هدف دستگاه بود آورده شده ، هدف اصلی ما اصولاً شروع جنگ شهری بوده و بعنوان سر آغاز نبرد سلحخانه این نقطه را آغاز مبارزه میشناسیم ، و هدفهای خود را برای شروع این عمل بدلائل زیر میدانیم .

الف . ضربه زدن بمراکز استراتژیکی رژیم ، انجاگر مراکز صهیونیستی وابسته باسراشیل و مراکز امپریالیستی وابسته با آمریکا و انگلیس و غیره .

ب . مصادره بانکها یا اموال خلق که از گروی مردم بیرون کشیده اند و ما قصد داشتیم از حلقوم رژیم بیرون کشیده و در راه آزادی

ج. ضربه زدن بقوای ساواک و پلیس برای نشان دادن اینستله که نیروی دشمن در نیروی قوای ظاهری، مانند ساواک و پلیس - خلاصه میشود و نشان دادن این امر که رژیم ضعیف و ضربه پذیر است. جنگ شهری اصولاً جنگ روانی است و هدفش همین است که ضعف رژیم و ضربه پذیری او را نشان دهد و مثلا چریکهای فدائی خلق (جنین سیاهگل) که پشتاتز جنگ شهریهست و عملشان همین است. آنها بعلت کمی تجربه در اولی و طه ضربه ای خوردند که لازم بود که ولی سازمانشان بعد از مدتی دستگیریه و اعدامها باز ادامه یافته و در واقع تجارشان غنی گردید و در عمل آنها همواره موفق شدند و هیچگاه در حین عمل دستگیر نشدند و موفقیشان در انفجارها و حمله بکلانریها بمصادره بانکها و حمله بیاسگاهها و غیره معلوم است و هنوز هم در خسار از زندان کار خود را ادامه میدهند و هنوز هم حتی تعدادی از آنها که حتی شناخته شده اند ساواک و پلیس قادر بدستگیری آنها نگردیده اند مانند حمید اشرفی و زبیر و صافران اشتیاقی و غیره و در این یکسال اخیر تجربه های بسیار بدی را تجربه کرده که امکان دستگیری تقریباً نیست. از سازمان خودمان هم عده های هستند که مخفی بوده و بکار ادامه میدهند و محتلا رشد میابند. این گروهها و گروههای دیگر از درون رشد میابند و با وسعت عملیاتشان و تشدید مسئله روانی و جنگ شهری بجایی که هدفش سپنج است میرسد و مردم آماده میشوند برای پیوستن و آنگزمان است که حزب بمفهوم انقلابی بوجود میاید. در زمان حاضر امکان یک سازمان وسیع نیست و این امکان تنها پس از اوجگیری عمل انقلابی بوجود میاید و هدف ما این بود نه شناسائی سینماها و غیره. اما برای کشته شدن محافظ یا بقوای ساواک ماشین یا ک دلیلی در کیفرخواست نیایده.

رئیس - راجع باین مسئله صحبت شده و لزومی ندارد.

علی - چرا لازم است چون به سرنوشته چهار نفر بستگی دارد.

دادستان - دلایل کشته شدن در پرونده آن چهار نفر که این کار را انجام داده اند آمده است.

ناصر - این مسئله یک دست تبلیغاتی است.

در کیفرخواست دادستان ذکر کرده اند لذا باید دلیل برای آن بیاورد و یا پس بکشد.

رئیس - مربوط به پرونده شما نیست و دلایل خواهد آمد.

علی - مدعی خصوصی مقول کو؟ این شخص کشته نشده و در اولین بازجویی ها گفتند "ما برای ناز شست با ۲۰۰۰۰ تومان دادیم" اصلاً اسفنج چیست؟ قیروش کجاست؟ مدارک دقتش کجاست؟ و غیره.

چنانچه در جریان نبرد ما با دشمن و شخصی بنفع دشمن وارد نبرد شود ما او را خواهیم کشت و خواهیم گفت او را کشته ایم و ابا نداریم و ولی این شخص را ما نکشته ایم (یعنی کشته نشده است) و این نسبت دروغ است.

۳- نکته فراموش شده های از جریان شکنجه ساواک بود که آقای مهندس جادون از ظم انداخته بودند. ضمن تأیید کلیه شکنجه هایی که ذکر کرد اضافه میکنم خانم اشرفی دهقانی در راه شهربانی لخت کرده و بید نثر نگاه میکردند و این بدترین شکنجه برای او بود. رئیس این بشما مربوط نیست.

علی - چطور بمن مربوط نیست من زن دارم بچه دارم و با ناموس مردم به بینید چکار میکنند.

ناصر - اینکارها اعتقادات دزخیمان رژیم را میرساند.

رئیس - شما صحبت نکند و مدافع خودتان را کرده اید.

علی - چون در اظهارات دوتن از وکلای مدافع بحثهایی در باره مارکسیسم و اسلام پیش آمد ، و باصطلاح ا - دو نفر از این - ایدئولوژیها تحلیلی کردند ، که بنظر ما غیر واقعی بود ، لذا نظرات خود مان را در این باره بیان میکنیم .
ما و سایر گروههای بی که در این چند ماهه محاکمه میشویم ، اکثرا دارای اتهامات مشابه میباشیم . توطئه علیه اساس حکومت ، یسا تشکیل و عضویت در گروهی با رویه ضد سلطنت ، یا داشتن مرام اشتراکی و یا دخول در دسته اشرا و غیره . ولی در واقع امر این اتهامات ظاهر مسئله هستند ، و در باطن و عمق اختلافی بین گروهها از نظر هدف واحد یعنی براندازی و واژگونی سلطنتی نیست . گروهها با ایدئولوژیهای مختلفی هدف واحدی را دنبال میکنند (مانند چریکهای فدائی خلق و مجاهدین) . از این جهت بی فہمیم ؟ جز اینکه ایدئولوژی گروهها دارای پایه مشترکی است که بنظر ما محو کبیہ اشکان استعمار است ، یعنی همه ایدئولوژی ها در این مسئله مشترک اند .

ناصر صادی (خطاب به علی) - توضیح بدهید که سوءاستفاده تبلیغاتی نکنند .

علی - پایه مشترک ایدئولوژیها محو استعمار است ، ولی دارای اختلافاتی هم هستند .

انقلابیون باید " علم انقلاب " زمان را فرا گیرند ، علم و شعور و دانش بشر در اثر برخورد با دنیای خارج و کار (عمل) بوجود میآید ، که خود مضامین برای کسب دانش و جریان تکامل یابنده اش در تفکر انسان میشود . این علم وقتی شکل انقلابی بخود میگیرد که برای تغییر جامعه بکار گرفته شود ، " علم انقلاب زمان " ما چنین هدف و روش انقلابی را تجویز میکنیم و فرا گرفتن آن برای لایه مبارزین که خواهند جوامع خود را بطور علمی و انقلابی تحلیل کرده تغییر دهند لازم و واجب است . بدون درک عمیق " علم انقلاب " در عصر حاضر که درک عمیق و تحلیل کم و کیف جامعه آگان پذیر نیست ، در کبفر خواست آمده که این سازمان کتابهای مائوتسه تونگ ، چه گوارا را مطالعه میکنند .

میگویم بله . افراد اصلی ما این کتب را مطالعه کرده اند و لازم هم میدانستند که مطالعه کنند . تجربیاتی که سالها از مبارزه خستگی ناپذیر خلقها در چند آزاد بخش آمده در این کتب جمع آوری شده ، برای ما که میخواهیم دست بیک تیرد مسلحانه انقلاب بزنیم - فرا گرفتن این تجربیات و بکار بستن آنها در جریان عمل و نیز برای تعیین خط مشی و استراتژی انقلابی کاملا ضروری است . آثار - زندگی درخشان مردان بزرگی که امپریالیسم کوشیده بهر شکلی شده مانع انتشار تجربیات ارزنده شان گردد . اگر چه از نظر رژیم و داستان این تجربیات انقلابی کتب ضاله محسوب میشوند البته اگر از هیئت حاکمه و نماینده آنها آقای داستان بپرسیم چه نوشته هائی ضاله نیستند ایشان حتما مطالعه زن روز و این هفته را تجویز میکنند ، واقعا شرم آور است ، تجربیات مردان بزرگی که - تاریخ را تغییر داده اند و برای محو استعمار انسان از انسان کوشیده اند ضاله میشوند و مطبوعات کثیف و طوطی بفرهنگ غربی و آلوده بما تجویز میگرد ، و مرا بخاطر مطالعه تجربیات این مردان بزرگ در اینجا محاکمه میکنند ، مثلا امپریالیسم توتلنکه کرده با تمرکز نیروی عظیمی چه گوارا را محاصره کرده و بالاخره او را کشت ، باین امید که انقلاب را در کشورهای امریکان لاتین نابود کند ، زیرا خیال میکرد انقلاب بوسیله چه گوارا از کوبا صادر شده است ، ولی با شهادت او جنبش انقلابی امریکای لاتین اوج گرفت . در کشور ما نیز رژیم خیال میکرد با تیر باران چریکهای فدائی خلق امر مبارزه چریکهای شهری را خاموش خواهد کرد ، ولی با اعدامها مبارزه او گرفت ، و امروزه مصادره بانکها و حلقه بنقاط مختلف امری عادی شده است . ما را هم اگر اعدام کنید مبارزه و انقلاب بیشتر اوج خواهد گرفت . زیرا این ضرورت اجتماع است و دیگر هر چه قدر که کوشش کنید ، اعدام کنید ، نمیتوانید جلوی جنبش انقلابی را -

بگیرید و هر عمل شما او گیری انقلاب را سرعت خواهد بخشید . ایضاً نزدیک نیست) ؟

همانطور که گفتیم «علم انقلاب زمان» را باید فرا گرفت و برای هیچ گروه و سازمانی امکان ندارد بدون فرا گرفتن آن دست بتغییر جامعه و محو استثمار بزند. همه شاهدیم که چریکهای فدائی خلق با درک علم انقلاب راه کنای مبارزه مسلحانه شهری شده‌اند. رئیس (با تمسخر) ... آیا در قرآن راجع به آدم ربائی هم هست.

علی (با لطمه طاعت) - بله. هرگاه استعمارگرا را یافتید کردنشان را برنیزد تا خون جاری کرد و همچنین آدم ربائی ندید (سوره - ۱۰۰). رئیس دادگاه میگوید این مطلب در قرآن نیست. پس «فقد والوالتاق چیست؟ یعنی همین. ما هم میخواستیم شهرام را کروگان بگیریم و هدف آزادی دوستانمان بود. هدف آزادی اسرا که البته چون هنوز در عطف روزیه نبودیم و تجربه کم داشتیم موفق نشدیم و اله شهرام خیلی برات دشمن ارزش داشت. در صورتیکه موفق میشدیم حتماً «میتوانستیم براد انشان را آزاد کنیم چریکهای تیپاماروس نیز در عرض یک هفته سه نفر را کروگان گرفتند. ماور شکجه امریکائی در اروگوئه، سفیر برزیل و ... همچنین قرآن میگوید. در کتاب کروگان فدییه بگیرید. تا آنجا که جنگ بار خودش را بر زمین بگذارد و بی پایان برسد. ما برای آینده چنین برنامه‌هایی داشتیم، کروگان میکوتیم، سپس براد انقلاب مبلغی پول میکوتیم و آزادش میکردیم.

ماو جطه‌ای دارد که میگوید. تا زمانیکه تنگ وجود دارد دشمن انرا بدست میکورد. شما هم تفنگ را بر زمین نذارید. ما جفت‌عاده آزاد بیخشی را تا زمانیکه دشمن وجود دارد و تجاوزش از بیین ترفه پیکاری عادلانه میدانیم. تا استثمار بطور کلی از بین برود و این چنین است مثل آفرینش و جریان شامل جامعه بشری و راهی جز این نیست، جز این نیست، جز از طریق مبارزه مسلحانه تضاد بین حق و باطل حل نخواهد شد.

بار خدا با انقلابیون است، در باره حل این تضاد قرآن میگوید که تنها از طریق نبرد مسلحانه این تضاد حل میشود. در تحلیل جهان به اراده حاکم و جهان یعنی بخدا معتقدیم و آنها باصالت ماده. ولی این مسئله در شرایط حاضر هیچگونه تضاد در در عطف ما ایجاد نکرده و نمیکند. ما و مارشالهای انقلابی در ارجح هدف مشترکی هستیم و آن محو استثمار است و به همین دلیل ما با دشمن واحد و بیست استراتژی واحد وارد نبرد میشویم. و از این اتحاد نیروها در میدان نبرد پشت دشمن را می‌لرزانیم. دشمنی که دائماً میخواید بین انقلابیون تفرقه بیاندازد. ولی انقلابیون هشیارتر از آنند که فریب نیرنگهای دشمن را بخورند. پیروز باد اتحاد کلیه مبارزین ضد امپریالیسم در میدان نبرد.

قبل از آنکه به‌دنبال اساسی بپردازیم، لازم میدانم در مورد حرف‌های استان که گفته «در اسلام تنها جهاد با نفس آمده است» توضیح دهم. باید بگویم در نهج البلاغه سه نوع جهاد تجویز میشود. جهاد با دست، یعنی اینکه سلسل بدست بگیر و شمشیر دشمن را سوراخ سوراخ کن. که هدف ما این بود و بیرون از زندان هم اینکار را میکنند. دوم جهاد با زبان، یعنی اینکه حقایق را با زبان باید گفت تا جاییکه زبانمان را قطع کنند. سوم جهاد با قلب، یعنی دل ما هرگز با دشمن آشتی نمیکند و کینه ما نسبت با او آرام نمیکرد. اگر سلسل ما را بگیرند و زبانمان را قطع کنند، قلبمان را هرگز ظلمان را هرگز نمیتوانند از جهاد کردن باز دارند.

اکنون میردازیم بانیگیزه‌ها و عواملی که ما را معتقد به مبارزه مسلحانه نموده است.

- ۱- انگیزه ایدئولوژیک. ۲- انگیزه اجتماعی. ۳- انگیزه تاریخی. که در باره هر کدام توضیحاتی میدهم.
- ۱- انگیزه ایدئولوژیک. زمانیکه دشمن خلق هر نوع حرکتی را که موجودیت وی را با خطر میاندازد با وحشیانه ترین روشها سرکوب

میکنند و زمانیکه دشمنان خلقهای جهان در کویدن و نابود کردن جنبشها با هم یکپارچه اند ، وحدت و یکپارچگی انقلابیون و مبارزین راه آزادی از ضروریات رسیدن به پیروزی است . بنابراین در جریان نبرد علیه دشمن واحد ایدئولوژی ما نیست ، بلکه هدف کلیه مبارزین همان تحقق بخشیدن بارمانهای خلق است . بدین دلیل در مبارزه خلق ایران نیز کلیه گروهها و سازمانهای مبارز که موجودیت دشمن ضربه میزنند در یک صف قرار میگیرند . صف فدائیان هر روز فشرده تر میگردد و آنها مانند پییکر واحدی با استقامت انقلابی خویش پیروزی نهائی را تضمین میکنند . آن الله یجب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوب (سوره صف ایه ۳) . خداوند کسانی را که در صفوف متحد و فشرده در راهش پییکار میکنند دوست دارد . هدف مرحله‌ای که کلیه گروههای مبارز بخاطر آن میجنگند محو کامل استثمار انسان از انسان است . بنابراین ایدئولوژی گروههای مبارز در یک پایه حتما با هم مشترک است ، این پایه خصوصیت ضد استعماری ایدئولوژیهاست .

استثمار یعنی چه ؟ استثمار یعنی محصول کار و دسترنج کسی را بخود اختصاص دادن ، سیستمهای بردگی و فئودالی و سرمایه داری هر کدام بر اساس استثمار از برده و دهقان و کارگر قرار گرفته است . ولی در عصر ما یعنی دوران حاکمیت امپریالیسم شکست استثمار شکل جهانی بخود گرفته و محدوده مکان را بران خود نمیشناسد . شاید مثالی در این زمینه کافی باشد . سرمایه داری عظیم و غول آسای نظامی ایالات متحده آمریکا تنها وقتی میتواند بحیات خود ادامه دهد که جنگ در گوشه و کنار جهان بیافروزد ، محصولات نظامی خود مؤتک ، ناپالم ، فانتوم و غیره را بر سر مردم بیگناه بریزد . ما هم اکنون شاهد این تراژدی بزرگ در ویتنام و فلسطین و سایر نقاط جهان هستیم و او این سلاحها را در اختیار رژیمهای وابسته کشورهای جهان سوم از جمله ایران قرار میدهد . واکنزیت درآمده خلق آنها را جذب میکند ، در آرزوی آنکه کار میلیونها انسان رنج کشیده در آن نهفته است . بدین ترتیب است سیستم جهانی استثمار .

میلیونها انسان در سرتاسر جهان تلاش میکنند و دسترنج آنها بدست دزدان و غارتگران زمان ما میرسد تا آنها را در کابارهها عیاشی کنند ، قصرهای باشکوه و عمارت‌های سر بلک کشیده با آخرین دستگاهاهی تهیه مطبوع و تزئینات بسازند ، خوب صفقانه شهوت رانی کنند ، و از زندگی پست حیوانی خویش لذت ببرند ، و یا پول این چالروی زمانه را بیانشها بسپارند و کز نمایند . نمونه آن ۱۸ میلیارد دلاری است که سران رژیم ایران در بانکهای خارجی سپردند که تماما حق طاعت است ، اینست بلای قرن حاضر که یکی از شدیدترین دوره‌های استثمار بشری است ، اینست بزرگترین مسئله عصر ما استثمار انسان از انسان .

اکنون ببینیم که ایدئولوژی ما چگونه با این مهم روبرو میشود . درحالی که جهان بدو بلوک عظیم شده قشر استثمار شونده و قشر استثمار کننده . اگر ایدئولوژی ما نتواند با این مسئله ننگد بهیچ دردی نمیخورد .

ولی اصول ایدئولوژی عمیقاً متعصبانه همین است . اسلام از پایه مکشی ضد استعماری است . لیبرالانسان الا ماسیحی - برای انسان نیست مگر آنچه را که خود با کوشش بدست میآورد . قرآن ریشه اختلافات طبقاتی را که خود منشا انحطاط در جوامع انسانی است در بهره‌مندی انسان از انسان و در تحلیل نهائی عشق و علاقه‌مندی با مال و ثروت یعنی پول میداند .

وتاکون التراث الاکمالما و تحبون المال حیا جماعا (سوره الفخر ایه ۱۹ و ۲۰) . " و محصول کار دیکر را با چه شنایی میخورند و تا چه اندازه مال و پول عشق میورزند ، همان عشق بحالی که امپریالیسم را بخارت بین‌المللی تشویق و منشا انحراف و تبااهی بشر عصر حاضر است .

زندگی رهبران بزرگ اسلام و روشهای آنها برای حل تضادهای موجود در جامعه خود بهترین کواه بر این امر است کسه اسلام مکتبی است ضد استثمار .

علی پیشوای بزرگ اسلام میفرماید : ما جاع فقیر الا بما فتح به غنی . " هرگز فقیری گرسنه نماند مگر ثروتمندی از سببی وین مستمع کرد . " در ازا بهره مندی و استثمار ایالات متحده امریکا ست که کشورهای جهان سوم غرق در گرسنگی و فقر هستند . برای نشان دادن خصوصیات ضد استثمار ایدئولوژی ما آنقدر شاهد و نمونه هست که فرصت شرح آنها در اینجا نیست ، و ما برای این مسئله رساله گاهی داشتیم که شاید انشالله برادران ما در بیرون انرا منتشر کنند .

رقیب - نامرچه بود ؟

علی - راه انبیا .

تنها این نکته را خاطر نشان میسازم که حرمت رباخواری که بمعنی رد تملك کوچکترین محصول کار دیگری برای خود میباشد در - صدر دستورات این مکتب است .

قرآن تضاد موجود بین استثمارگران و غارتگران را که در تمام اعصار بوده اند ولی امروز شاهد پیچیده ترین صورت آن هستیم . از یک طرف ، و توده های محروم مردم را از طرف دیگر ، تضاد بین حق و باطل نام نهاده ، و میگوید که تضاد بین حق و باطل تنها از طریق نبرد مسلحانه حل میشود ، و در اینجا که احتمال دارد که رسول خدا کترین تمایز بسمت مسالمت نشان دهد ، شدیداً باو هشدار میدهد (سوره بنی اسرائیل آیه ۷۴ و ۷۵) این ایدئولوژی توده ایست ، ارتباطی است که ریسمان خلق را ریسمان خدا میداند (سوره آل عمران آیه ۱۱۲) . بزرگترین رسالت پیشنازان بشری را در آزاد کردن انسانها از یوغ استثمار و ظلم نشان داد (سوره نسا آیه ۷۴ و ۷۵ و ۷۶) . و عبور از گردنه دشوار تکامل انسانی را در آزاد کردن کردن انسان میداند (فک رقیبه) (سوره البلد آیه ۱۲ و ۱۳) .

آزادی انسان امروز آزادی از قید و بند استثمار است . ایدئولوژی ما بتوده های که شدیداً مورد علم و استثمار قرار گرفته اند راه نشان میدهد ، و خدا را قادر و پیشینیان پیروزی آنها میداند . ان للذین یقاتلون با نهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر . (سوره حج آیه ۳۹) . این حق مسلم ستم دیدگان است که به نبرد برخیزند و خدا را بر یاری آنها توانا است . در این ایدئولوژی تاکید شده است که در نهایت با صبر و مقاومت انقلابی توده ها و پیشتازان مبارز تنها حق بر باطل چیره میگردد و استثمار و ظلم نابود میشود . قل جا الحق و زهق الباطل . انسابا لغان زهوقا (بنی اسرائیل آیه ۸۱) . و ظلم و پیروزی حق را موده میدهد (سوره فجر آیه ۱ یا ۱۴) .

آری زمانی فرا خواهد رسید که انسانها بتطور یکسان از طبیعت و اجتناب بهره نبرند ، تا در آن زمان استمداد های عالی انسانی برای تکامل بشریت و جهان بسمت هدف عالیتر شکفته شود . از دیدگاه ایدئولوژی ما این هدف ، خدا است . ما بجهت دار بودن

تاریخ و تکامل ، هدف دار بودن آفرینش و قبول اراده حاکم بر جهان ، یعنی خدا اعتقاد بر عمیق داریم . ما معتقدیم موضع انسان بعنوان جزئی از این هستی در مقابل قانون تکامل دارای اصالت است ، چرا که معتقدیم ویژگی انسان در اختیار و اراده او میباشد ، و این اوست که در مقابل ندای آفرینش که او را بسمت خدا میخواند ، آزاد است که هر پاسخی که میخواهد بدهد . انسانهای آگاه عصر ما همان ادایه دهندگان راه انبیا هستند ، همانطور که آنها پیش از آزادی انسان از قید و بند های ارتجاع

و بندگی و استعمار و دیکتاتوری زمان بودند ، ما هم مصمم هستیم بندی که ما را بخود میخواند . ندائی که از درون و جوامعمان . از درون خلق ستعدیده و از درون طبیعت و حرکت تکاملی جهان میشتویم ، پاسخ مثبت کویم . این ندا در نهایت همان پذیرش شهادت - انقلابی در راه ارمان خلق است .

اوی اید تلوپوزی ما اید تلوپوزی شهادت انقلابی است ، شهادتی که حسین علی برچمداران بود و هم اکنون شهیدان پیشتاز - مبارزه مسلحانه شهرن در ایران برچمد خونین او را بلند میکنند ، و همراه با همزمان و شهیدان راه آزادی خلقها را دیگر قدم در راه پراج او میهنند .

ارزوم ما اینستکه بتوانیم در زمره رزمندگان انقلابی اینچنین در انیم ، تا بار دیگر مفهوم واقعی اید تلوپوزی خون و خدا پرستی زنده شود .

در مسلح عشق جز نکورا نکشند

رویه صفات زشت خورا نکشند

کرعاشی صادقی ز کشت مهراس

مردار بود هر انه او را نکشند

و اما میردام با انگیزه دوم یعنی تحلیل موقعیت اجتماعی ، و با توجه باینکه برادرانم اقایان مهندس ناصر صادقی و محمد بازرگان و سعید رجوی در این زمینه بقدر کافی سخن گفته اند . لذا در این باره مختصر سخن میگویم .

۲- انگیزه اجتماعی

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلاد مبارزات استقلال طلبانه ای در کشورهای که در بند استعمار بودند پدید آمد ، که هدف از آن آزاد کردن این کشورها از یوغ استعمار بود . با رشد این مبارزا و در نتیجه عقب نشینی تدریجی و اجبار استعمار کراب و بندها استعمار پاره گردید ، و اکثریت کشورهای جهان نتوانستند استقلال سیاسی خود را بدست آورند ، و اکنون حتی کشورهای کوچک افریقای مانند کشورهای مختلف جهان به " استقلال سیاسی " نایل شده اند .

ولی آیا با بدست آوردن " استقلال سیاسی " میتوان گفت که کشورها دارای استقلال واقعی خصوصا استقلال اقتصاد هستند ؟

استعمار ظاهرا از بین رفته ، ولی آیا استعمار هم نابود شده است ؟ آیا کشورهای جهان سوم به سرنویشت خود حاد هستند ؟

جواب این سوالات اگر در اوائل قرن بیستم مشکک مینمود ، امروزه بسیار روشن است . بعلم الاهی نور نما و رشد مبارزات فتنها بر علیه سلطه خارجی ، امپریالیسم جهانی و در راس آنها امپریالیسم عارتکر آمریکا ، بران استعمار و غارت هر چه بیشتر ملت ها بر لهماهی جد بدتری منوسل گردیده اند .

دیگر سلطه نمیتواند مستقیما اعمال گردد ، زیرا وجود ارتش خارجی در یک کشور منجر بحمیصای عمومی میشود ، و دست استعمارگران

که در ظاهر برای سرپرستی و آبادانی باین کشورها آمده بودند ، و در باطن مشغول چپاول و غارت منابع ملی آنها میشوند ، رو

شده است . اکنون استعمار کهنه گردیده ، و مورد پسند نیست . بنابراین شکل انرا باید تغیر داد ، یک هیئت حاکمه وابسته میتواند

جای استعمارگران را بگیرد . نظم داخلی را هم میتوان با یک ارتش داخلی وابسته ، و از وجود خودشان تعیین کرد . مگر هدف

امپریالیسم ادامه استعمار نیست ؟ پسر چه تفاوت میکند ، اکنون با وابستگی اقتصادی هم میتوان بهمان هدف استشاری رسید .

ولی این بار نیز به ملت رشد الاهی مردم ، مبارزات انقلابی جدیدی در کشورها می که دیگر مستعمره نبودند آغاز گردید .

موقعیت و بیروزی نودها و شکست امپریالیسم ، خصوصا در چین و ویتنام و کوبا ، همدار جدیدی بود با استعمارگران ، که دیگر -

عمرشان بسر آمده و باید منتظر نابودی خویش باشند .

ولن ایا کسانیکه مدتهای مدیدی طبیبی دیگران بوده و دسترنج نوده های مردم را انتشار کرده اند ، میتوانند دست از مطامع - حیوانی خویش بردارند ؟ خیر .

امیرالایسم بر راههای جدید تری متوسل میشود . راههایی که در آن انگیزه های انقلاب در کشورهای وابسته را از بین برده و ظاهرآ تضاد های موجود در این جوامع را تخفیف دهد . این برنامه های بظاهر اصلاح طبیبانه انقلابی در بعضی از کشورها که در اسفانه نبرد علیه امیرالایسم و وابستگی آنها بودند ، پیاد شد ، و ظاهرآ برای مدتی مبارزه و حرکت انقلابی توده ها عقب افتاد .

هدف این برنامه های باصلاح انقلابی نه تنها حل تضاد های واقعی و اصلی در این نوع جوامع نیست بلکه صرفا تخفیر شکل استثمار از حقی کهنه و محضرت بشکل نو و مدرن است . در کشور ما اصلاح سفید و محتوی آن نیز دارای چنان ماهیت ضد انقلابی است . برنامه های بظاهر مترقیانه که در کشور ما پیاده شده است نه تنها نتوانست و نمیتواند تضاد اصلی موجود در جامعه ما را حل کند ، بلکه روز بروز فاصله طبیبانی را افزایش داده و میدهد . اگر در گذشته مالکیت بظاهر از دهقان را استثمار میکرد ، اکنون مستقیما سرمایه دار داخلی و خارجی دارر کشاورزی را استثمار میکنند .

موقعیت اجتماعی ما نه تنها تعمیر نگرده بلکه بر خیل بیگاران دائما افزوده میشود . نگاهی بسبیل مهاجرت روز افزون از روستاها و افزوده شدن به کبرهای جنوب شهر . بخوبی این واقعیت را برای ما روشن میکند که وضع روستاهای ما چگونه است . در اثر کشاورزی با طرحهایی نظیر طرح کنت و صنعت زیر یوغ سرمایه داری مدرن قرار میگردد و دسترنج خود را اجبارا در اختیار آنها که با - دستی پر وارد روستا میشوند تا مایطک او را بجایند ، میگردد ، پندها که مالکیت بظاهر سست شد و ظاهرآ بعضی از دهقانان دارای زمین گردیدند ، ولی زمین بدون سرمایه ، بدون آب و بدون سایر وسائل تولید بناچار باید دست بسوی سرمایه داری - جدید ببرد و با زمین خود را در گرو بانکها و نزولخواران قرار دهند .

تضادها در روستاها رشد میکنند . بعد از باصلاح انقلاب سفید ، اختلاف طبیبانی شدید تر شده و استثمار شدت و قدرت یافته . کشور ما بسبب یک سرمایه داری وابسته پیش میرود . هیئت حاکمه نیز محصول و نمایندنده سرمایه داری کبردار شده و بناچار از این طبقه حمایت میکند .

ولی ایا حاکمیت سرمایه در کشور ما بدون حمایت و کمک خارجی امکان پذیر است ؟ خیر ، زیرا سرمایه داری ما بر خلاف کشورهای سرمایه داری غربی ماهیتا وابسته است و استقلال بذات ندارد . ایجاد صنایع در یک چنین جامعه ای نیز نمیتواند مستقلا بانجام رسد ، بناچار سلطه سرمایه خارجی در تمام صنایع ما سنگینی میکند .

صنایع مونتاژ و صنایع مادر قسمت اصلی صنعت ما را تشکیل میدهد ، و در آن هدفی جز بر کردن جیب سرمایه داران خارجی و - وابستگی داخلی نیست .

ایا این افتخار است که مونترهای ساخت کارخانه هیلمن انگلیس را با یک روش داخلی بعنوان صنایع کشور و ساخته دست کارگر - ایرانی که با قیمت چند برابر هزینه تولید تحویل جامعه مصرفی میدهند ، و از این راه نیز استثمار شدید بر کارگر ایرانی و فشار شدید بر طبقه مصرف کننده وارد میکنند ؟

امکان رشد صنایع مونتاژ در جامعه ما نیز جزو ضروریات جهانی است ، مثلا حل مسئله بیگاری در این جوامع یکی از ضروریات است علاوه بر مسائل داخلی کشورهای وابسته که احیانا امکان رشد صنایع مونتاژ بانها داده شده تا با بوقی و کرنا دم از پیشرفت اجتماعی و رشد صنعتی زده و با این وسیله سعی کنند با عوام قریب تضاد بین خلقهای محروم و امیرالایسم غارتگر را تخفیف دهند .

از طرفی امپریالیسم از نیروی کار ارزان کشورهای چپا سوّم و واز مفاہیت های دمرک و مالیاتی بدون اینکه بهمان نسبت در بهای محصول ساخته شده تحریف دهد ، استفاده میکند ، و از این را سود کلانی به جیب خود و سرمایه داران داخلی میریزد و لوسی همواره صنایع مادر را در دست خود گرفته و امکان پیشرفت این صنایع را بیکسرها وابسته نمیدهد .

مهمتر از همه همیشه برای جلوگیری از شورش مردم در این کشورها احتیاج به تسلیحات نظامی وجود دارد ، نه در کشورهای وابسته امکان تهیه این چنین صنایع پیچیده ای نیست .

احتیاج به صنایع نظامی از مشخصه این جوامع است ، بی دلیل نیستند بودجه نظامی این کشورها دائما افزایش مییابد . در کشور ما نیز بودجه نظامی همه ساله بسرعت بالا میرود ، در سال ۵۱ - ۴۲٪ تک بودجه را در بر میگیرد ، یعنی با افزایش ۲۲٪ در بودجه نظامی در یک سال اخیر بر میخوریم .

اینکه ملت ایران استلحه بار سنگین چنین بودجه هفتگی را بدوش میکند ، واقعا درد آور است ، وقتی که هزاران انسان محطی زده سیستانی آواره ، میدها کیلومتر دراز شهر و دیار خود بامید قطع تانکی میباشند ، و با جبهه های گرسنه خود را بران چرا میفرستند ، انوقت بالای سرشان هواپیماهای فانتوم پرواز در میایند ، و در فرودگاههای ملکشان موشکها چندین میلیون تومانی بری میزنند .

گفته میشود که افزایش بودجه نظامی برای حمایت کشور از هجوم بیگانه است . کدام بیگانه ؟ اگر این بیگانه موهومی بیت قدرت جهانی باشد ، این کشورها چگونه میتوانند در مقابل آن تاب بیاورند .

ایا در این کشورها خطر اصلی برای هیئت حاکمه از کشورهای دیگرست یا از توده محروم ورنج کشیده ؟

به تجربه ثابت شده که در چند انقلابی توده ها علیه امپریالیسم و وابستگی ، این سلاحها تنها در جهت سرکوبی انقلاب مردم استفاده میشود ، نمونه حکومت دست نشانده ویتنام جنونی در این زمینه کافی است .

پس این سلاحها راهیّت حاکمه ما صرفا برای سرکوبی مردم سیخواهد و بس . بودجه این قبیل امور از کجا تامین میشود ؟ قسمت اعظم آن از صدور مواد خام بکشورهای سرمایه داری بدست میآید . وابستگی این کشورها با اقتصاد یک پایه یکی دیگر از علت های عدم رشد اقتصادی است . در کشور ما مهم ترین ماده خام که صادر میشود نفت است . آری نفت مارا میبرند و برای حفاظت لونه ها و سایر تاسیسات آن و امکان ادامه این عارت بزرگه ، لازم میآید نیروی محافظی بوجود آورند . این نیروی حفاظتی همان قدرت نظامی یا ارتش و نیروهای انتظامی ماست که مجهز به سلاحهای آخرین مدل است ، که برای حمایت از منافع خارجی در مقابل ملت قرار گرفته است ، و آماده است هر لحظه حرکت او را بسوی آزادی سرکوب کند . ایا بهتر از ان عارت و جیپاول شنگ دیگری هم میتوان پیدا کرد ؟

انوقت افزایش تولید و بهای نفت را جشن میگیرند ، زیرا زمینه نظامی فراهم شده است . پولی را از اربابان نفتی خویش میگیرند و باریان نظامیشان میدهند . نقش هیئت حاکمه تنها دلالی است ، و حقا که خوب حق دلالی اش را میگیرد .

علاوه بر اصلاحات باصطلاح انقلابی که با بوی و کرنا و تبلیغات نامحدود بخورد ملت داد ماند ما به دو موضوع جدید اشاره میکنیم یکی انقلاب اداری و دیگری انقلاب آموزشی است . در اینجا خوب نشان داده میشود که واقعا وقتی حل تضاد اصلی در جامعه ای هدف نیانند ، چگونه حل تضاد های فرعی امکان پذیر نیست ، چون هیئت حاکمه ما از ارائه دادن تزهایش هدی جز ادامه استثمار ندارد ، و تضاد اصلی را نمیخواهد و نمیتواند حل نماید ، بنابراین ماهیتا نمیتواند تضاد های دیگر موجود در جامعه را نیز حل

نمونه انقلاب اداری کواهی خوبی است و وقتی کادری بالار ادار و وابسته به قشر ناسد و طبقه سرمایه دارت فرمانبر بوده و نمیتوانند دست از چپاول حقوق مردم بردارند . چگونه میتوان از کادریهای پائین انتظار داشت ؟ این تضاد است که هرگز رفع نمیکرد مگر هیأت حاکمه فاسد دفع کرد .

هدف از انقلاب آموزشی ، افزایش تعداد دانشگاهها و مدارس است . ولی با بالا آوردن آگاهی جوانان ، چگونه میتوان از اوج انقلاب جلوگیری کرد ؟ بنابراین هیئت حاکمه فاسد مجبور است که تحصیل را طبقاتی کند ، و هدف اصلی انقلاب آموزشی نیز همین طبقاتی کردن تحصیل و محروم کردن طبقات پائین و رنج دیده است ، زیرا نتیجه تحصیلات عالی و دانشگاهی اینستکه جوانان ما در این دانشگاه بیایند و به محاکمه کشیده شوند ، به بنیید همه اینها لیسانس و فوق لیسانس دارند . نتیجه تحصیلات اینست و رژیم اینرا بخوبی میدانند ، و به همین دلیل است که علم را هم طبقاتی میکند ، بی علت نیست که دائما بقدر شهریهها افزوده میشود و امثال ایجاد مدارس ملی و دانشگاههای ملی با شهریههای گزاف افزایش مییابد ، و برعکس از مدارس و دانشگاههای دولتی کاسته میشود و سطح سواد دائما پائین میآید . دبیران و استادان با تجربه بسمت موسسات ملی روی میآورند ، زیرا در آنجا حقوق زیادتری میگیرند (۷ تا ۷ هزار تومان . در حالیکه در بد و استخدام در دانشگاه دولتی ۱۰۰۰ تومان میدهند) و مدارس و دانشگاههای دولتی دائما از نظر محتوی فقیرتر میشوند . از طرفی گارد مسلح دانشگاه از طرف کیست و برای چه بوجود آمده است ؟ انقلاب فرهنگ جامعه ما را بسمت فرهنگ بورژوازی و تقلید کورکورانه از فرهنگ غربی و امریکائی شتاب میدهد . آری سلطه خارجی بر تمام شعونات کشور ما حاکمیت دارد . مهمترین تاثیر معنوی این سلطه تاثیران در فرهنگ ملی ماست . اقتصاد مصرف نمونه بسیار بارزی از نفوذ فرهنگ غربی بر روی جامعه ماست . در تمام کشور مصرف کالای غیر ضروری و تجلی با شدیدترین وضعی در حال توسعه است ، این همان هدف امپریالیسم و سرمایه داریست ، از یکطرف سطح کردن افکار و عقاید مردم و از طرف دیگر اب کردن نالاهای تبلیغی و مصرفی و وابسته کردن آنها به بانکها و قرض اری جامعه ما را بسمت هدفی پست سوق میدهند ، هدف و انگیزه حیوانی بنام مصرف است ، صرف محصولات خارجی و دادن تمام سرمایه های مادی و معنوی ، ملت را برده وار بدنیال خود و هدفهای خود میکند و فرهنگ مسموم غربی و امریکائی تسلط کامل خدائی صرف و کالا را با و تلغین میکنند . مطبوعات ، سینما و رادیو تلویزیون و تمام وسایل مکه در جهت بکار افتادن این هدف انجام وظیفه میکنند . نگاهی به مجلات هفتگی و پرنامه های تلویزیون روشنگر عن هدفهای ضد انسانی آنهاست ، آنها میخواهند که ما همراه از دست دادن فرهنگ اصیل ملی خود و با اضمحلال معیارهای صحیح اخلاقیان مورد تهاجم و آنگاه نابودی قرار گیریم و شخصیت ملی خود را در مقابل مهاجم از دست بدهیم ، و مغزهایمان را انطور که خود میخواهند شستشو دهند ، و استعداد های انسانی مانرا بکشند و اندیشه ما را به سمت هدفهای پست حیوانی سوق دهند . در جامعه ما جوانان را تخدیر میکنند ، تا روشن فکران با حاکمیت فرهنگ غربی خوب گیرند ، و تا اندیشه های عالی انسانی از افکار آنان جوانه نزنند و فقرا برای انقلاب و مبارزه رشد نکنند . تبلیغات دروغ و نامحدود جزو محورها و اصول تبلیغاتی این سیستم است زیرا بدون تبلیغات دروغ ما هیتا نمیتواند ادامه حیات دهد ، و مطبوعات در چار چوب افکار و خوراک غربی و استعمار محصور شده و هیچگونه آزادی در آن دیده نمیشود . آزادی عقیده و بیان که یکی از اصیل ترین حقوق انسانی در منشور ملل متحد است پایمال شده و عقاید مختلف بزور سرنیزه پاسخ داده میشود ، کشتار و شکنجه انقلابیون دائما افزایش مییابد زیرا هدف این انقلابیون تکامل یافتن توده های مردم و احقاق حق آنهاست ، زندانها از مبارزین پر میشود ، شکنجه با سلولهای علی در میآید و در دانشگاههای تشریفاتی آنها را بمرگ یا بزند انهای طویل المدت محکوم میکنند ، زیرا از آنها ترس دارند .

آری چنین میکنند زیرا حیاتشان با وجود این مبارزین متزلزل میشود آیا در جامعه‌ای که حاکمیت از آن زیر و اسلحه و برتری نیروهاست
آیا در جامعه‌ای که هیئت، مقننه و قضائیه آن مانند عروسکهای خبیث شب بازی الت دست هیئت حاکمه هستند / راهی جز پناه بردن

با اسلحه و قدرت هست؟

ملت ما تمام راههای مسالمت‌جویانه را آزمایش کرده است و وقتی به ندای حرکت او برای اصلاح باغوب و تفنگ پاسخ داده میشود /
ناچار است که دست به سلاح ببرد و حق خود را با زور بگیرد .

کودتای ۲۸ مرداد و کشتار بیرحمانه ۱۵ خرداد بخوبی نشان میدهند که ملت ما باید بسمت مبارزه مسلحانه میل آورد و تنها راه
پیروزی را در آن جستجو کند .

نگاه مبارزه در ایران همانند تمام مبارزات ملل جهان از حالت مسالمت‌جویانه به قهر انقلابی و مسلحانه رسیده و آغاز دهه ۶۰ -
۱۳۵۰ سر آغاز این دوره تاریخی در مبارزات ملت ایران است / بدین دلیل است که ما اسلحه بدست گرفته‌ایم و برای نشان دادن راه

مسلحانه بخلاق ایران بجنبه علیه هیئت حاکمه فاسد پرداخته‌ایم . بین ما و شما آقای دادستان / که نماینده رژیم هستید / فقط
گلوله میتوانست حاکمیت داشته باشد / ما با توهین بحثی ندارم / اگر همین الان مسلسل بدستم میرسی در شکست خالی میکردم
البته منظور دادستانهای نوعی است / و عوامل مزدور رژیم را میکوم چون شما هم نماینده رژیم هستید .

ما با پذیرش ایدئولوژی شهادت انقلابی با انجام وظیفه انقلابی خود برخاسته‌ایم / از مرگ نمیترسیم بلکه مرگ در راه خلق نهایت -
ارزوی ماست .

۳- انگیزه تاریخی .

اینکه میرد از ما انگیزه سوم ، انگیزه تاریخی . حرکت تاریخ بگد ام سمت است؟ آیا تاریخ بسمت نابودی استثمار پیش میرود؟ و یا در
جهت نفعیت آن کام بر میدرد / اگر ایامی امیرالیسم در حال منلاشی شدن و نابودی است؟ و یا به حاکمیت خود عجبناز ادامه داده
و این حاکمیت را محکم تر میکند؟

نگاهی بمبارزات قهرمانانه نیم قرن اخیر در کشورهای مختلف جهان بر علیه امیرالیسم و وابستگی نشان این حقیقت را روشن میکند که
دیگر بندهای استثمار در حال پاره شدن است / دیگر امیرالیسم نمیتواند با فراغت کامل بچپاول و غارت منابع ملی و استثمار توده
های جهان سوم ادامه دهد .

عقب نشینی امیرالیسم از شک کهنه استثمار بشک نوین آن خود نشان میدهد که دشمن حیلۀ کتر و مکارتر شده و حاضر نیست به
سادگی ها دست از منافع خود بردارد و لذا بر خورد بین توده های جهان سوم و امیرالیسم دائما تشدید میشود و ظرفین برای
رسیدن به پیروزی / هر چه بیشتر تلاش میکنند / مبارزه دائما رشد میکند و سطح تکنیکی آن پیچیده تر میشود و متناسب با بکار بردن
حیله های جدید دشمن و تکا ف تکنیک مبارزین هم هشیارتر و آبدید تر میشوند / و یا کسب تجربه و با نوآوری های خود یا دشمن
در گیر میشوند .

سر انجام این نبرد همانطور که تاریخ نشان داده و میدهد به پیروزی نهایی توده ها ختم میشود / و این امری است اجتناب ناپذیر .
نظام آفرینش و حرکت جبری تاریخ بما میگوید که نیروهای کهنه محکوم به نابودی و نیروهای نو شایسته زندگی و رشد و تکامل است /
همینطور قوانین اجتماعی از قوانین طبیعی جدا نیستند / امیرالیسم که خود ذاتا بسبب تقابل عوامل منحل درونش محکوم بنا بود است

امروزه در صحنه بین‌المللی با خشم و مقاومت توده‌های مردم آزاد بخواه روبرو شده است که براب آزادی خود دست باسلاح بردارند "مخواهیم بر کسانیکه در زمین ضعیف شمرده شدند (یعنی توده‌های محروم) منت نهیم و آنها را پیشوا و وارث زمین بگردانیم و بانها در زمین فرمانروائی و رهبری داده و به فرعون و مشاورش همان و سپاهیانش (یعنی امپریالیسم و وابستگانش) آنچه را که میترسید نشان دهیم" (سوره قصص آیه ۶ و ۵) .

و اما آنچه که باید خاطر نشان شود اینستکه در شرایط عصر ما انقلاب و تحوّل در یک جامعه نمیتواند دفعتاً و بطور خلاقانه انجام گیرد ، مبارزه هم مانند تمام پدیده‌های طبیعت باید در جریان تکاملش از مراحل کمی عبور کرده و سپس امکان تغییر کیفی پیدا کند ، چون دشمن از نظر تکنیکی قوی است ، لذا این مبارزه نیاز بزمان و صبر و مقاومت انقلابی کافی دارد . مبارزات خلق چین علیه امپریالیسم و این و آمریکا و ارتجاع داخلی ۲۸ سال بطول انجامید ، و با دادن تلفات و قربانیهای بسیار بالاخره منجر به پیروزی خلق کبیر چین شد ، مبارزات خلق الجزایر علیه استعمار فرانسه نیز ۷ سال طول کشید ولی سر انجام با دادن یک میلیون شهید که بالغ بر یک‌هفتم تمام جمعیت الجزایر است توانستند امپریالیسم فرانسه را برانزود و از خاک خود بیرون برانند . از همه بالاتر مبارزات قهرمانانه خلق ویتنام است ، که پس از پیروزی بر امپریالیسم فرانسه توانستند قسمتی از سرزمین خود را آزاد کرده و از یوغ استعمار خارج کنند ، ولی پس از خروج فرانسه حریف قدرتمند جدید ، امپریالیسم آمریکا وارد میدان شد و اکنون آمریکا مفتضحانه در تلاش بدیوانه‌های دست و پا میزند . ولی در لجن‌زاری فرورفته که خودش با آن قدرت عظیم تکنیکی این نمیتواند و نمیداند چگونه از آن بیرون آید ، اینست نیروی خلقها که قادرست بر عظیمترین تکنیکها و فکرها پیروز شود .

فلبجا الحق و زهن الباطل ان الباطل کان زهوقا . بگو حق آمد و باطل رقت همانا باطل در حان اضمحلال و نابودن است .

من حد سنان الغضب لله قوی علی قتل اشد الباطل . " هر کس نیزه خشم خود را در راه خدا تیز کند ، برای کشتن و از بین بردن نادرستها توانا باشد " .

آری هر کس از شوق شدن نترسد قادرست قیصر را هم از اسب بزیر بکشد . هم اکنون در اکثر نقاط جهان سوم جنگ آزاییخشی شروع شده و یا ادامه دارد . خلق لائوس ، کامبوج ، تایلند ، فیلیپین ، در آسیای جنوب شرقی پیروزیهای شگرت رسیده‌اند ، در آفریقا ، رودزیا ، چاد ، آنگولا ، موزامبیک و سایر کشورهای مستعمره همچنان بمبارزه مشغولند . در جنوب ایران نهضت آزادی - بخش ظفار پیروزیهای عظیمی نایل آمده است ، زبهرت از همه جنگ انقلابی خلق فلسطین علیه صهیونیسم اسرائیل و امپریالیسم - آمریکا برهبری نهضت آزاییخشی فلسطین ، موج عظیمی است که تمام جهان عرب را بسمت مبارزه علیه منافع آمریکا در خاورمیانه عریسی میکشاند پیروزیها و رشد این نهضت احتیاج به تکرار ندارد ، و در سایر کشورهای جهان سوم نیز جنگ آزاد بپیش تازه آغاز گردیده و باید در آینده نزدیک شاهد پیروزی این جنبشها باشیم .

آری شرق سخن فام است . خلقهای جهان بر امپریالیسم پیروز میشوند ، هیچ نیروئی قادر نیست جلورشده و آزادی توده‌ها را بگیرد . عصر ما عصر کبیر آگاهی توده هاست و این آگاهی زیر بنای جبری تکامل و ضامن پیروزی نهایی است . موفقیت تاریخی - مبارزه در ایران چگونه است ؟ همانطور که گفته شد با توجه باینکه ملت ما در طی نیم قرن اخیر کلیه راههای سالمات جویانه را - آزمایش کرده و به نتیجه نرسیده است و خفقان موجود امکان آزادیهای فردی را از بین برده است . توسل بمبارزه قهرآمیز و - سلحانه امری بدیهی و تنها راه موجود برای احقاق حق خلق ماست که مدتهاست همه چیز خود را از دست داده است .

سهم اینجاست که ما امروزه در شرایط جدیدی قرار گرفته‌ایم. که امپریالیسم برای بعضی از کشورهای جهان سوم از جمله کشورهای امریکای لاتین و بعضی از کشورهای آسیای خصوصاً ایران بوجود آورده است. حاکمیت پلیس و قوای امنیتی در چنین کشورهایی - امکان خلق و رشد یک حزب متروقی و انقلابی را که بتواند توده‌های مردم را بسیج کرده و در مبارزه قهرآمیزشان علیه دشمن رهبری نماید - از بین برده است. به همین دلیل مرحله جدیدی در مبارزه اینگونه ملت‌ها گذشته میشود.

مبارزه مسلحانه در این کشورها در آغاز شکل بخصوصی بخود میگیرد و آن جنگ چریکی شهری است. تا حاکمیت پلیس و قوای امنیتی در شهرها شکسته نشود و قدرت ظاهری دشمن تضعیف نگردد. و تا مردم بچشم خود نبینند که پلیس و دشمن ضربه پذیرند و - پلیس قادر به حفظ شهرها و امنیت آنها نیست و تا زمانیکه توده‌ها بقدت چریکها و رشد آنها در شهرها پی نبرند. بران خلسه امکان یک حزب و آغاز جنگ چریکی روستائی موجود نیست.

بنابراین نقطه شروع مبارزه مسلحانه در این کشورها جنگ چریکی شهری است و این مقدمه و سرآغاز یک جنگ یارتیزانی وسیع در روستاها میباشد. در کشورهای امریکای لاتین پس از مرگ شهید قهرمان ارنستو چه گوارا، تازه ماجرا آغاز شد و در برزیل، اوروگوئه، آرژانتین و سایر کشورهای این قاره موج چریک شهری بوجود آمد و با رشد آن توانست هسته‌های اصلی جنگ چریکی روستائی را در برزیل و برخی دیگر از کشورهای این قاره بریزد.

در خاورمیانه، در کشور حساسه ما ترکیه، خلق انقلابی آن کشور نیز بسمت آغاز یک جنگ چریکی شهری روی آورده است. ما نیز هم اکنون در سر آغاز یک جنگ چریکی شهری در ایران هستیم.

دشمن چریکهای قهرمان شهر را خرابکار و توطئه گر مینامد، این نامی است پسر ارزنده، زیرا که چنین عنوانی را بمجاهدین انقلاب الجزایر و فدائیان فلسطین میداده و اکنون نیز میدهند. این عناوین از ماهیت و واقعیت امر چیزی نمیکاهد.

بازای دستگیری و شهادت یک چریک، مبارزین جدیدی از دورن خلق ما میجوشند. نگاهی بمبارزه یکسال اخیر تعداد انقجارها و مصدوره بانکها، ترور شخصیت‌های مغفور و اقدام به آدم ربائی و سایر عظیبات شهری نشان دهنده تکامل مبارزه شهری در جامعه ماست و برخلاف ادعای دشمن نه تنها کار انقلابیون به پایان نرسیده، بلکه تازه "این هنوز از نتایج سحرست".

همانطور که لازمه تکامل و جنبش است در آغاز زیاد بودن نسبی تعداد شهیدان فدائی بعلمت کمی تجربه مبارزین حتی است. ولی کم کم تراوی تجربه بفتح فدائیان و مجاهدین سنگینتر شده و در نتیجه در اثر رشد این امر پیروزی در نهایت از آن خلق و توده‌های مردم است.

هدفهای چریک شهری برای شکستن ثبات سیاسی و حاکمیت قدرت ظاهری و روانی دشمن انتخاب میشود. ضربه زدن به مراکز - استراتژیک دشمن، از جمله بقوای امنیتی و پلیس و ترور شخصیت‌های مغفور دشمن خلق، انفجار مراکز امپریالیستی و صهیونیستی و مصدوره بانکها و اموال خلق از دست دشمن اقدام به آدم ربائی برای آزاد کردن زندانیان سیاسی و گرفتن سایر امتیازات، از - هدفهای چریک شهری است.

در این موقعیت تاریخی است که پیشاتازان جنگ چریکی شهری در ایران و چریکهای فدائی خلق (گروه سیاهک) با دادن ۳۲ شهید قهرمان در طول یکسال، سر آغاز این فصل جدید را در تاریخ ملت ایران کشودند. بدنیای آنها گروه ارمان خلق با دادن ۶ شهید بزرگوار، همایون کبیرائی، هوشنگ ترکل، بهرام ظاهرزاده، ناصر مدنی و حسین کریمی و سازمان مجاهدین خلق با

دادن اولین شهید خود احمد رضایی بدین راه پر افتخار قدم نهادند .

سازمان مجاهدین خلق با پذیرش ایده مولووی شجاعت وظیفه خود میدانند که در نوک پیکان مبارزه مسلحانه توده‌های ضد امپریالیستی

راه گشای خلقی به سمت جامعه‌های توحیدی بی طبقات و آزاد باشد ، و بخوبی میدانند راه پر پیچ و خم و دشواری در پیش دارد .

ما پذیرفته‌ایم که تنها با فدا کردن جان خود میتوانیم در این راه قدم برداریم . ما دانستهایم که نهضت قربانیان فراوان میطلبد .
و خود امام‌هایم که از اولین قربانیان آن باشیم .

من‌المومنین رجال صد قوا ما عاهد الله علیه فمضهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر . " از مومنین کسانی هستند که نسبت به پیمان‌شان با خدا اوند وفادار مانده‌اند . عده‌ای از آنها به پیمان‌شان وفا کردند و عده‌ای در انتظار بسر میروند . "

خلق تا گون فرزندی از رشیدی در دامن خود پرورش داده و اینان بدست‌رزم مزدور بشهادت رسیده‌اند ، در یک سال اخیر بیش از ۳۰ جوان از مبارزین انقلابی خلق در دادگاه‌های سر بسته نظامی محکوم به اعدام شده و یا در عمل‌سلاحنه شهید گشته‌اند و بیش از صد ها نعر زیر شکیجه ساواک قرار گرفته و بزند انهای طویل‌المدت محکوم شده‌اند .

بسی ببنید که خلق ایران با عزمی راسخ بپا خاسته است تا حتی خود را بگیرد و تا دشمن و بیگانگانرا از سر زمین خود بیرون نریزد
دست از بیگار بر نخواهد داشت .

مبارزه مسلحانه تنها راه آزادی ملت اسیری است که سالیان دراز در زیر یوغ سر نیزه زندگی کرده است .

مرگ بر امپریالیسم آمریکا و دست‌نشانده گانش .

درد بر شهید ای پیشتاز انقلاب مسلحانه ایران .

بیروز باد انقلاب مسلحانه خلق ایران .

بیوگرافی سیاسی

فرانتس فانون

"Black skin, white masks"
"The wretched of the earth"
"Fanon" by David Cote

فرانتس فانون در سال ۱۹۲۵ در مارتینیک یکی از مستعمرات فرانسه در دریای کارائیب دنیا آمد. از همان ابتدای زندگی رنگ سیاهش بر سرزنشش حاکم شد و چون سد محکمی در برابرش در دنیای که نژادپرستی را بعد تلاش خود با سیستم استثمار اقتصادی - اجتماعی، سیاسی در هم آمیخته بوده جلوه نمود.

در مارتینیک نیز مانند هر مستعمر دیگری زبان اریوایی تعلیم و تربیت و فرهنگ و مذاهب اریوایی همه در شمار هدفهای عالی زندگی و معیارهای اصلی موفقیت در زندگی اجتماعی بشمار می آمدند. بومیان مارتینیک کسه فرزندان بردگان سیاهیوست افریقای بودند که از فاره افریقا برای کار در مزارع قهوه و نیشکر به مارتینیک آورد شده بودند، مانند هر استعمار زد های میکوشیدند یا نفی وجود اجتماعی خود و بغراموش سپردن رنگ چهره که معیاری در مشخص کردن جایگاه اقتصادی - اجتماعی شان بود، هر چه بیشتر به فرهنگ فرانسوی دست یافته و خود را برای پذیرش در دنیای سفید استعمارگران شایسته تر نشان دهند.

فانون نیز در ابتدای جوانی پدنیال این سراب بوهوم کشیده شد و تصور کرد از طریق تعلیم و تربیت و بر اساس شایستگی های فردی خویش خواهد توانست در سنی که رنگ سیاهش ایجاد کرده بود شکافی پدید آورد. در زمان جنگ داوطلب خدمت در ارتش فرانسه شد و در سال ۱۹۴۴ قدم به خالفریا گذاشت. بعدها در فرانسه به تحصیل پزشکی و روانپزشکی پرداخت و در همین ایام بود که بتدریج واقعیت زندگی درونخیش خود را آشکار کرد و تجربه عینی زندگی به او آموخت که صرف نظر از سطح تربیت و فرهنگش از نظر فرانسویان همواره سیاهیوستی است در خور مقامی پائین تر از سفید پوستان.

تجربیات شخصی فانون در طول زندگی مفهوم نژاد پرستی و رابطه مستقیمش را با استعمار و استثمار بیاری وی آشکار کرد. تقم کینه و نفرت از استعمار را که جوامع استعمارگر غرب در دل فانون جوان کاشتند در طول زندگی پر تنش بارور شد و وی را بصورت قهرمان توده های استعمار زده سراسر جهان در آورد. فانون در اولین کتاب خود "پوست سیاه، صورتکهای سفید" که در سال ۱۹۵۲ منتشر شد گل موسم استعماری را به محاکمه کشید و آنرا بخاطر نابود کردن انسان استعمار زده از طریق اخته کردن فرهنگش محکوم کرد.

فانون در این کتاب طرق مختلفی را که سیاه بونی تشویق میشود تفاوت رنگ و نژادش را بصورت گاهای درونی احساس کند، تشریح مینماید. این احساس گناه دائمی که بصورت نفرت از خود و نفی خویشتن جلوه میکند آنچنان ساخت روانی - اجتماعی بر سیاهیوست تحمیل مینماید که وی در برخورد با سفید پوست عطفش نه از خویشتنش بلکه از دنیای مقابلش (سفید پوست) سرچشمه گرفته و در جهت رضا این عامل خارجی جریان می یابد. زیرا که این تنها انسان سفید است که میتواند به او ارزش و شخصیت ببخشد.

فانون با توافق کامل با این گفته امه سه زره استعمار را "روش شیعی سازی" (تبدیل آدیان به اشیاء) مینامید، معتقد بود که کل سیستم برای آنکه انسانها را به بردگان تبدیل کند ناچار با گیج کردن انسان و گرفتن فرهنگ بومی شان و قراردادنشان در خلا فرهنگی که فقط سراب ارزشهای تحمیلی غرب را در مقابل دارد، از آنان سلب انسانیت میکند.

تمام صفحات کتاب "پوست سیاه" صورتکهای سفید "بیانگر احساس انسانی است. حیران که با وجود شناخت بیماری خود، خویشتن را در قفس آهنین اسیر ببیند و هیچ راهی برای شکستن دیوارها که در واقع خارجی است، ولی طی قرنهای درون خویشتنش جای گرفته نمیباید. فانون مانند میلیونها، بسوی استعمار زده دیگر نمیدانده به این نتیجه میرسد که "از هر طرفی که به قضیه بنگریم ورق بازنده از آن حق است." بسیاری از روشنفکران سیاهپوست، ناتوان در مقابل حقایق که دنیای سفید بر آنها تحمیل کرده بود سر

به عصیان برداشتنند و کوشیدند با زنده کردن ارزشهای فرهنگی تمدن باستانی آفریقا که در زیر ضربات استعمار مدهنها قبل نابود شده بود خود را در گذشته باز یابند و با تاکید نطیش وار تاریخ در مقابل سفید تحقیر کننده جریه ای برای مبارزه بیابند. احیای فرهنگ آفریقائی، همراه با مردود شناختن فرهنگ آریائی که این روشنفکران خود ساخته آن بودند، تضادی به همراه داشت که رهبران این مکتب جدید مبارزه را بسا در گرداب نژاد پرستی سیاه و یا در شجالب سازش کامل با دنیای سفید فروبرد. فانون جوان میرفت که بسه دام این مکتب جدید که به "زنگی گری" Negritude مشهور شد در اقله ولی تجربیات عینی وی در زندگی و تماس داشتن با زندگی واقعی سیاهان وی را از این لغزش روشنفکری نجات داد و بسا بیان اینکه "آن گروه از سیاهان و سفیدان از قید و بند از خود بیگانگی نجات خواهند یافت که حاضر نباشند در تجسمی از برج گذشته بست بنشینند." مصمانه با تعصبات و بی منطق هائی که خود نشانه ای از بیماری فرهنگی بود و داع نمود.

از این پس فانون در جستجوی راه عینی شکستن دیوارها و رهائی انسانها برآمد. تکامل روند فکری و فلسفی فانون او را به مطالعه دیالکتیک انقلاب رهنمود شد. او به این نتیجه رسید که تنها راه رهائی برانداختن حاکمیت آن "دیگری" ظالم و ستیز است و تنها در فرآیند این برانداختن است که "خود" یا "من" استعمار زده و زندانی به آزادی و جوهر انسانی خود دست مییابد. بدین ترتیب فانون بصورت یکی از طرفداران جدی استقلال مستعمرات درآمد. ولی راهی را که مستعمرات فرانسوی غرب آفریقا پس از گرفتن خود مختاری در سال ۱۹۵۶ و سپس استقلال سیاسی بیمودند فانون را به این نتیجه گیبری رسانید که استقلال سیاسی کافی نبوده و تنها مقدماتیست برای سپردن قدرت بدست طبقه بورژوازی مستعمرات برای بهره کشی از توده های استعمار شده.

این تجربیات تاریخی عاقبت فانون را به مرحله آخرین تکامل فلسفی - اجتماعی خود سوق داد. فانون

با صراحت اعلام کرد که استعمارزداثی فقط موقعی براستی انقلابی خواهد بود که سوسیالیستی باشد .
در کتاب "وزخیان زمین" که اثر جاودانه قانون است بینش و شکاف او در خدمت شناخت و معرفی ماهیت انگلی
بوروآزی مستعمرات قرار گرفت . بر خلاف بوروآزی غربی که هم تولید کننده است و هم انگل ، از نظر قانون ، بوروآزی
استعماری تنها صفت انگل بودن را از بوروآزی غرب به ارث برده است . این بوروآزی که به عنوان نماینده فروش
کالا های غربی وارد عمل میشود یا گرفتن سهم دلالتی خود در زندگی تجلی جدید غرق شده و عطا با توده ها در
تضاد می افتد . این برداشت علمی و دقیق قانون از بوروآزی وابسته به این معنا نیست که قانون تعام مفاهیم
مارکسیستی را در بست قبول کرده است .

از نظر قانون تنها طبقه انقلابی در مستعمرات توده های فقیر روستائی و بیگاران حاشیه نشین شهرها هستند .
که در پیروم انقلاب حتی با کارگران مستعمرات که از نظری با بوروآزی وابسته در بهره برداری از سهمی که
استعمارگر به آنها میبخشد سهیم شده اند ، در تضاد طبقاتی قرار میگیرند . عدم اعتماد قانون به طبقه
کارگر کشورهای غربی که از نظر او نه تنها انقلابی نبودند بلکه با شرکت در بهره برداری از مستعمرات عملا با
آزادی استعمارزادگان به مخالفت میپرداختند و نیز بدبینی وی نسبت به کارگران مستعمرات که آنها را اعانه بگیران
و همدستان استعمارگران نوید انست و فاصله او با تئوری مارکسیسم بخوبی نشان میدهد .

اصولا قانون خود نیز هرگز ادعای مارکسیست بودن نکرده است و فقط تا آنجا از مارکسیسم بهره میگیرد که
بتواند آنها با شرایطی جوامعی که از آنها صحبت میدارد وفق دهد . قسمت اعظم کوشش قانون در بررسی
و شکافتن اثرات فرهنگ استعماری در روان استعمارزده و راه شکستن بندهای این فرهنگ و رها ئی انسان از قید
دنیای متحجر و ایستائی است که بر او تحمیل شده است . از نظر قانون انقلابی که هدف ساختن انسانی نو
نباشد - پذیرفته نیست . از آنجا که کل سیستم استعماری بر پایه شدت عمل سیاسی ، نظامی ، فرهنگی و روانی بنیاد
شده و تمام جوانب زندگی انسان در بند را در بر میگیرد ، تنها راه رهایی از آن شکستن این خشونت ضد انقلابی
با قهر انقلابی است . قهر انقلابی فقط در جهت شکستن حاکمیت سیاسی و اقتصادی استعمارگر بکار نمی آید
بلکه سلاحی است که میتواند پایه های بیماری استعمار را که در روان استعمارزده با خشونت بنیاد نهاده شده
در هم کوبد و در خدمت ساختن انسان آزاد بکار رود . با تعریف استعمارزداثی بعنوان فرآیند جانشینی انسان
"شبی شده" به انسان رها ، قانون اعتقاد خود را به این پیروم و تنها راه دست یابی بر آن یعنی قهر انقلابی
بیان میکند . به عقیده او تنها قهر انقلابی توده ها با رهبری سازمان یافته است که امکان ادراک حقایق اجتماعی
را برای توده ها فراهم می آورد . اگر افراد مستقیما در پیروم انقلاب درگیر نشوند و این فرآیند را با تجربه شخصی
در نیابند ، انقلاب در حدود چند رقم نیمه تمام از طرف رهبری باقی میماند و تاثیر عمده ای در زندگی توده ها
نخواهد داشت .

در سطح فردی قهر انقلابی بصورت نیروئی تطهیر کننده عمل نموده و با درهم شکستن حقارت تحمیل شده

بر فرد، استعمار زده را از بند عقده های روانی و نفی "خویشتن" خود آزاد کرده و از "شیئی بی عمل" انسانی مبارز میسازد. در واقع بومی "خویشتن" خویش را دوباره بدست خود می آفریند. گشتن استعمارگر در حقیقت با یک تیر دو نشان زدن است. بدین ^{وسیله} هم مسترک نابود میشود و هم ستم دیده. آنچه باقی میماند انسانی است. مرده و انسانی آزاده * و این انسان آزاده است که قانون برای بازسازی زندگی خود را با انقلاب الجزایر پیوند داد. هر چند که قبل از بشر رسیدن انقلاب، قانون ناگیر دنیائی را که هنوز استعمارگر بر آن غلبه داشت ترک گفت ولی انسان آزاده هر کجا که به دنیا آید، این خد متکدار و ستایشگر آزادی را پیاده خواهد سپرد.

+ + + + +

* سارتر، مقدمه بر دوزخیان زمین.

www.iran-archive.com

ادبیات

تأسیسات

قلب مرا بردارید ،

قلب مرا بردارید ،

این قلبه این ستاره خونین را

این خون خشمگین را -

این ازغوان کوهی را که میچرخد در طوفان

و نعره میکند از آتش چگر در باد .

قلب من ، این ستاره سنگی

غلتیده در هیاهوی بیوناب های تاریخی

تا سرگشت شخم و شقاوت را

تا آستان دلتا

سدهای سرخ -

بخواند ،

و مشت موج های شکیبا را

تا ارتفاع خشم براند .

قلب مرا بردارید ،

از باغ خون ملت -

این لاله شکفته طی را بردارید

این لاله شکفته طی

که زیر سلطه شب لاله های دیگر را

به شعله های ستیز ستاره می بندد

و با دهانی از خون و آتش و آواز

نثار کوهی سوزان لاله می خندد .

من ، قلب من

این شعله بلند که در ارتفاع شب

تابیده مثل ریاضت خورشید روی کوه

اینک ،

فریاد بسته روی شب گمت و کارگاه .

شب کچه سخت و سنگی و تاریک است

آنک ،

شکفته شعله ی گریان کز دیار

توفان سرخ دانا

- هر چند دور -

نزدیک است

توفان سرخ دانا نزدیک است ،

من ، قلب من

افتاده روی خاک گریزنده ی کویر ،

بیچیده در حریق گریزان گرد باد ،

روی فلات ویران می چرخد .

و با صدای توفانی خلیج و خزر ،

حماسه میسراید یا بانگ طغی مغلوب

و میشکافد در نعره ی تناور رعد

و می گذارد در آتش تگاور برق

و روی برج بلند هزاره پندرگاه

بپاسر دانش توفان ، ستاره میگرد .

قلب مرا بردارید .

قلب جوان من ،

مانند قلب قطب نماقی است -

که روی جذب قانون خاک می لرزد

و در مناطق تاریک ، خار خونینش

همیشه در جهت انقلاب میساید .

قلب مرا بردارید ،

از خاکهای گنگون

از باغ خون ملت

این لاله شکفته شرقی را بردارید .

از: نعمت میرزاده ۳-۴ آرم
مسئرفانی در نشست فوق برنامه دانشجوین دانشگاه تهران

در پاسخ یکی از شاعران معاصر کسه گفت :
من صدای شعر حافظ را میشنوم اما صدای
مشروطیت را نمیشنوم ، کفتم :
برای اینکه ما در دوره ششاه شجاع زندگی
میکیم نه در زمان ستار خان . از متن

موضوعی که میخواستیم در اینجا راجع به آن صحبت کنم توضیحات مختصری است در باره شعر فارسی معاصر و برخی سائل مربوط بان که فکر میکنم عنوان کردن آنها برای روشن شدن چند سوتفاهم در سائل شعری معاصر بیفایده نباشد . انتخاب ایسین موضوع بآن جهت است که در ده ساله اخیر کرایش بشعر - چه از لحاظ حجم و چه به لحاظ زمینههای مساعد تجلی آن در روزنامه ها و مجلات و مجالس شعرخوانی - فزونی مطلق شعر را بدیگر فرمهای ادبی وجه شاخص پدیده های ادبی ما بوده است و به لحاظ هم در مقایسه با دهه های پیش و هم در مقایسه با دیگر فرمهای ادبی وجه شاخص پدیده های ادبی ما بوده است و به لحاظ حجم ، در شعر ، کئی تولید اضافی هم داشته ایم ، بقیاس در آمد سرانه ملی ، و معلوم است که در چنین سالهایی خواه و - ناخواه ، اینجا و آنجا حد و رسمهایی هم در باره شعر معاصر اظهار شده و گفتگوهای در باره ماهیت شعر ، محتوی و فرم ، ارزشهای غیر ذاتی و ارزشهای ذاتی در شعر همیشه ، شعر و شعار ، مخاطب شاعر و این قبیل در گرفته است و خود ایسین مقوله نقد و صاحبها نیز جایی تقریبا هم حجم شعر برای خود دست و پا کرده است . بنابراین حالا که بهر تقدیر چنین واقعیتی بصورت یک ابتلای ذهنی در سطح تقریبا تمام نشریات بوجود آمده است جا دارد به اختصار مشخصات کلی این پدیده یعنی - شعر معاصر را همانطوریکه هست بشناسیم . لاف از نقطه نظری که من میخواهم مطرح کنم بشناسیم . فعلا کاری باین نداریم که چه باید باشد . همینقدر که معلوم شود شعر معاصر چه میگوید ، و آنچه میگوید را بطمان با جامعه چگونه رابطه ایست و نتیجتا در خدمت کدام جهان بینی است . منطقا راه برای نتیجه گیریهای بعدی هموار خواهد بود ، چون شعر بهر تقدیر بعنوان جزئی از فرهنگ جامعه با اثر وجودی خودش ارزشهایی را خلق و ارزشهایی را نفی میکند . میخواهیم بدانیم سئوهای آن کدام است ، و چون در شعر معاصر به نسبت شعر گذشته فارسی ، تحولی در جهت گیری آن بوجود آمده که بنظر من موجب اصلی کشمکشها که در تعاریف و حدود شعر بوجود آمده است همین تحول و جهت گیری است ، و من این دوگانگی در جهان بینی شعر معاصر را ، به شعر مقابوت و شعر تسلیم ، تعبیر میکنم . میخواستیم ضمنا حرف حساب اصحاب دعوا نیز - روشن شود . غرض اصلی این است اما چون هر موجودی بنا بتعریف شناسنامه ای دارد برای ورود در این بحث به اندکی مقدمه چینی احتیاج داریم ، به این محتاج هستیم که کلیاتی از سوابق زندگی او را بدانیم زیرا لاف شعر در جامعه ما کالاتی وارداتی نیست که بحکم مصرف کننده بودن ما در این هزار و صد سال اخیر بیشترین تجلیات شعوری و فرهنگی خودش را با زبان شعر - بیان کرده و لاجرم شعر امروز چه منکر باشیم و چه معترف ارائه منطقی شعر در یروز است ، خلف همان سلف است . اثر با چشم دیگری به جهان بینگرد و شوری دیگر در سر دارد و سخنی دیگر بر زبان اینها هیچکدام اصن فرزندی او را نسبت بشعر - گذشته نمیگذرد ، پدر با فرزند رابطه وجودی و خویشی دارد و با زمان رابطه شعوری و فرهنگی ، یاد آور سنتهای خوب پدر برای تمییه فرزند جوش بیفایده نیست ، شعر فارسی از رودکی تا نیما (دوره معاصر تا زمان حاضر دوره نیما مینامیم) به لحاظ جهان بینی و در برخورد با سائل اجتماعی به شعر تسلیم و شعر مقابوت تقسیم میشود . در توضیح این دو

اصطلاح قرار دادی میتوانیم بجای عنوان شعر تسلیم بگوئیم . شعر ستایش قدرتهاں حاکمه شعر ارتجاعی ک شعر عصبای
 بی غی ک شعری که نتیجتاً از عوامل بازآرنده فرهنگی است و بجای ششسمر مقاومت میتوانیم بگوئیم شعر سازنده ک شعر متعبد
 شعر مردمی ک شعر عصبای ضروری ک شعرین که نتیجتاً در حرکت تکاملی جامعه موثر است . در تمام طول عمر هزار و صد ساله
 شعر فارسی بعد از اسلام این تفکیک موضوعی معتبر است ک البته بلحاظ تنظیم بندی تاریخی دوره‌هایی داریم که شعر مقاومت به
 اعتبار داشتن شاعران بزرگ غلبه معنوی دارد مانند قرن چهارم و پنجم (فردوسی و ناصر خسرو) یا دوره مشروطیت .
 منظور اینست که در اینجا نمیخواهیم بگوئیم در چه دوره‌ای مطلقاً شعر مقاومت داشته‌ایم و در چه دوره‌ای مطلقاً شعر تسلیم ک تقسیم
 بندی زمانی برای این کار معتبر نیست چرا که همزمان با فردوسی بعنوان شاعر که بیشتر از دیگران بران ما تاریخ ساخته است ،
 (اینکه میکوئیم تاریخ ساخته است منظور سرودن شاهنامه نیست بلکه آن شی از جامعه ایرانی است که تاثیر شاهنامه در بوجود
 آوردنش انکار ناپذیر است) عنصری‌ها ، فرخی‌ها و منوچهری‌ها نیز داشته‌ایم و همزمان با ناصر خسرو ک انوری‌ها و بابا طاهرها .
 خیلی روشن است که اقلیت حجمی شاعران مقاومت نسبت بشاعران تسلیم در طول این هزار و صد سال نشان دهنده این —
 واقعیت است که اساساً حوزه فرهنگی جامعه ما با قدرتهاں حاکمه سازندگی و تباری داشته ک اینکه چون مبارزها در متن اجتماع وجود
 نداشته یا کمتر وجود داشته ک به این جهت شاعر مقاومت نداشته‌ایم یا کم داشته‌ایم . وقتی تاریخ شومراں در دست است و سراسر
 این تاریخ فریاد نامه متن محروم جامعه نسبت بقدرتهاں حاکمه وجود داشته انوقت چطور میتوانیم ادعای شیم که کم داشتن شاعران —
 مقاومت ک بدلت فقدان در گریه‌های اجتماعی بوده است ؟ جان چانه زد نیست که شاعران در این دوران غولانی — مانند دوره
 معاصر — بعنوان پیک انسان در قشر نهنکی جامعه براد خود رسم و راهی داشته‌اند ک البته در د و جهت مخالف ک راهی بفر
 و راهی بکوجه . این جریان ک یعنی این دو جهات بیتی در شعر فارسی تا امروز نیز هست ک با این تفاوت که از مشروطیت بعده
 بدلت سرایت بیشتر مبارزه در حوزه فرهنگی جامعه و نتیجتاً در شعر ک مسئله تعهد و بررسی رابطه شاعر با مسائل اجتماعی در
 نقد الشعر کم و بیشتر مطلق شده است ک والا قرنهای قرب شاعران تسلیم با تلقی شعلی از شعر یا مشغول مدح نستری قدرتهاں
 حاکمه بوده‌اند و یا برای خودشان دلی میخواندند و بهتر نقد بر اساسا مسئله باید صورت مطلق نبود ک است که کسی مزاحم
 آنها بشود و اعتراض بکند . اگر هم اعتراض نسبت به نحوه جهات بیتی شاعر بوده است این اعتراض اثر وجودی در سطحی نبود
 که شاعر تسلیم و قدرتهاں پشتیبانی نیازی توضیح و توجیه داشته باشند ک حالا با این شمای کلی که از شعر فارسی بلحاظ —
 تفکیک موضوعی بدست داریم با تاکید اینکه ملاک این تفکیک البته از جهت نوع رابطه با مسائل اجتماعی است . میتوانیم موضوعی اصلی
 صحبت برگردیم ک یعنی بآچه در ابتدا گفتیم ک بی پرده‌ایم چند ساله در باره شعر معاصر که درباره آنها سوتفاهم‌هایی وجود
 دارد . این سوتفاهمات چیست ک از کجا ناشی میشود ؟ برای روشن شدن بیشتر مطلب تاکید میکنم که چون شعر مقاومت در زمان
 ما از طرفی با اقبال روشنفکران اخته نشده و از طرفی با اقبال عمومی در برابر شعر تسلیم عرض‌اندام میکند خیلی طبیعی است
 که شعر تسلیم بدفاع از خود بر میخیزد و درست از نظر تاریخی همین جاست که مسائلی بعنوان شعر و شعار ک ششمر روز و
 ششمر همیشه ک تعهد ک مخاطب شاعر در نقد الشعر مطرح و ارزشهای هنری مورد ارزیابی مجدد قرار میگیرد .
 شعر مقاومت با خود ارزشهای تازه‌ای در نقد الشعر داخ میگرد و شعر تسلیم میگوشت اعتبار این ارزشها را تکذیب کند .
 طرفین مخاصم که البته ناسازگاری آنها با یکدیگر خیلی هم طبیعی است هر کدام برای اثبات ارزشهای خود دلایلی عنوان میکنند

مثلا شعر مقاومت میگوید ، شعر خارج از مسائل اجتماعی نمیتواند وجود داشته باشد . شعر تسلیم پاسخ میدهد ارزشهای ذاتی شعر برایش کافی است مسائل اجتماعی بعنوان ارزشهای خارجی برای شعر خوب الزامی نیست . شعر مقاومت میگوید تو بدون من اصلا وجود نداری ، یعنی هیچ آفرینش هنری بخدا از روابط اجتماعی نمیتواند بوجود بیاید . شعر تسلیم پاسخ میدهد این حرف درست است منتها تاثیر من از جامعه همین است که میبینی ، شعر مقاومت میگوید ، اینگونه تاثیر پذیرفتن از یک قسمت محدود جامعه نگرشی انتزاعی است و به اکثریت ترکیبی جامعه هیچ ربطی ندارد . شعر تسلیمی پاسختر از قبل آماده است میگوید ، مخاطب شاعر مشخص است. هفت معنای را هیچوقت اکثریت جامعه هضم نکرده است و تو حرف مرا نمی فهمی . شعر مقاومت میگوید ، آخر فلسفه وجودی تو چیست ؟ شعر تسلیم میگوید خودم ، شعر مقاومت میگوید پس بحث مسئولیت چه میشود ؟ شعر تسلیم پاسخ میدهد ، شعر بجز شعار است و منافعتی از این قبیل که باین دعاوی رسیدگی خواهیم کرد . باین دعاوی از این جهت باید رسیدگی شود که روشن شدن این دعاوی در جهت گیری شعر معاصر بی تاثیر نیست ، مخصوصا اینکه دعاوی در شرایط ناساوی جریان دارد . یعنی شعر مقاومت چنانکه میدانید برای عرضه خودش و مبانی نظریش مجال مساعدی ندارد . اما شعر تسلیم همه تزیینهای رسمی و ظاهرا غیر رسمی را در اختیار دارد ، مکانهای کثیف و شفافی آن محتاج نام بردن نیست . حالا مسائل مورد اختلاف را مطرح میکنیم ، یا بتعبیری عاقلانه صاف میگویم که در منازعه شعر مقاومت با شعر تسلیم در حوزه شعر معاصر باید حل شود . میخواهم باین مسائل مورد نزاع پاسخ داده شود .

۱- آیا شعر میتواند در همین حال که بعنوان یک سلاح مبارزه فرهنگی بکار گرفته میشود ، شعری دیرمان هم باشد ، یعنی هم شعر روز باشد هم شعر همیشه ؟

۲- آیا مطرح شدن مسائل اجتماعی در شعر به زیبایی آن و در نتیجه به حوزه تاثیرش صدمه میزند ؟

۳- شعار در چیست و آیا این اصطلاح - که حربه شعر تسلیم علیه شعر مقاومت است اساسا ناظر به کیفیت بیانی موضوع است یا خود موضوع .

۴- و سرانجام آیا اصولا با مبانی زیبایی شناسی فرهنگ ارتجاعی میتوان پدیده های هنری ضد این ساختار را ارزیابی کرد . حال میرد ازیم به پاسخ این سوالات...

سوال اول این بود که آیا شعر میتواند در عین حال که بعنوان یک سلاح مبارزه فرهنگی بکار میرود دیرمان باشد ، یعنی هم شعر روز باشد هم شعر همیشه .

قبل از هر چیز تاکید میکنم ، این سوال جاودانگی در شعر بد جوری بقیه شعر معاصر را چسبیده است و او را از خیلی کارهای ضروری باز داشته ، در حالیکه اساسا هیچ چیز به تعبیر فلسفی اثر نمیتواند جاودانه باشد .

اما در پاسخ این سوال آری مشروط میگویم ، آری مشروط یعنی چه ؟ اینجا باید مقدّمات توضیحی بدهم ؛ توضیح اول اینکه خود این سوال مربوط به کیفیت بیانی یا قدرت هنری بیان است . نه خود موضوع چرا که صحبت از خود شعر است ، هیچ موضوعی در شعر به اعتبار نفس موضوعی اش نه الزاما میتواند دیرمان باشد نه میتواند زود مرگ ، یعنی اینکه این موضوعات نیستند که شعر را - بوجه داشته باشید فقط شعر را میگویم - زندگی طولانی میبخشد یا زود مرگی بلکه کیفیت بیان شعر و میزان توانایی های هر شاعر است که میتواند در این قضیه نقش داشته باشد .

مثالی میزنم شعر ناصر خسرو هم سلاح مبارزه روز بوده است و هم تا امروز یعنی نهمصد سال متوالی خود را بر بطلان ارزشهای شعر کلاسیک حفظ کرده است و در حالیکه همگان او از این بخت برخوردار نبوده اند . شعر ناصر خسرو هم سلاح زمان بوده هم به نسل من رسیده است ، صدای او را در شعرش شحنته نیشابور شنیده است و البته به کوشش گران آمده که دستور داده است راوی - شعرش را تکه پاره کنند چرا ؟ چون شعر ناصر خسرو سلاح مبارزه فرهنگی او بوده است ، به خاطر اینکه اگر مخاطب شاعر تنها میبود (که گروه اندکی از قشر روشنفکران است) مطلقا نمیاید شعر ناصر خسرو چنان ورد زبان باشد و قدرتهای حاکم از حوزه نفوذ شعر او چندان متوجس باشند که با راوی شعرش چنان کنند که گفتم از طرف دیگر می بینیم شعر او باعتبار قدرتها و جوهرهای - شعری در طول زمان خودش را حفظ کرده و پستل ما رسیده است .

مثالی دیگر - تاریخ شعر فارسی گواهی میدهد که هم پیش از فردوسی و هم بعد از فردوسی شاعرانی به سرودن موضوعات حماسی و افسانههای ملی پرداخته اند بهترین پیشینیان او دیقی و برترین اقتدا کنندگان او اسدی طوسی است . اما در زبان فارسی ، از مردم کوچ و بازار تا فضلا و ریش و سبیل دار ، هیچ طبقه بجز فردوسی کسی را بعنوان شکر گزار بزرگ مقولات حماسی و میهنی نداشتند . میرسم چرا مگر نه اینست که او و همگانش در موضوعاتی یکسان سخن گفته اند ، تاریخ حماسه سرایی در شعر فارسی گواه است که از شاهنامه ابوشکور بلخی پیش از فردوسی تا شاهنامه فتحعلی خان صبا نزدیک بزمان ما ، کارنامه های فراوان میهنی سروده شده است اما حتی نام بسیاری از آنها را من و شما نشنیده ایم چرا ؟ فردوسی شعرش سلاح مبارزه بوده ، زیرا میدانیم کار عظیم او هم از نظر قدرت مسلط زمانه - یعنی دربار غزنه - مطرود شده است و هم خود او آواره و مختفی و هم قدرت روحانی زمان حتی بعد از مرگش بجزم رافضی بودن نمیگردد در قبرستان مسلمین دفن شود .

این دو مثال از شاعران بزرگ گذشته که دیدیم شعرشان هم سلاح مبارزه زمان بوده هم ببرکت قدرتهای خلافت هنری و بیانی در زبان فارسی مخلد شده اند . و از طرف دیگر شاعران همدوره شان شعرشان نه سلاح مبارزه بوده و نه در طول زمان توانسته است با بیای شعر اینان تا نسل ما پیش بیاید . حالا یک مثال دیگر از شاعری معاصر برای اینکه کاملا این موضوع روشن بشود که چرا در پاسخ این سوال ابتداء آری مشروط گفتیم . دو شعر از یک شاعر اجتماعی را مثال میزنم ، محتوی هر دو شعر البته اجتماعی است . از مکتب الشعراء بهار تصدیه معروف دماوند را شنیده اید ؟ اینطور شروع میشود .

ای دیو سپید پای در بند
ای گنبد گیتی ای دماوند
از سیم به سر یکی گله خود
زاهن به میان یکی کمر بند
تا آنجا که خطاب به دماوند میگوید .

ای مشت زمین بر آسمان شو
بر ری بنواز ضربتی چنجد
که البته میدانید منظور شاعر همه ری نیست .
حالا این شعر را مقایسه کنید با شعر دیگری از همین شاعر باز هم با محتوی اجتماعی که اینطور شروع میشود ، حتما انرا نشنیده اید
میگوید .

نباید کرد دیگر هیچ صرص

بباید رفت فوری توی مجلس

دریخ از راه دور و رنج بسیارالی اخر

تفاوت این دو شعر در کجاست؟ موضوع هر دو که تقریباً یکی است خیلی ساده است و اولی بی کمان شعر است و دومی تنه‌سا کلامی منظوم که میتواندسته با نثر جاندار و بهتری نوشته شود و منظور گوینده را بر او برتر و موثرتر هم باشد. به همین دلیل چنین سرودهای البته نمیتواند بعنوان شعر باقی بماند نتیجه میگیریم که چگونه میتواند شعر در عین حال که بعنوان سلاح مبارزه بکار گرفته میشود دیرمان هم باشد و از این جهت خیال شاعر را که سخت‌نکران حضور در نسلهای آینده است راحت کنیم.

سوال دوم این بود که آیا طرح شدن مسائل اجتماعی در شعر به زیبایی آن صدمه میزند و از حوزه تاثیر میکاهد؟ این سوال را که پاسخ آن تا حدود زیادی ضمن پاسخ سوال اول داده شد. بهتر از آن جهت جداگانه طرح کردیم که پارها شنیده و خوانده شد. این که شعر تسلیم در توجیه بر کاری خود از مسائل اجتماعی به شعر دوره مشروطیت استناد میکند و میگوید - شعر مشروطیت بخاطر اینکه به مسائل اجتماعی روز پرداخته و این مسائل را عربان طرح کرده است فاقد جوهر شعری شده و به همین علت بدوره ما نرسیده است در حالیکه مثلا شعر حافظ از شصده سال پیش هنوز صدایش بگوش ما میرسد ولی شاعران معروف آن دوره مثل نسیم شمال و عشق و عارف و فرخی یزدی و لاهوتی شعرشان بها نرسیده است. ظاهرا حرف درستی است اما فقط ظاهر درست است یاد - هست این جمله را عینا یکی از شاعران معاصر بمن گفت که بله من صدای شعر حافظ را میشنوم اما صدای شعر مشروطیت را نمیشنوم.

در پاسخ او گفتم +

مگر از این دوره چه چیزش باقی مانده که منطقا شعرش باقی بماند. پاسخ دیگر اینکه اگر کمان میکی شعر شاعران مشروطیت بخاطر ابتلا بمسائل اجتماعی از جوهر شعری دور افتاده و بهیبت علت به ادعای تو به دوره ما نرسیده است من میگویم نه در همان دوره شاعرانی بوده‌اند که شعرشان بر از این مسائل بوده و انطور که تو میخواهی به نثر شعر و ارزشهای ذاتی شعر پرداخته‌اند و آنها را بعنوان شاعران مطرح بمن نشان بده. آنها که دام جهنم دره هستند؟ وصال شیرازی رضا قلی خان هدایت و لاله باشی یا فروغ بسطامی - چند سال پیش و پس ا همینتی ندارد. چرا ممکن است جانی مطرح باشند در دخیل شاعران تسلیم در جنبه آینه گلهای کافندی که همان برنامه گلهای باصلاح جاویدان باشد.

میرسیم به سوال سوم و

شعار در شعر چیست و آیا این اصطلاح که مره شعر تسلیم علیه شعر مقاومت است اساسا ناظر به کیفیت بیاتی شعر است یا خود موضوع و اینجا به سو تفاهم یا مغلطو بزرگی میرسیم و مغلطه باین جهت که معنی شعار بطوریکه این گله مورد استفاده قرار میگیرد اینست که کسی موضوعی را صریح و عربان اظهار کند و توجه داشته باشید این تعریف بچگونگی موضوع مربوط نیست بسا نحوه بیان مطلب کار دارد.

بنابراین وقتی شعر تسلیم به شعر مقاومت میگوید تو شعار هستی نه شعر و ضمنا دارد میگوید باین علت بتوحله میگویم که حرفت را صریح میزنی در حالیکه زبان شعر کتابی و غنی باید باشد نه زبان روزنامه خیری و اما مسئله این است که اگر موضوعی را با زبان صریح و عربان عنوان کردن شعار است نه شعر بنابراین شعر تسلیم در زمان ما یکسره شعار است چرا که همه تریبونهای -

+ پاسخ نویسنده که سازمان امنیت مانع درج آن در انتشارات دانشجویان دانشکده قتی گردیده چنین بوده است.

برای اینکه ما در دوره شاه شجاع زندگی میگویم نه در زمان مستور خان.

شفاهی و کتب مجاز و سرگرم بیان عربان مسائل رختخوابیست و چطور شد وقتی تو شعر تسلیم در باره مسائلی از سر به پایین به توضیح ترین زبان که چه عرض کنم به فجع ترین بیان که هیچ روسی حاضر نیست واژه‌هایت را به زبان بیابورد یا صدای بلند اندامت را به حراج میگردد آری و اینها شعار نیست و اما اگر شعر مقاومت از مسائلی مربوط به سرو مخز سخن گفت انوقت میشود شعار نه شعر و اگر این شعار اشت پس معلوم میشود تو با شعارهای سازنده و شفنی و نسبت بشعارهای جنسی موافق و اینجاست که معلوم میشود تو بعنوان هنر شعر داری نان بگدام تنوری میزنی .

سوال چهارم و آخری این بود که آیا میتوان با مبانی زیبا شناسی فرهنگی ارتجاسی پدیده‌های هنری ضد این ساختمان را ارزیابی کرد ؟

پاسخ يك كلمه است نه و زیرا هم اساسا مبانی زیباشناسی مانند دیگر جلوه‌های فرهنگی و زوقی مبتکر است و هم اینکه هنری که اساسا با ساختمان جامعه تو طرف است چگونه میخواهی با معیارهای خودت ارزیابی کنی . مخاطب شاعر هم الزاما شاعر نیست یعنی هیچ لازم نیست شعر تسلیم از شعر مقاومت خوشبیايد و مخاطب شاعر همه مردمی هستند که بزبان تارسی سخن میگویند . اینها مسائلی بود که میخواستم روشن بشود و بعنوان آخرین توضیحات اضافه میکنم مخالفت با "نیم" هم که در آغاز با شدت و همراه با تمسخر انجام میشد و هنوز هم بنوی میشود از متوله مخالفت شعر تسلیم با شعر مقاومت است نه از متوله مخالفت شعر کهن با شعر نو باعتبار فرم تازه آن ، یعنی "نیم" بخلاف مشهور بخاطر سنت شکنی در فرم شعر فارسی - که البته بسیار هم لازم بوده - مورد مخالفت و ناسازهای اعوان و انصار قدرتهای حاکمه قرار نگرفته بلکه بخاطر مضمون و جهان بینی شعرش باید طرد میشد است . و آلا قدرتهای حاکمه انقدر افعال لازم دارند که با فامیل عروضی کاری نداشته باشند و نسبت به مضمون و جهان بینی شعر حساسیت ندارند نه بفرم آن و یادمان باشد که شعر امروز فارسی در مجموع از شعر نیمه بلخاظ مفهوم خیلی دور شده است و اگر میبینید با شعر امروز ظاهرا مخالفتی انجانان نمیشود بلکه برای اکثریت آن که شعر تسلیم باشد مجال هم میدهد - بخاطر همین خاصیت بی خاصیتی اوست . بخاطر بی ازار بودن اوست و بخاطر تسلیم بودن اوست و بخاطر اشتغال اوست به مظاهیری که برایش درست کرده اند و الا بمجرد آنکه چموشی کند حق حیات نخواهد داشت و نمونه هایش را میدانید .

پیش از آنکه حرفم را تمام کنم این نکته را هم بگویم که شعر تسلیم حواسن را جمع کند که زمانه خیلی عوز شده است و یعنی اگر تا ده سال پیش در برابر شعر مقاومت لبخندی فیلسوفانه به لب میآورد که شعر را با مسائل اجتماعی کاری نیست و همه سبک دوم در ایران را من در اختیار دارم و مرتبا دیوانهای بستریات بیرون میداد و با اقبال نسبی نوجوانان مواجه میشد - حالا در عمل دچار اشکال شده است . یعنی اینکه این جناب شعر تسلیم که از زمان رودکی تا زمان ما همچنان غم معشوقه بی وفای هزار و صد سالعاش را دارد تا چندی پیش تقریبا تا ده سال پیش تایلات جوانان و نوجوانان را - که در جامعه عملا شرایط مناسبی برای تحقق بخشیدن بانها وجود نداشت - ورد زبانشکر کرده بود و از طریق صادر کردن نهانی که بخاطر وجود صد اقبای عینیش مورد توجه نوجوانان واقع میشد امرار معاش میکرد و به پشت گرمی تیراوش نادی بغیغب میانداخت و شق و رنق راه میرفت و جواب سر بالا میداد که بلس من شعر موجه و پر تیراوش و تثبیت شده هستم و اما حالا چنین نیست و زیرا مشتریان آنها که با تصور لذات جوانی در شعر تسلیم خوش بودند حالا برایشان هزار گونه واقعیت عینی همان لذات را درست کرده اند و انجا که عیان هست به بیان احتیاج نیست - و هم بعلت تشدید تضادها و در گیریهای اجتماعی بسیاری از همان مشتریان نیز بگروه کثیر جوانان درست اندیش و فهیم و مسئولیت

- شناس پیوسته‌اند که دردها و غمهای ضروری و انسانی دارند و لاجرم خوراک فکری مناسب میخواهند / کتابهای شعری که شما ...
- دانشجویان میخرید و میخوانید میتواند امار خوبی در صدق این واقعیت و هشدار ری جدی به شعر تسلیم باشد .
- با اجازه‌تان حرفهایم را خلاصه میکنم و باین عبارتهای پایانی بیده هم .
- ۱- شعر میتواند در عین حال که بعنوان یک سلاح فرهنگی بکار میرود دارای ارزشهای شعری و نتیجتاً دیرمان باشد .
- ۲- وسواس شعر تسلیم از اینکه مسائل اجتماعی بزیبائی شعر صدمه میزند و باعث جوانمردگی میشود پند آری نادرست است و در واقع توجیه گریز خود تراژن دادن به مسئولیت است .
- ۳- شعار در شعر ناظر بکیفیت مباحث است ، هم شعر تسلیم میتواند شعار باشد و هم شعر مقاومت و از این جهت نباید بشعر اجتماعی حمله کرد .
- ۴- مخاطب شاعر تنها شاعر نیست بلکه همه مردمی هستند که با همان زبان سخن میگویند .
- ۵- شعر معاصر به اعتبار مضمون در سطح بسیار وسیعی از شعر نیمائی دور افتاده است و سرانجام شعر زمان ما و شعر همیشه شعر مقاومت است نه شعر تسلیم .

متشکرم .

رُمقِ مادر

آخرین دیدار

در شب سرد زمستانی

در فضای اختناق آلود زندانی

بود حزن انگیز و طوفانی .

روح خسته، دل شکسته

آبروان در هم فرو بسته ، خمیده

گو بیبا مادر -

یا زمان این جاری بی فزنی بی انصافی

در جدالی سخت میباشند

آخرش اضمحلت بود -

دیدار آخر با پسر -

آریا

فردا صحراگهان

به جرم پاسداری از مرام عدل و

آئین وفاداری به جنیش

این جوان .

جان را نثار خلق خواهد کرد

خون پاکش را فدای عدل خواهد کرد .

گرچه مادر دل فسرده ست و

غضبناک و غمین

میدهد آن مام دل بشکسته را

دلداری بسیار -

نوجوان قهرمان رزمندۀ میدان .

زاده رنج و غم

پرورده ظلم و ست

لیک مادر ،

قیقه شمشیر من

باید یتاهی بهر ظلومان بود .

مادره ای مادر

در ذکر وقت عمل کرد ست و

بیهوده نشستن شرم برادر .

بیبا خواستن باید .

به آفسرده دلان با خون خود

رنگ امید و آرزو دادن همی باید

به کتفا قیقه شمشیر میباید

به دلها نفرت و

دی سر امید فتح میباید -

که وقت رزم میباشند .

تو ای مادر اگر خواهی

در این واپس قدم آخر

اجابت کرده باشی خواهتر قلبم .

بیاد آور تو سوگندی

که پیوندی به جنیش

و در راه نجات خلق

به جنگ دشمن سفات بستانی .

به خون پاکت ای جان پسر سوگند -

به عزم راسخ و پیوند تو با توده ها سوگند

که تا مرز توانایی -

به جنگ دشمن سفات بستانی .



چريك فدائى خلق

رفيق شهيد بيژن جزنى

موفق باد، مفكر، همبين كنگره كنفدراسيون جهانى

DANESHJOO



نشریه تحقیقی سازمان دانشجویان ایرانی در امریکا (عضو کنفدراسیون جهانی)

دوره ۲۴ - شماره یک - نوامبر ۱۹۷۵ - بها : یک دلار

The Quarterly Review Of I.S.A.U.S.

P.O.Box 76 College Park, Maryland 20740